



بررسی های تاریخی

مهر - آبان ۱۳۵۲
(شماره مسلسل ۴۷)

شماره ۴
سال هشتم

۱۳۸۸۶



بفرمان



مطاع شاهنشاه آریامهر بزرگ ارشداران



« ذکر تاریخ گذشته از واجباتست بخصوص در
مورد ملت‌هایی که افتخار داشتن تاریخ کهن ملی را دارند
چو آنان باید بدانند که مردم گذشته چه فداکاریها
کرده و چه وظیفه حساس فوق العاده بعهده آنها
است. »
از سخنان شاهنشاه آریامهر

بررسیهای تاریخی

مجله تاریخ و تحقیقات ایران شناسی

نشریه ستاد بزرگ ارتشتاران - اداره روابط عمومی

بررسیهای تاریخی

No: 47 (T. VIII, Vol 4)

Oct. - Nov. 1973

شماره ۴ سال هشتم

(مسلسل ۴۷)

مهر - آبان ۱۳۵۲



پروین خورشید و باغستان و کتابخانه خورشید
کتابخانه

این مجله بتعداد دو هزار و پانصد جلد در چاپخانه ارتش شاهنشاهی
به چاپ رسیده است .

بفرمان مطاع

اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر بزرگ ارتشتاران

هیأت‌های رهبری مجله بررسیهای تاریخی

بشرح زیر میباشند



الف - هیأت رئیسه افتخاری :

ارتشبد رضا عظیمی	ارتشبد غلامرضا ازهاری	جناب آقای هوشنگ نهاوندی
« وزیر جنگ »	« رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران »	« رئیس دانشگاه تهران »

ب - هیأت مدیره :

سپهبد علی کریملو	جانشین رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران
سپهبد اصغر بهسرشت	معاون هم‌آهنگ کننده ستاد بزرگ ارتشتاران
سپهبد حسین رستگار نامدار	رئیس اداره کنترل ستاد بزرگ ارتشتاران
سرلشکر محمود کی	رئیس اداره روابط عمومی ستاد بزرگ ارتشتاران

پ - هیأت تحریریه :

آقای شجاع‌الدین شفا	معاون فرهنگی وزارت دربار شاهنشاهی
آقای دکتر خانابا بیانی	استاد تاریخ دانشگاه تهران
آقای دکتر عباس زریاب‌خوئی	رئیس گروه تاریخ دانشکده ادبیات دانشگاه تهران
آقای دکتر حسن اعتصام	و هموند پیوسته فرهنگستان ادب و هنر
آقای سید محمدتقی مصطفوی	دکتر در حقوق
سرهنک جهانگیر قائم‌مقامی	استاد باستانشناسی
	دکتر در تاریخ

در این شماره

نویسنده - مترجم	عنوان مقاله	صفحه
محمد علی کریم زاده تبریزی	چند سند تاریخی	۲۴-۱۱
مدرسی طباطبائی	خاندان علی صفی (قسمت دوم)	۶۸-۲۵
چراغعلی اعظمی سنگسری	چهره باو	۸۴-۶۹
جهانگیر قائم مقامی	توضیحاتی در باب يك سند از شاه سلیمان صفوی	۱۰۸-۸۵
علاء الدین آذری	روابط ایران و سیلان	۱۴۸-۱۰۹
دستور دکتر فرامرز بد ترجمه مهدی غروی	نقوش و علائم مقدس در معماری هخامنشی	۱۸۰-۱۴۹
سیف الدین قائم مقامی	جزیره خارك و آثار باستانی آن	۲۰۶-۱۸۱
ایرج افشار	فرمانی از سلطان رستم آق قوینلو	۲۲۸-۲۰۷
سرهنگ عبدالحسین بهرامی	بیان مسیو نوز	۲۴۶-۲۲۹
اسماعیل رضوانی	رساله سیاح فرنگی (بصیرت نامه)	۳۱۸-۲۴۷

IN THIS ISSUE

<u>Writer/Translator</u>	<u>Title of Article</u>	<u>Page</u>
<i>M. Ali Karimzadeh Tabrizi</i>	A Few Historical Documents	11—24
<i>Modaresi Tabatabai</i>	The Family of Ali Safi (Part II)	56—68
<i>Cheraghali Aazami Sangesari</i>	The Face of Bav	69—84
<i>Jahanguir Ghaemmaghami</i>	Some explanation on a document from Shah Soleyman Safavid	85—108
<i>Alaeddin Azari</i>	Relations between Iran and Ceylan	109—148
<i>Dastoor Dr. Faramarzbod</i> <i>(translated Mehdi Gharavi)</i>	Sacred Symbols in Achaemenid Architecture	149—180
<i>Seyfeddin Ghaemmaghami</i>	The Ghark Island and its historical Relics	181—206
<i>Iraj Afshar</i>	A Firman of Sultan Rostam Aq-Qoyunlu	207—228
<i>Col. Abdolhossein Bahrami</i>	The Balance-sheet of Monsieur Nauz	229—246
<i>Ismail Rezvani</i>	Treatise of a Foreign Traveller (Basirat Nameh)	247—318

DANS CE NUMERO

Titres des articles. Auteurs/Traducteurs	Pages
QUELQUES DOCUMENTS HISTORIQUES	11 — 24
M. Ali Karimzadeh Tabrizi.	
LA FAMILLE D'ALI SAFI (2ème partie)	25 — 68
Modaresi Tabatabai.	
LE PORTRAIT DE BAV	69 — 84
Cheraghali Aazam Sangsari	
COMMENTAIRES SUR UN DOCUMENT DE CHAH SOLEIMAN SAFAVIDE	85 — 108
Jahanguir Ghaemmaghami.	
RELATIONS ENTRE L'IRAN ET CEYLAN	109—148
Alaeddin Azarie	
SYMBOLES SACRES DE L'ARCHITECTURE ACHEMENIDE	149—180
Dastoor Dr. Faramarzbod (traduction de Mehdi Gharavi).	
L'ILE KHARQUE ET SES VESTIGES HISTORIQUES	181—206
Seyfeddin Ghaemmaghami.	
UN FIRMAN DU SULTAN ROSTAM AQ-QOYUNLU	207—228
Iraj Afshar.	
LE BILAN DE MONSIEUR Nauz	229—246
Col. Abdolhossein Bahrami.	
MEMOIRES D'UN VOYAGEUR ETRANGER (Basirat Nâme)	247—318
Ismail Rezvani.	

چند سند تاریخی

از

محمدعلی کریمزاده تبریزی



چند سند تاریخی

= ۱ =

(بنده شاه ولایت طهماسب)

سجع مهر طهماسب میرزا

حکم والا شد که عالیجاه رفیع جایگاه عزت و سعادت همراه
اخلاص و ارادت آگاه محمدخان سرکرده چاردولی مفتخر بوده بداند
که متواتراً بعرض والا میرسد که امر دستجات چاردولی بغایت
مغشوش و بی نظم است از طرفی نوروزخان در میان افتاده بعضی را
باستمالت و قسم محرک میشود و بعضی را بشهرت کاذبه حکم ورقم
اغوی مینماید و روانه آذربایجان میکند و از طرفی دیگر دیگران
ایشان را تحریک میکنند و آنعالیجاه سری درگریبان کسالت و
خموشی کشیده از دورنگاه میکند فایده وجود سرکرده است که اگر
اختلال و اغتشاش در میان دسته ورعیت او بهم رسد بدقت و اهتمام
تمام برفع آن پردازد و تاقدرت و توانائی دارد در نظم امر و اصلاح
کار ایشان تقصیر نکند والا از وجود سرکرده چه حاصل تهاون
کسالت را برکنار گذاشته نوروزخان را در میان دستجات و طایفه
مزبور را راه نداده بدقت و اهتمام هرچه تمامتر بنظم کار ایشان
پردازد اگر خانه از طایفه مذکوره بیاید که جا و مکان نداشته باشد
از هیجده دهی که سیاهه در دست دارد جاو مسکن بجهت او مشخص
نموده بعرض کارگذاران برساند تا حکم شود بجهت او خالی کنند
هرگاه بعرض والا رسد یکنفر از طایفه مذکوره بطرفی رفته است
آنعالیجاه مورد مؤاخذه خواهد شد حسب المقرر مرتب دانسته تخلف
جایز ندارند و در عهده شناسند تحریراً فی شهر ذی قعدة الحرام

سنه ۱۲۳۴

=۲=

هو الله تعالی شانہ

سجده مهر (خجسته اختر شاهنشاه جهان فیروز)

حکم والا شد آنکه چون چم تنگت واقع فیما بین الکاء کوه کیلویه و بند امامیه را عالیجناب فضایل مآب حقایق و معارف اکتساب سادات انتساب حاجی سید محمد هاشم جدیداً احداث نموده و در آنجا قلعه بنا گذارده و اشجار و آبادی در مزرعه مذکوره کرده است و منظور نظر خاطر سرکار والا بر این است که مزرعه مذکور را عالیجناب معزی الیه آباد و معمور و زراعت نماید لہذا مقرر میشود کہ در ہذہ السنہ اودئیل خیریت تحویل و مابعدہا مزرعه مذکور را در جمیع تکالیف دیوانی و صادرات و عوارضات معاف و مسلم فرمودیم کہ بہیچوجہ من الوجوہ مطالبہ چیزی از آنجا ندارد و عالیجناب مشار الیہ در کمال اطمینان و آسودگی مزرعه مذکور را آباد نماید و زراعت و نسق کردہ باشد آنچه حاصل بعمل آمد صرف معاش خود ساختہ بدعا گوئی دوام دولت ابد مدت اعلی حضرت قدر قدرت شاهنشاه جہان پناہ روحنا و روح العالمین فداه اشتغال بدارد مقرر آنکہ عالیجاہان رفیع جاہان با کفایت مجدت و نجدت اکتناہان حکام حال و استقبال الکاء کوه کیلویه و بندر امامیہ میباید از قراریکہ مقرر گردیدہ است معمول دانستہ و بہیچوجہ من الوجوہ مطالبہ چیزی از مزرعه مذکور ننمایند و حسب المقرر معمول داشتہ و در عمدہ شناسند تحریراً فی شہر رجب المرجب سنہ ۱۲۶۹

حاشیہ در سمت چپ، خط فیروز میرزا «صحیح است باید از قرار این حکم رفتار نمایند».

=۳=

هو عین الملک ۱۳۰۱

سجع مهر

حکم والاشد آنکه چون ترفیه حال و رعایت احوال عموم سلسله سادات رفیع القدر والدرجات را محض تحصیل حاجات دعاگوئی از جهت سلامتی ذات ملکوتی صفات بندگان اعلی حضرت اقدس همایون شهر یاری ارواحنا فداه و ارواح العالمین فداه لازم میدانیم لهذا جناب مستطاب فضایل مآب آقا سید ابراهیم ملقب بسید السلطان که از دعاگویان مخصوص دولت جاوید آیت قاهره است محض رعایت حال معزی الیه از ابتدای سنه میمونه لوی نیل سعادت دلیل و ما بعدها قریه تنگ تکاب که از قرای بهبهان است بتیول ایشان مقرر داشتیم که مالیات دیوانی آنجا را از بابت دویست و شصت تومان مواجب دیوانی و سرکاری که در حق ایشان مرحمت میشود همه ساله دریافت داشته و صرف معاش خود نموده آسوده و فارغ بال بدعای دوام دولت روز افزون اشتغال ورزد و هر قدر مالیات قریه مزبوره که اضافه از دویست و شصت تومان است باید بمباشرین امور دیوانی بهبهان عاید دارند مقرر آنکه کلانتر بلده ولایت بهبهان قریه تنگ تکاب را به تیول جناب معزی الیه دانسته حسب المقرر مجری و معمول داشته نر عمده شناسد فی شهر صفر المظفر ۱۳۰۱

= § =

معمدالدوله ۱۳۰۶

هواله تعالی شانیه

سجع مهر معمدالدوله

حکم والاشد از آنجاکه همواره تحصیل موجبات دعاگوئی دوام عمر و دولت روزافزون قاهره بندگان اعلیحضرت قدر قدرت قضا شوکت اقدس همایون شاهنشاه جمجاه عالمیان پناه روحی و روح-العالمین فداه منظور نظر مرحمت اثر والا است و عالیجناب سیادت مآب سعادت انتساب سلاله السادات الاطیاب آقاسید ابراهیم سیدالسلطان بهبهانی از اجله سادات عالی درجات و منجمله دعاگویان خاص دولت جاوید عدت قاهره است و حضرت مستطاب اشرف افخم اجل اکرم آقای امین السلطان وزیر اعظم دامت شوکت در توصیه مشارالیه مرقوم فرموده بودند لهذا از هذه السنه توشقان نیل و مابعدا مبلغ بیست تومان بصیغه و وظیفه سرکاری بدون رسوم درحق مشارالیه مرحمت و برقرار فرمودیم که همه ساله بموجب برات صادر از دفتر اخذ و دریافت داشته صرف معاش نماید و مرفه الحال مشغول دعاگوئی عمر و دولت ابد مدت همایونی اروحنا فداه باشد مقرر آنکه مقرب-الخاقان مستوفیان و سررشته داران شرح رقم مطاع را ثبت و ضبط نمایند و در عهده شناسند فی شهر جمادی الاول سنه ۱۳۰۹

در پشت فرمان بغیر از مهرهای متعددی که دیده میشود مرحوم سیدالسلطان سید ابراهیم بهبهانی چنین مرقوم داشته اند (حضرت مستطاب عالی اذن میفرمایند بعوض مرحمت مرقومه در ورقه دائر ظرفی بیاورم بجهت برنج که در اکل آن مزید بردعاگوئی باشد) .
(خط فرمان خط شکسته زیبا و بظن قوی از خطوط شکسته مرحوم محمدرضا کلمهر یا میرزا غلامرضا میباشد).

= © =

«ملاحظه شد» به خط رکن الدوله

سجع مهر هو المعز
رکن الدوله
۱۲۹۴

عمده الامراء العظام منتصر الملك حاکم که کیلویه و بهبهان
سرافراز بوده و بدانند از قرار حکم فرزند اسعد کامگار عین الملك
یکصد و بیست تومان بصیغه مستمری حکومتهای بهبهان از تفاوت
عمل آنجا در حق جناب فضایل و کمالات اکتساب سیادت و سعادت
نصاب آقاسید ابراهیم سید السلطان برقرار و همه ساله عاید شده
چون مراتب شایستگی و استحقاق و مراسم دعاگوئی جناب مشارالیه
در حضور مبارک مشهود و معلوم گردیده علیهذا بصدور این خطاب
مستطاب والا امر و مقرر میفرمائیم که از هذه السنه وما بعدها نیز
کماکان مبلغ مزبور را بطوریکه فرزند کامگار عین الملك بمشارالیه
رعایت کرده و عاید داشته است آن عمده الامراء العظام هم عاید
دارد که صرف معاش خود ساخته آسوده خاطر و مرفه الاحوال مشغول
(افتاده دارد) البته حسب المقرر معمول دارد و در عهد شناسد فی سیم
شهر ربیع الثانی ۱۳۱۰

=۶=

هو الله تعالی شانہ

سجعه مهر ملک منصور ۱۳۱۸ محل امضاء

حکم والاشد آنکه چون رعایت حال و فراغت احوال (افتاده دارد) ذوالقدر والدرجات خاصه آنانکه از خانواده علم و عملند همواره منظور نظر مرحمت اثر والا است لهذا نظر بمراتب استحقاق و مراسم دعاگوئی جناب شریعت مآب سلاله السادات العظام آقاسید - ابراهیم السلطان بهبهانی که از دعاگویان مخصوص ذات ملکوتی صفات اقدس همایونی است مبلغ یکصد و شصت تومان بصیغه مقررری سرکاری از بابت تفاوت عمل بهبهان از هذه السنه اودئیل ومابعدها درحق مشارالیه مرحمت ومبلغ مزبور را برحسب استدعای خود معزی الیه بموجب تفصیل ذیل درحق اولادش تقسیم و برقرار فرمودیم که همه ساله از قرار برات دریافت وبدعای ذات مقدس همایونی ارواح العالمین له الفداه اشتغال ورزد مقرر آنکه مبلغ مزبور را جناب مستعظاب اجل اکرم معتمد السلطنه در دستورالعمل بهبهان جمع وبصیغه مقرر در حق اولاد جناب معزی الیه بخرج منظور دارد المقرر آنکه جنابان مقربو الخاقان مستوفیان عظام [افتاده دارد] را ثبت نموده و در عمده شناسند فی شهر ذی قعدة الحرام سنه ۱۳۱۹

که فی شرح کتب عربی و فارسی و کتب دیگر که در این کتابخانه است



که منقذ از بحر و در این کتاب که در این کتابخانه است در این کتابخانه است

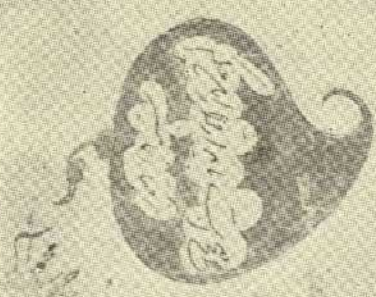
اعز منقذ از بحر و در این کتاب که در این کتابخانه است در این کتابخانه است

که منقذ از بحر و در این کتاب که در این کتابخانه است در این کتابخانه است

که منقذ از بحر و در این کتاب که در این کتابخانه است در این کتابخانه است

که منقذ از بحر و در این کتاب که در این کتابخانه است در این کتابخانه است

سند شماره ۱



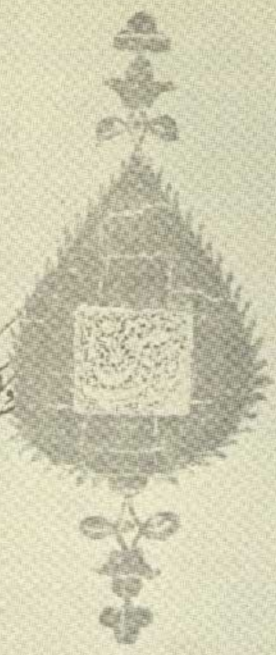
Handwritten text in Persian script, located below the teardrop seal. The text is partially obscured by a large, sweeping flourish that extends towards the right.

Handwritten text in Persian script, located in the middle section of the page. The text is written in a cursive style and spans across the width of the page.

Handwritten text in Persian script, located in the lower-middle section of the page. The text is written in a cursive style and spans across the width of the page.

Handwritten text in Persian script, located in the lower section of the page. The text is written in a cursive style and spans across the width of the page.

Handwritten text in Persian script, located at the bottom of the page. The text is written in a cursive style and spans across the width of the page.



لقد تم بحمد الله
في شهر ربيع الثاني
سنة ١٢٤٠ هـ

والله اعلم
بما في صدور
الغيب

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

والله اعلم
بما في صدور
الغيب

والله اعلم
بما في صدور
الغيب

والله اعلم
بما في صدور
الغيب

والله اعلم
بما في صدور
الغيب

والله اعلم
بما في صدور
الغيب

والله اعلم
بما في صدور
الغيب

در اینجا که مورد تحقیق است و کار در امور دولت

بسم الله



بدان که اخیراً در خصوص این امر نیز به بیان آمده و در این دستور نظر فرستادند

مستطاب است که این مطالب را در صورت لزوم به اطلاع سایر مقامات رسانند

بسم الله
تجدید
تجدید

مستطاب است که این امر را در صورت لزوم به اطلاع سایر مقامات رسانند

در خصوص این امر نیز به بیان آمده و در این دستور نظر فرستادند

در خصوص این امر نیز به بیان آمده و در این دستور نظر فرستادند

Handwritten text in the top left corner.

Handwritten text in the top center, above the emblem.



Handwritten text on the left side, partially obscured by a horizontal line.

Handwritten text in the middle section, below the horizontal line.

Handwritten text in the lower middle section.

Handwritten text in the lower section.

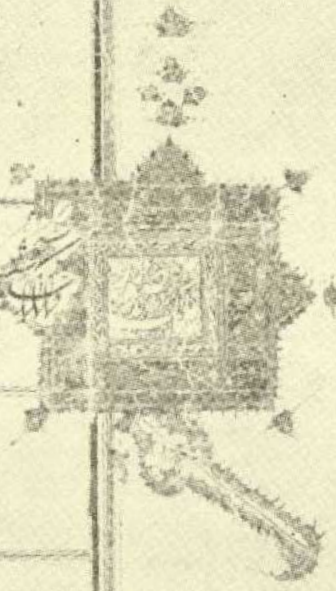
Handwritten text in the lower section.

Handwritten text in the lower section.

والله اعلم

والله اعلم

انچون رعایت حال فرمات جو مال



Handwritten notes or signatures in the right margin, partially obscured by the seal.

Handwritten notes in the left margin.

Handwritten notes in the left margin.

Handwritten notes in the left margin.

Handwritten notes in the left margin.

Handwritten notes in the left margin.

Handwritten notes in the left margin.

Handwritten notes in the left margin.

Handwritten notes in the left margin.

Handwritten notes in the left margin.

Handwritten notes in the left margin.

انکہ از حق نوله علم و علمه سواره نوله علم و علمه است و الا است بند انظر امرب

جناب شریک سلطنت و ات العظام اقسید بر ایسم سلطان

ذات ملکوتی صحت اقسس یونی است بند یکصد و شصت تومان پند سوری

سهمان اردو سسند او سسل و بعد از حق شمار الیه جهت و مبلغ بود از حجاب

در حق اولاد شریک سسند و بعد از حق شمار الیه جهت و مبلغ بود از حجاب

استحقاق در حق سسند و بعد از حق شمار الیه جهت و مبلغ بود از حجاب

خاندان علی صفی

شهریارانی گمنام

(قسمت دوم)

از

مدرسی طباطبائی

خاندان علی صفی

شهریارانی گمنام

آثار بازمانده

از این خاندان بزرگ چندین اثر نفیس تا به روزگار ما بر جای مانده که نام آنان را همچنان زنده نگاه داشته است. در زیر بارعایت ترتیب تاریخی از هر يك از این آثار به اجمال یاد خواهد شد .

این نکته شایسته ذکر است که تاکنون تنها يك سکه از امرای خاندان مزبور به نظر نگارنده رسیده که اکنون در مجموعه‌ای در رقم موجود است. در يك روی این سکه که از جنس نقره است - عبارت « لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله » و در روی دیگر جمله « ضرب قم » در متن و عبارت « لعام سبعین و سبع [مأة] » در حاشیه خوانده می‌شود . قسمتی از سکه نیز سائیده و محو شده که به احتمال در آن قسمت نام امیر آن دوره خاندان ثبت بوده است .

ایضاح را به این نکته نیز اشاره می‌نماید که بناهای شناسانده شده در این فصل - که همه در شمار بهترین و نفیس‌ترین آثار هنری قدیم ایران است تاکنون به درستی در هیچ جا معرفی نشده و ارزش

آن آشکار نگردیده است . در پاره‌ای از آثار داخلی و خارجی از برخی از آنها وصف کوتاهی دیده می‌شود که به هیچ وجه مبین ارزش واقعی و هنری آنها نیست . نویسندگان نیز پیش از این در بحث‌هایی دیگر به شناساندن آثار مزبور پرداخته ، و باین همه آنچه در اینجا می‌آید نخستین وصف دقیق و مبسوطی است که از نفائس مزبور انجام می‌گیرد .

* * *

- آثاری که از خاندان علی صفی اکنون برجای و در دست است -
 اعم از بناها و جزآن - عبارت است از :
- ۱- خانقاه خواجه علی صفی .
 - ۲- بقعه خواجه اصیل الدین و خواجه تاج الدین علی اصیل در باغ گنبد سبز قم .
 - ۳- بقعه خدیجه خاتون در پنج فرسنگی جنوب قم .
 - ۴- بقعه معروف به سید سربخش .
 - ۵- بقعه احمد بن قاسم .
 - ۶- بقعه چهارتن از بزرگان خاندان در باغ گنبد سبز .
 - ۷- بقعه شاهزاده ابراهیم .
 - ۸- ترجمه تاریخ قم .

خانقاه خواجه علی صفی :

این خانقاه که به نقل سمرقندی - در عبارتی که پیش تر از او نقل شد و دانستیم که اصل آن از تاریخ کبیر جعفری است - در بیرون دروازه کنکان قم ۶۰ قرار داشته همان بقعه بی تاریخ از سه بنای

۶۰- این دروازه نزدیک محمودآباد قم بوده (خلاصه التواریخ قاضی احمد قمی، برگ ۲۵۶ عکس ۵۵۶۷ و ص ۴۵۸ نسخه ۶۵۷۰ دانشگاه) و آن اکنون مزرعه‌ای است مجاور شهر در جانب شرق آن.

برجی شکل باغ گنبد سبز این شهر است که درسوی شمال دوبنای دیگر قرار گرفته و گویا خاکجای خواجه مزبور نیز هست. آن دو بنای دیگر هم مدفن افرادی از همین خاندان است.

هرسه این بناها که قدیم ترین آنها همین خانقاه است از نظر سبک بنا مشابه و همانند یکدیگر است جز آنکه خانقاه به هر علت ویران تر از آن دو دیگر شده و قسمت مهمی از گچ بریها و تزیینات و مقرنسهای زیبا و رنگ آمیزی شده آن فرو ریخته است. از سوی سازمانها و مؤسسات مسئول نسبت به آثار خاندان مورد بحث که نفیسترین و زنده ترین و ارزنده ترین نمونه های هنر گچ بری ایران بشمار میرود توجه شایسته مبذول نگردیده است^{۶۱} و دست تطاول ایام و ابنای بی ملاحظه آن روز بروز این آثار عالی را به طرف ویرانی سوق میدهد.

* * *

قاعده بقعه مزبور از بیرون همچنان که از داخل هشت ضلعی متساوی است که در هر یک از اضلاع طاقنمائی از بیرون و صفه ای در داخل قرار دارد که در گذشته از هر صفه دری به ایوان خارجی باز میشده و اکنون به جز یک در از آن جمله باقی با دیوارهایی آجری مسدود گردیده است. بر فراز قاعده بقعه گنبد هرمی شکل آن که بر ۱۶ بدنه کوچک استوار است قرار دارد که شانزده ترکی و پوشش روی آن کاشی فیروزه فام است که جدید است.

درون بقعه از سطح زمین تا نزدیک هشت متر به شکل هشت ضلعی است که در هر ضلعی چنان که گذشت صفه ای به بلندی

۶۱ - سی و اند سال پیش باستانشناسی آن عهد نمای خارجی بقاع باغ

گنبد سبز را مرمت نموده است.



(شکل - ۱)

خانقاه خواجه علی عقی - قم
سقف و بدنه و صدفه‌ها

(۳۰)

هفت متر و طول و عرض ۲٫۴۰ در ۱٫۶۰ قرار دارد. میان صفتها جرزهای قطور بقعه فاصله است. بالای صفتها کتیبه‌ای کمربندی و بالای آن نماهای شانزده گانه بقعه است که شکل بقعه را از هشت ضلعی به شانزده ضلعی تغییر میدهد. پس از آن بازکتیبه‌ای است کمربندی که بالای آن شکل بقعه مدور شده و تانقطه مرکزی بالای سقف به همین گونه ادامه یافته است.

در منتهی‌الیه زیرین گنبد شمس‌ای بزرگ گچ بری شده بوده که ریخته و جای آن با اندک اثری از گچ بری پیش مشخص است. (ش-۱). زیر آن در همه جوانب گرداگرد سقف ترنج‌هایی دیگر چند ضلعی در دوردیف گچ بری شده که ردیف بالا ۱۲ عدد و ردیف دوم ۲۴ عدد است. کتیبه گلوبندی که در زیر این قسمت گچ بری گردیده است به خط برجسته کوفی است که در چهار طرف چهار لوحه مربع به خط بنائی میان آن گنجانیده شده است. بر هر یک از این چهار لوحه چهار کلمه محمد و چهار «علی» در میان آنها نوشته شده. متن کتیبه نیز نخست عبارت:

« لا اله الا الله الملك الحق المبين ، محمد رسول الله الصادق الامين ،
علی ولی الله ».

میان دو لوحه شمالی و شرقی - و سپس سوره قدر است که همسان کتیبه‌های دیگر بقعه در زمینه گل و بوته گچ بری گردیده است.

زیر کتیبه در قسمت شانزده ضلعی بنا هشت نورگیر و هشت بدنه کوچک آراسته به گچ بری‌های پرکار رنگ آمیزی شده و جالب سراسری ، و زیر آن کتیبه کمربندی بقعه به عرض تقریبی ۵۰ سانتی متر به خط ثلث برجسته قرار دارد که متن آن سه آیه آخر سوره حشر (سوره ۵۹ قرآن کریم) است.

زیر این قسمت طاقناها یا صفه‌های هشت‌گانه بقعه همه آراسته به مقرنس‌های رنگ‌آمیزی شده گچ‌بری و تزیینات زیبای گچی بوده که بسیاری از آنها فرو ریخته است. گرداگرد همه طاقناها بر متن «جرز» های میانه صفه‌ها در دو ردیف - که در منتهی الیه پایین هر کتیبه چند کلمه‌ای به صورت افقی و سپس باز به شکل عمودی کنار صفت دیگر رو به بالا ادامه یافته - سوره «الرحمن» (سوره پنجاه و پنجم قرآن کریم) در عرض بیست و پنج سانتی متر گچ‌بری شده و در پایان جمله «صدق الله» افزوده گردیده است.

لچکی‌های صفه‌ها آراسته به نقش‌ونگارهای بن‌دیعی و ممتاز گچی و جدار درون آنها نیز پوشیده از نقوش زیبائی است که بصورت نامهای متبرک «الله» و «محمد» و «علی» روی مربع‌های پنج‌سانتی متری کنده شده و هر هفده عدد از این مربع‌ها نیز نام «علی» را به خطی درشت جلوه میدهد.

۷۶۱ هجری - بقعه خواجه اصیل‌الدین و تاج‌الدین علی اصیل :

این بقعه نیز در باغ گنبد سبز قم واقع شده که در سوی جنوب دو گنبد دیگر قرار دارد و گنبد قدیم آن فرو ریخته که اکنون بجای آن دارای سقفی ضربی و ساده و نوساز است.

در این بقعه خواجه اصیل‌الدین فرزند علی صفی ماضی و خواجه تاج‌الدین علی اصیل فرزند او که یاد هر دو از این پیش گذشت به خاک رفته‌اند. بنای بقعه از خواجه علی صفی است که در سال ۷۶۱ این گنبد را بر مدفن عم و پسر عم خویش بنیاد نهاده است.

نمای این بقعه نیز از بیرون و درون هشت ضلعی با هشت

صفه در داخل است . قاعده گنبد تا زیر سقف نوی که بجای گنبد فرو ریخته بنا گردیده دوازده متر است که تا بالای کتیبه کمربندی بنا هشت ضلعی و از آن پس شانزده ضلعی است که گنبد بر روی این قسمت قرار داشته است .

بر فراز پایه بنا در زیر سقف کتیبه‌ای گلوبندی به خط ثلث درشت و برجسته گرداگرد بقعه گچ‌بری شده که بر آن چهار آیه نخستین سوره فتح (چهل و هشتمین سوره قرآن کریم) تا جمله «وكان الله عليماً حكيماً» دیده میشود . زیرا این کتیبه نماهای شانزده‌گانه بقعه است که چهار عدد آن نورگیرهاست که مشبك‌های جلوان فروریخته ، لیکن تزیینات گچ‌بری نماها تا حدودی برجاست . زیر نماها در آغاز قسمت هشت ضلعی بقعه کتیبه‌ای کمربندی به خط ثلث برجسته گچ‌بری شده که بعلت بی‌سرپوش بودن چند صدساله بقعه و قرار داشتن در معرض باران و باد و آفتاب پاره‌ای از جملات آن در چند مورد ریخته و از میان رفته ، و آنچه باقی مانده بشرح زیر است :

ذکر القديم اعلى و بالتقديم اولى . امر باساس ٦٢
 هذه البقعة الرفيعة السدة والمنبوعة المولى صاحب
 الاعظم اعدل العرب والعجم ... ٦٣ الدنيا والدين
 صفى الاسلام والمسلمين على اعز الله انصاره و
 ضاعف اقتداره ، رسم مرقد عمه صاحب
 اصيل الدولة والدين جمال الاسلام والمسلمين و
 ولده و فلذة كبده صاحب الشهيد المغفور

٦٢- با تردید . شاید به جای «اساس» کلمه دیگری باشد.

٦٣- ریختگی به اندازه دو متر.

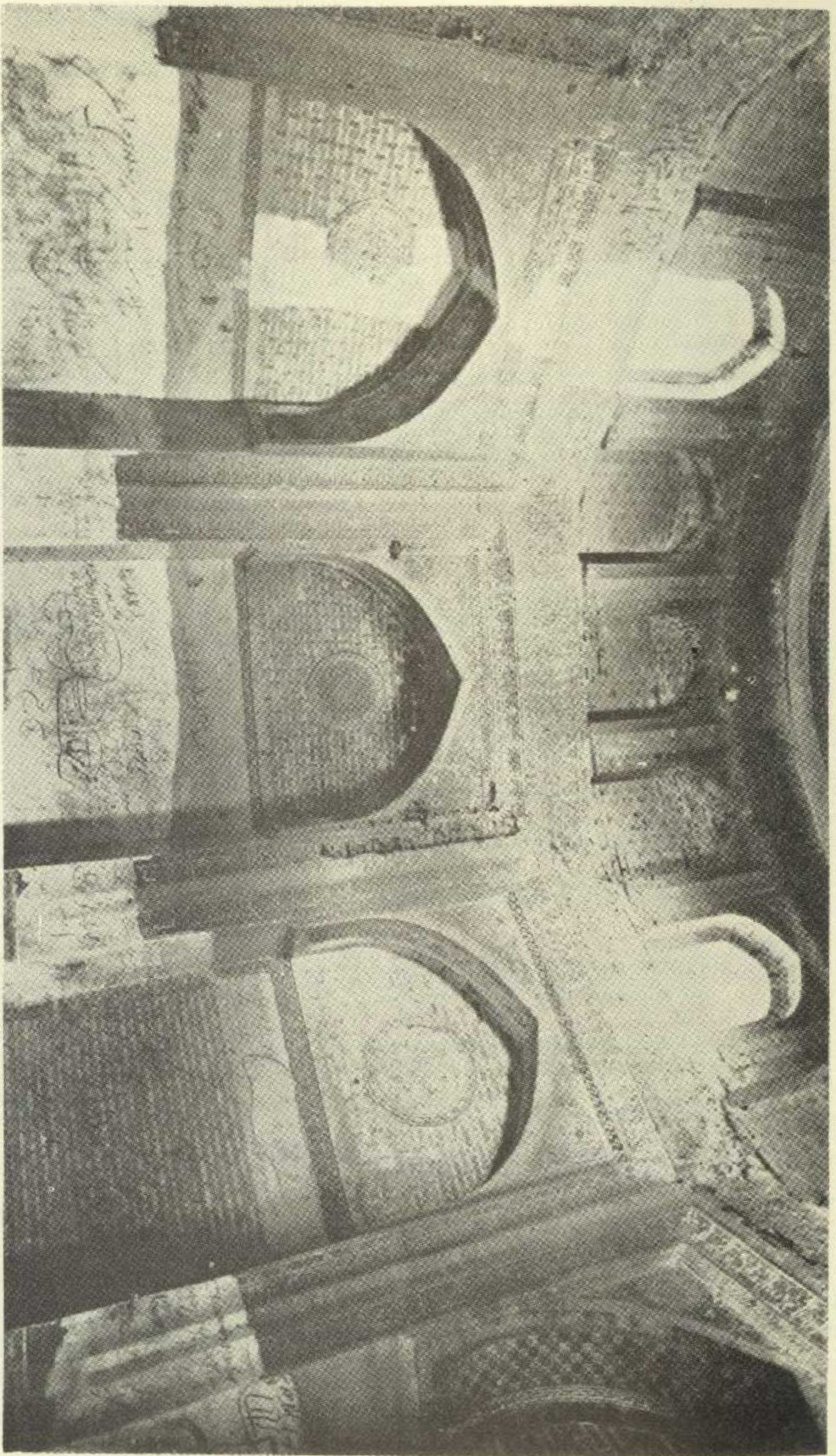
جمال الدولة والدین اصیل الاسلام و المسلمین علی
بن ابی المعالی^{۶۴} بن علی صفی بردالله مضجعهما
و جعل الجنة مرجعهما فی شهر سنه احدی وستین
و سبعمائة .

زیراین کتیبه ، کتیبه های گرداگرد درگاهها و صفتهاست که به
شرح یاد شده در پیش بر هر یک از جرزها و پایه های میانه صفتها
دو کتیبه عمودی - از بالا به پایین و از پایین به بالا - گچ بری شده
که در پایین صفتها نزدیک یک متر به سطح بقعه چند کلمه ای
افقی کتیبه شده و سپس مجدداً روبه بالا ادامه یافته و پیشانی صفتها
را پیموده به جرز بعد میرسد و روبه پایین استمرار می یابد (ش-۲)
براین کتابه ها به عرض ۳۵ سانتی متر به خط کوفی برجسته در زمینه
تزیینات ظریف گچی دو سوره دهر و قدر (سوره های هفتاد و ششم و
نود و هفتم قرآن کریم) نوشته شده که سوره نخستین در پایین جرز
که زیر نقطه پایان کتیبه کمر بندی است و چند کلمه ای در جرز
مجاور به پایان رسیده و از میانه جرز که زیر نخستین قسمت
کتیبه کمر بندی است سوره قدر آغاز میگردد .

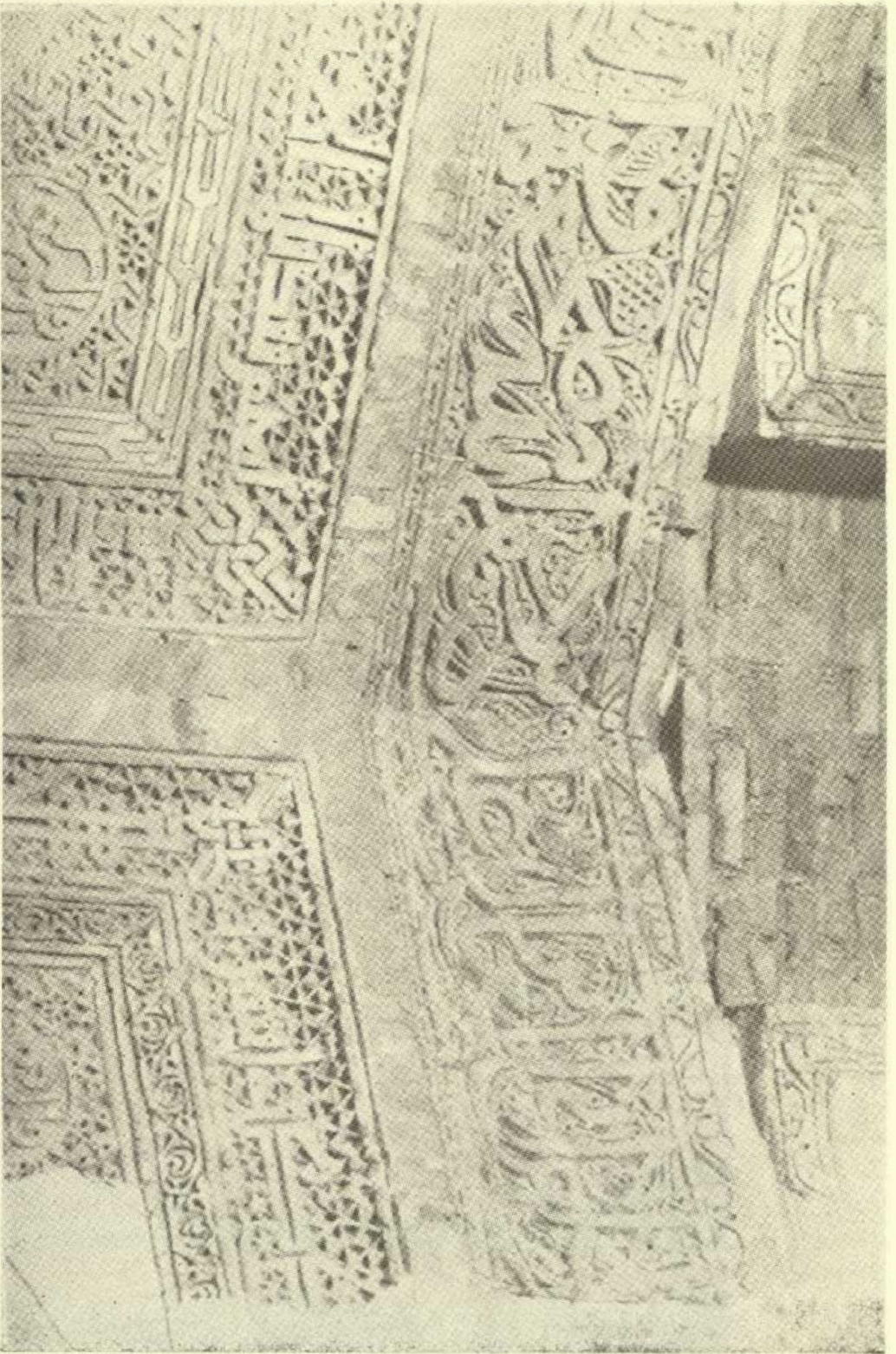
پیشانی صفتها - لچکی های دوسوی آن - جدار و سقف و قوسی های
آنها پوشیده از تزیینات بسیار ظریف و زیبای گچ بری و هر یک
باشمشه ای از گل و بوته یا نقوش یا نام های متبرک الله و محمد و علی
به خطوط بنائی در بالای جدار است که هر یک خود وصفی جدا دارد .
تزیینات کننده کاری قوسی های درگاهها نام «علی» را جلوه میدهد .
برپیشانی صفتها نیز در سراسر بقعه در هر لچکی ترنجی مدور است

۶۴- «ابن المعالی» در اینجا به جای عبارت «معظمه» یا «معزی الیه» در

مجاورات و مکاتبات دوره های بعد به کار رفته است .



(شکل - ۲)
بقعه مورخ ۷۶۱ باغ گنبد سبز - قم
نمای درونی بقعه
کتیبه ها ، آرایش های تزیینی دور و داخل درگاه ها



(شکل-۳)

بقعه مورخ ۳۱۱ باغ گنبد سبز - قم
قسمتی از کتیبه کمر بندی مشتمل بر نام یکی از مدفونان و نام علی صفی ماضی

که بر مجموع آنها صلوات کبیر (اللهم صل علی محمد المصطفی... تا:
والحجة القائم مهدي صلوات الله عليهم اجمعین) نوشته شده است
(ش ۳).

در صفه‌ای که اکنون در گاه ورود بقعه است دو کتابه دیده میشود
که متضمن نام سازندگان هنرمند این اثر است. نخستین کتابه در
پیشانی صفه مزبور بر لچکی‌های دوسو درون مربعی مستطیل در
هر طرف نوشته شده و متن آن این است:

عمل علی بن محمد بن ابی شجاع بنا
کتابه دوم گرداگرد ترنج بالای در ورود است که بر آن به خط
برجسته این عبارات گچ‌بری شده:

هذه العمارة بعمل حسن بن علی خلو (ان؟) ۶۵

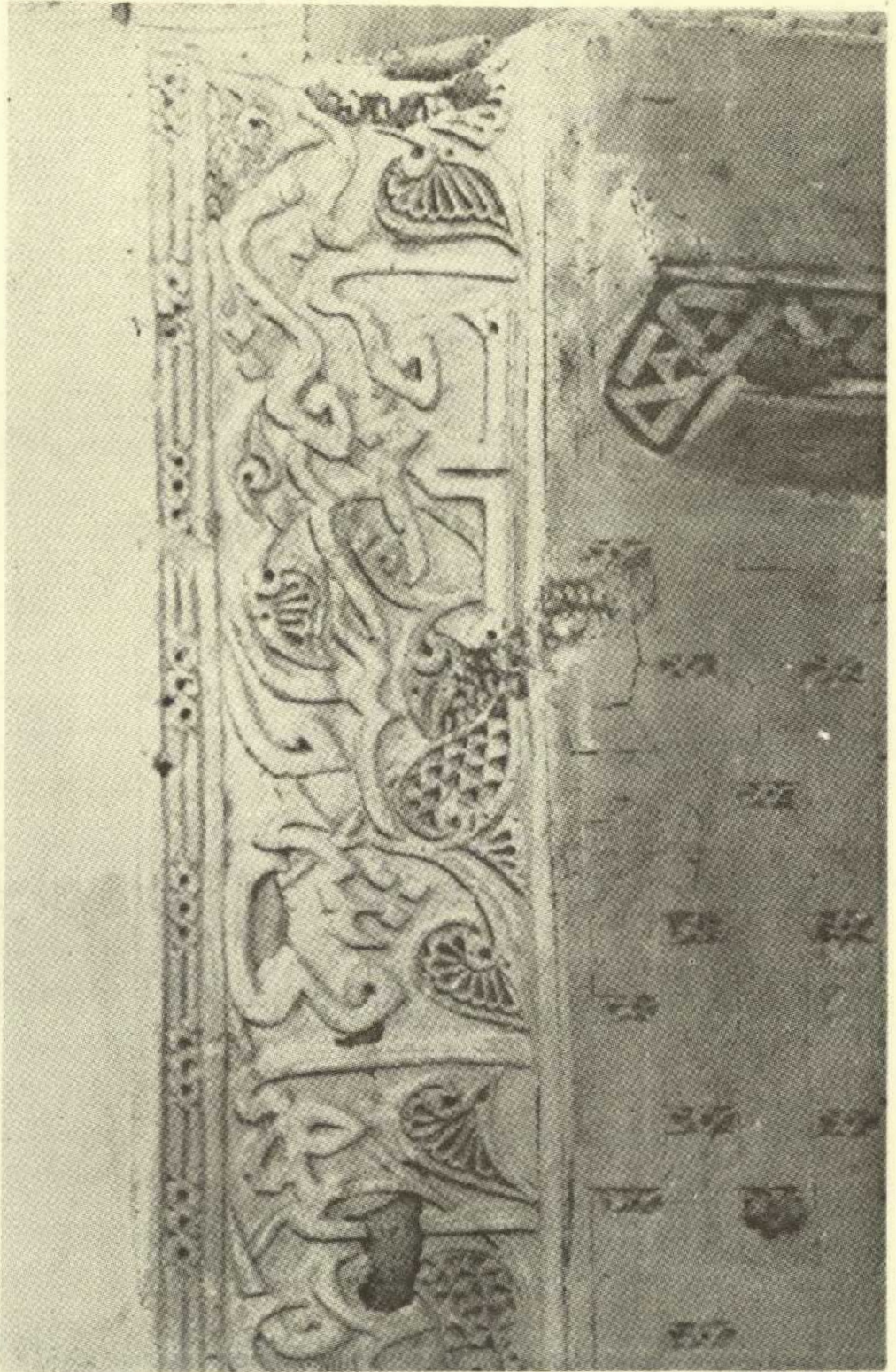
البناء و کتب فی رجب ۷۶۱ هجری

علی بن محمد بن ابی شجاع که تزیینات گچ‌بری این بقعه کار
اوست گچ‌بری‌های سه‌بنای دیگر از آثار این خاندان را نیز انجام
داده است، که پس از این خواهیم دید و این نخستین اثری است که
از او می‌شناسیم.

۷۷۰ هجری - بقعه خدیجه خاتون:

در پنج فرسنگی جنوب قم و چند کیلومتری راه شوسه این شهر
به اصفهان در بستر جنوبی رود انار قریه‌ای به نام «خدیجه خاتون»
قرار دارد که نام آن از مزاری که در کنار قریه به همین نام وجود
دارد و منسوب به دختری از فرزندان امام صادق (ع) است گرفته
شده است.

۶۵- دو حرف به صورت اطمینان بخش خوانده نشد و این شخص معمار و
سازنده بنای بقعه خدیجه خاتون نیز هست که متأسفانه نام او در کتیبه آن بنا نیز
درست خوانده نمیشود.



(شکل - ۴)
بقعه خدیجه خاتون - پنج فرسنگی قم
انجام کتیبه کمر بندی سوم مشتمل بر تاریخ بنای بقعه

بقعه‌ای که بر فراز مدفن منسوب به «امام زاده» برپاست از آثار این خاندان است و آن را غیاث‌الدین امیر محمد فرزند خواجه علی صفی در سال ۷۷۰ بنیاد نهاده است (ش-۴). نمای خارجی گنبد ابن مزار که صورت اسیل خود را حفظ کرده نخست چند متری با سنگ چین و گچ بری و بالای آن قسمتی مدور (به بلندی حدود یک متر و نیم) و بالای آن قاعده گنبد به شکل شانزده ترکی بانمائی در هر ضلع است که ارتفاع این قسمت نیز دو متر و اندی است و گنبد هر می شانزده ضلعی بقعه بر فراز آن قرار دارد.

نمای داخلی بقعه در آغاز تا سه متر چهار گوشه است که در هر جانب صفه‌ای قرار دارد و از دو صفه آن دری به بیرون گشوده میشود. بالای این قسمت در چهار سو نیم طاقی پیش آمده شکل بنا به هشت ضلعی تغییر یافته است. در این قسمت هشت نما با تزیینات گچ بری قرار دارد. پس از آن صورت بنا به شانزده ضلعی مبدل شده که مشتمل بر شانزده نماد سراسر و گرداگرد بقعه است. چهار نما از آن جمله نورگیر و دیگر نماها آراسته به نقوش گچ بری است و جرزهای میانه آنها نیز با حواشی زنجیری گچی و تزیینات مختصری آراسته شده. پس از آن سقف مدور بقعه است که بلندی آن از سطح مزار پیش از یازده متر است.

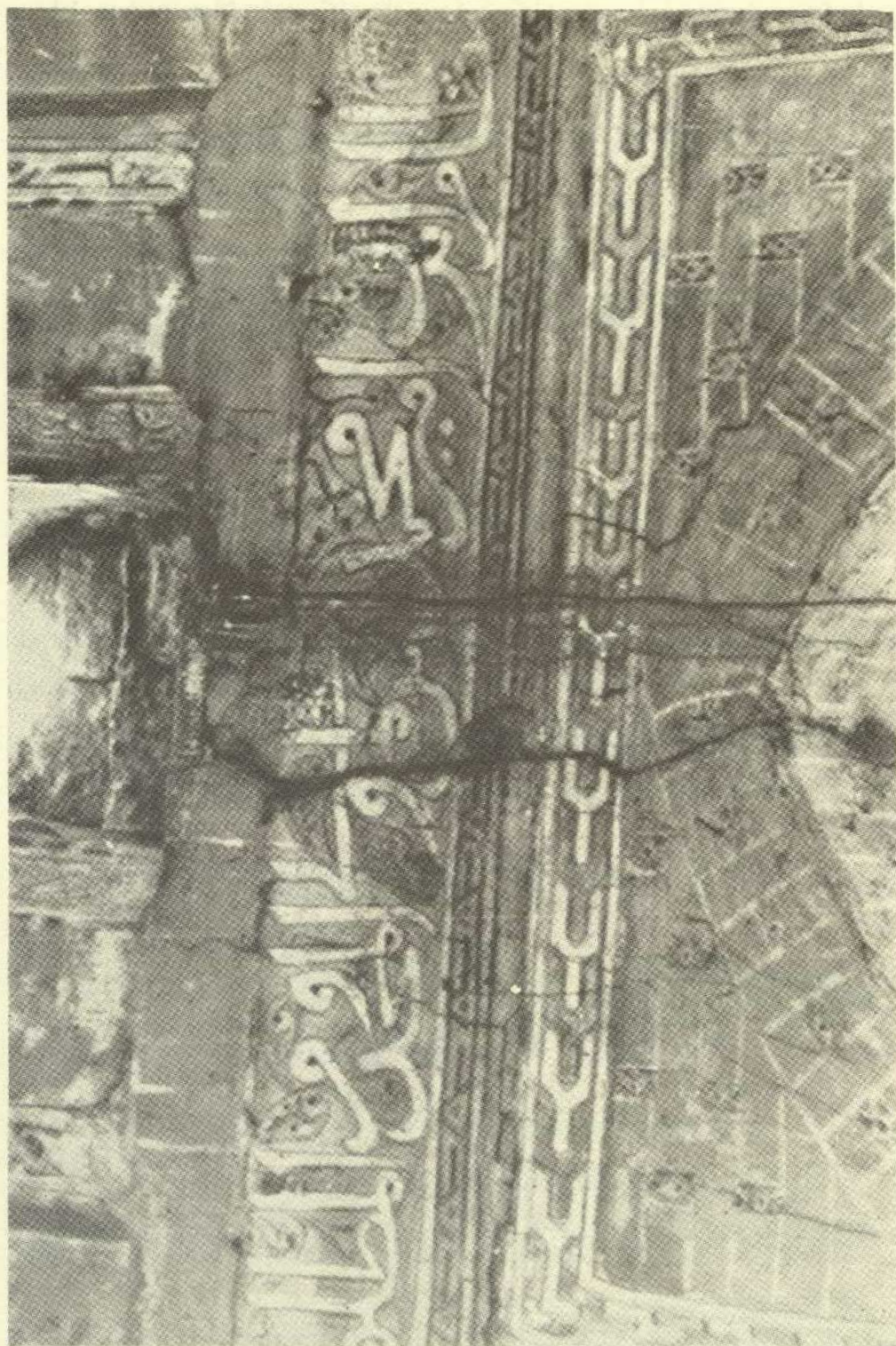
در نقطه مرکزی سقف شمسه‌ای از گل و بوته گچ بری است که پایین آن در بدنه سقف هشت لوزی رنگ آمیزی شده ترسیم گردیده و این قسمت با کتیبه قرآنی خط کوفی سر تا سری که آغاز قسمت شانزده ضلعی است پایان می‌گیرد. زیرا این کتیبه پس از نماها در آغاز قسمت هشت ضلعی کتیبه دوم به خط ثلث برجسته در زمینه گل و بوته بامتن زیر گچ بری گردیده است:

ذکر القدیم اعلی و بالتقدیم اولی . امر بتجدید
 بناء المشهد المقدس مضجع السيدة المعصومه
 خدیجة بنت الامام المعصوم جعفر بن الامام محمد
 الباقرین علی بن الحسین بن امیر المومنین علی
 بن ابیطالب علیهم الصلاة والسلام المولی
 المخدوم صاحب الاعدل الاعظم، البدر الاتم،
 عمدة اعظم الوزراء العالم، غبطة الملوك و
 الدول والسلاطین، المؤید بتأییدات رب العالمین،
 غیاث الحق والدنیا والدين، الافتخار والنظام
 ایران (؟) امیر محمد بن المولی المخدوم المطلق
 (ش - ٥) .

در اینجا کتیبه دوم در جانب شمال بقعه پایان یافته و دنباله آن
 در کتیبه سرتاسری که زیر نماهای هشت گانه و نیم طاق های چهار سو
 به خط ثلث برجسته بر بدنه پایه های بقعه گچ بری شده به این
 شرح آمده است (آغاز از کنار درگاه غربی) :

المطاع الشهریاری الاعدل الاعلم ، خليفة
 العرب والعجم صاحب السيف والقلم ، حافظ
 البلاد ناصر العباد، مدبر امور المملكة وخلاصة
 تركيب الماء والطين ، جمان الحق والدولة و
 الدنيا والدين علی صفی اید هما لله تعالی ونصر
 هما علی اعدائهما وابد دولتهما فی شهور سنة
 سبعین وسبعمائة . هذا العمل للعبد بن محمد علی ابو
 شجاع و ... بن علی بن ... خلو ...

این کتیبه همچنان که گفته شد بر بدنه پایه هاست و در ردیف خط



(شکار - ۵)

بقعه خدیجه خاتون - پنج فرستی قم
قسمتی از کتیبه گهر بندی دوم مشتمل بر نام عیبات الدین امیر محمد و آرایش درگاهها

آن بر سه جانب درگاه‌های چهارگانه به همان خط و اسلوب سوره یاسین (سی و ششمین سوره قرآن کریم) تا آیه نهم گچ‌بری شده که از درگاه غربی آغاز گردیده و به عبارت «ام‌لم تنذرهم لایؤمنون» در اسپر درگاه ورود شمالی انجام می‌پذیرد و پس از آن در کتابة همان درگاه این عبارت خوانده می‌شود :

« بید این جانی درویش علی حاجی طاهر و

درویش ابراهیم بن حسن حلاج»

در تزیینات حاشیه نیم‌طاق‌ها نام‌های مقدس‌الله و محمد و علی به خطوط بنائی خوانده می‌شود .

۷۷۴ هجری - بقعه سید سر بخش :

در قسمت شرقی قم مزاری معروف به «سید سر بخش» قرار دارد که بنا بر نوشته کتابه‌های مزار مدفن اسماعیل فرزند محمد فرزند امام صادق (ع) است لیکن محققان آنرا مدفن محمد بن عبدالله بن حسین بن علی بن محمد الدیباچ فرزند امام صادق می‌دانند که در قم می‌زیسته و در سفری به جانب بغداد در نهر وان کشته شده و جسد وی به قم نقل و در اینجا مدفون گردیده است . ۶۶

بقعه‌ای که اکنون بر فراز مدفن استوار است در سال ۷۷۴ به وسیله همان غیاث‌الدین امیر محمد فرزند خواجه علی صفی بنیاد گردیده و اثری ارزنده است . آنچه در این اثر و آثار مشابه دیگر که جنبه مذهبی دارد مایه تاسف است تصرفات و بی‌توجهی‌های متصدیان امور آنهاست که به تزیینات گچی ظریف تا آنجا که توانسته‌اند با کوبیدن میخ‌های درشت برای آویختن «شمایل» و پارچه سیاه و چراغ و زیارت‌نامه و اوراد و اعلان و رنگ آمیزی‌های بسیار کریه و

۶۶- تاریخ قم حسن بن محمد بن حسن قمی : ص ۲۲۳ .

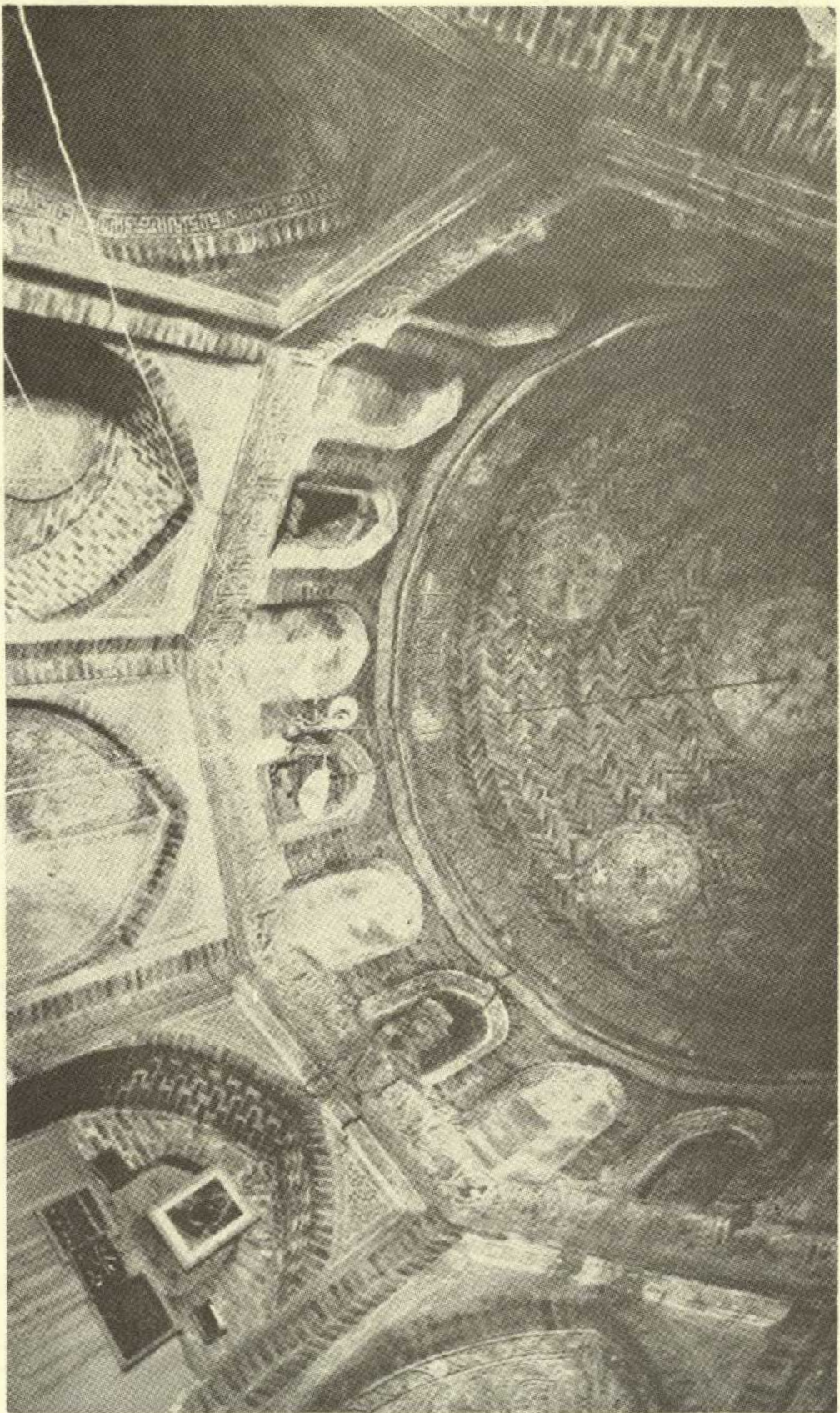
زنده و بدنما و مانند آن آسیب رسانده اند و در پاره‌ای موارد چون در اثر دود شمع‌ها و پیه‌سوزها و نفت سوزها رنگ جدار و پوشش بقاع تیره شده بوده باسفیدکاری و گچ مالی روی آن بزرگترین زیان ممکن را بر آن آثار وارد ساخته‌اند. این گونه آسیب‌رسانی‌ها در بنایی که اکنون می‌شناسیم و بنائی دیگر که بی‌فاصله پس از آن ذکر می‌گردد در شکلی بسیار تأسف‌آور دیده می‌شود و هیچ یک از سازمان‌های مسئول نیز - اعم از محلی و غیر محلی - با وجود آگاهانیدن‌ها و درخواست‌های مکرر کوچک‌ترین کاری برای جلوگیری از آن انجام نداده و کمترین اقدامی ننموده‌اند.

نمای درونی قاعده گنبد همانند بقعه پیشین از سطح بقعه تا چندمتری مربع با چهار صغه در چهار سواست که در بالا با پیش آوردن چهار نیم‌طاق در گوشه‌های چهارگانه، نما را به هشت ضلعی تغییر داده‌اند و پس از آن با فاصله کتیبه سرتاسری کمربندی شکل بنا به شانزده ضلعی تغییر یافته که بالای آن سقف گنبدی بقعه قرار دارد (ش - ۶).

در نقطه مرکزی سقف ترنجی با نقوش و اشکال زیبا و ظریف و گرداگرد آن به عرض قریب بیست سانتی متر کتابه‌ای به خط ثلث ممتاز گچ‌بری شده که آن خود بازنجیره‌ای از نقوش ظریف به عرض پنج‌شش سانتی متر احاطه گردیده است. متن کتیبه مزبور چنین است:

« شهد الله انه لا اله الا هو والملائكة واولو العلم
قائماً بالقسط لا اله الا هو العزيز الحكيم . ان الدين
عند ۶۷ - آیات ۱۶ و ۱۷ سورة آل عمران، سومین
سورة قرآن کریم . »

۶۷ - کتیبه با کلمه «عند» پایان گرفته و مانده آیه درجایی دیگر نیز کتیبه نشده است.

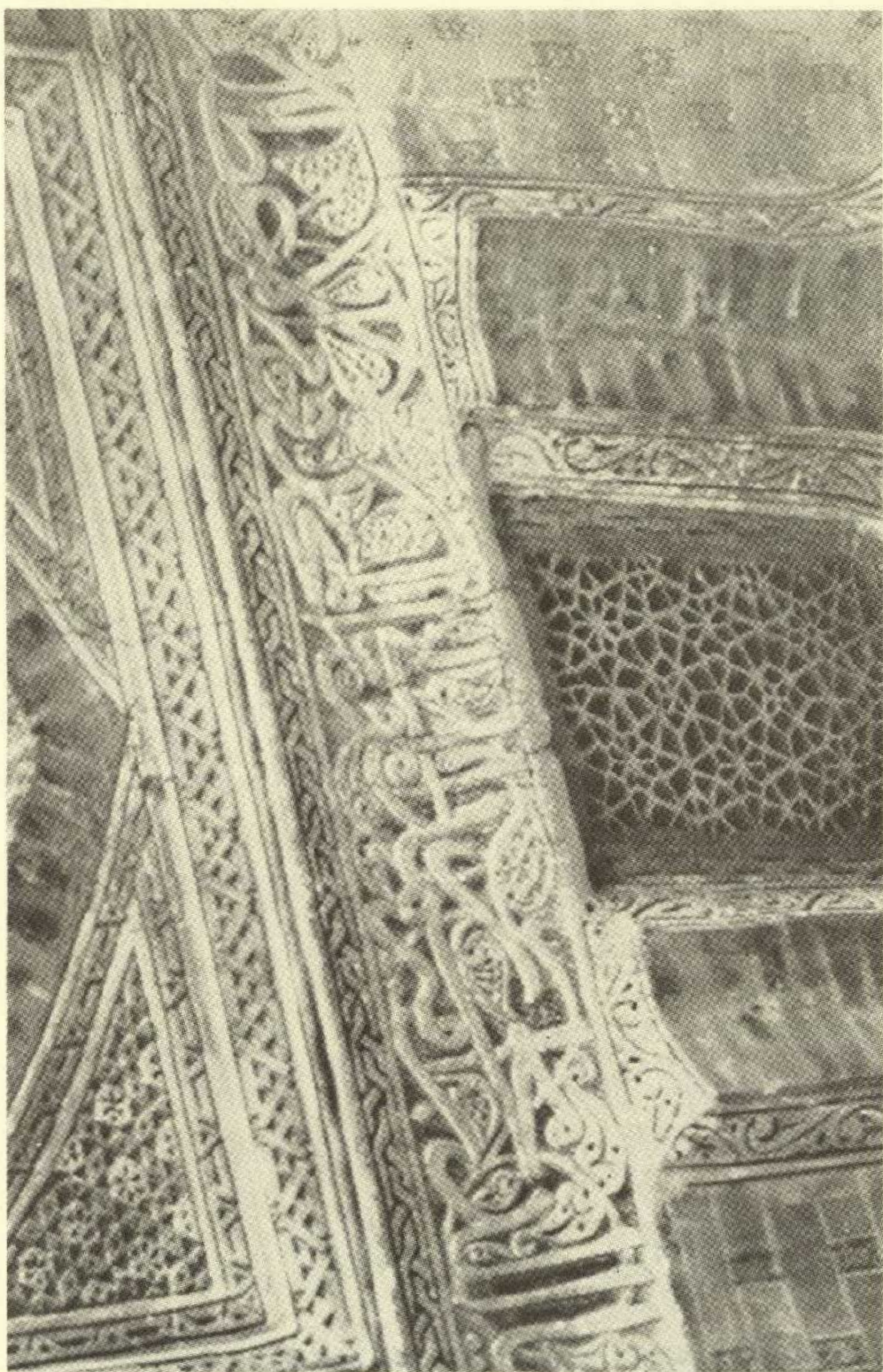


(شکل - ۶)
نمای درون بقعه
سقف ، نواها ، صفحه‌های گهر بندی و آرایش نیم طاق‌ها
بقعه سید سر بخش - قم

در چهار جانب این ترنج بر بدنه قوسی سقف، چهار ترنج دیگر بانقوشی ظریف دیده میشود. پس از آن در پایین قسمت گنبدی و مدور نخستین کتیبه سرتاسری بقعه به خط کوفی به عرض بیش از نیم متر در میان دو حاشیه چند سانی متر مشتمل بر نام های متبرک و مقدس الله و محمد قرار دارد. متن این کتیبه را که بی تردید از عبارات مقدس یا آیات قرآن کریم است - درست تشخیص نتوانستم داد.

پس از آن نماهای شانزده گانه گرد گنبد است که هشت عدد آن نورگیر و آراسته به مشبك های ظریف گچی بوده که سه مشبك از آن جمله سالم یا نیمه سالم برجا و باقی فروریخته است. حواشی نماها گرداگرد آراسته به نقش و نگار است. زیر نماها دومین کتیبه سرتاسری بقعه در آغاز قسمت هشت ضلعی به خط ثلث و پهنای قریب نیم متر در زمینه گل و بوته گچ بری شده که متن آن چنین است.

ذکر القدیم اعلی و بالتقدیم اولی . امر ببناء
 هذه العمارة الرفیعة و الروضة الشریفة مرقد
 الامام المعصوم المظلوم اسمعیل بن الامام محمد
 بن الامام جعفر الصادق علیهم السلام صاحب
 الاعظم الاعدل الاعلم ، والی اقالیم الفضل و
 الکریم ، مستعبد ارباب السیف والقلم ، المنصور
 بنصرة خیر الناصرین ، غیاث الحق والدنیا و
 الدین امیر محمد بن المولی المخدوم الاعظم
 (ش - ۷) الاعدل الاعلم جمال الحق و الدنیا
 والدین علی صفی اعلی الله شأنهما و رفع فوق
 الفرقدین مکانهما فی محرم الحرام لسنة ۷۷۴



(شکل - ۷)

بقعه سید سر بزنجی - قم
 قسمتی از کتیبه کبرینتی قوم مشتمل بر نام زانی : غیاث الدین امیر محمد
 شهبانهای گچی و آرایش صفتها

پس از آن پیشانی صفه‌ها و نیم‌طاق آراسته به تزیینات ظریف گچی و قوسی‌های نیم‌طاق‌ها نیز دارای آرایش‌های بسیار زیبایی است که در دو نیم‌طاق، حاشیه زنجیری گرداگرد دو قوسی نام‌هایی متبرک الله و محمد و علی به خطوط بنائی است. همچنان که برجبه دو صفه شرقی و غربی دو ترنج گچ‌بری شده که لوحه‌ای چهارگوشه در هر یک میان ترنج مدور مرکب از چهار نام محمد و چهار نام علی و گرداگرد آن حاشیه‌ای به خطوط بنائی باز از همان نام‌های مقدس ساخته شده است.

پس از آن سومین کتیبه سرتاسری بقعه به خط ثلث درشت گچ‌بری شده است که بر آن یازده آیه از آغاز سوره دهر (هفتاد و ششمین سوره قرآن کریم) خوانده می‌شود و آغاز آن از کنار صفه جنوبی است. پایین این قسمت نیز تانزدیک یک متری سطح بقعه تزیینات «ملات» سازی گچی بر دیواره آجری است که در همین قسمت در چهار سوی بقعه چهار «طاقچه» کوچک به دهانه ۶۸ و بلندی ۸۴ سانتی متر آراسته به تزیینات و نقوش زیبای گچی دیده می‌شود.

در این میان صفه جنوبی که به شکل محراب تزیین یافته است با صفه‌های دیگر متفاوت و پوشش آن در هر سه سو آراسته به تزیینات ظریفی است که معرفی این بقعه را با وصف آرایش‌ها و کتابه‌های آن پایان می‌دهیم:

در این صفه پس از ملات سازی‌های بالای آن کتیبه‌ای به خط ثلث در سه جانب محراب گچ‌بری شده که نقش و نگارهای متنوع و گل و بوته‌های آرایشی بالا و پایین و حاشیه زنجیری مرکب از نام‌های مقدس آن را در میان گرفته و متن آن این است:

«بسم الله الرحمن الرحيم : اقم الصلوة لدلوك
الشمس الى غسق الليل وقرآن الفجران قرآن
الفجر كان مشهوداً^{۶۸} . عامل هذا المحراب
على بن محمد ابى شجاع» .

زیر این کتیبه در میان گل و بوته‌های آرایشی محراب کوچکی
گچ بری شده که در جبهه آن کتیبه زیر به خط کوفی با پهنای ۱۵ و
درازای یک و بیست و پنج سانتی متر بر قوسی محراب نوشته شده
است : « لا اله الا الله محمد رسول الله على ولي الله »
حاشیه زنجیری گرداگرد محراب نیز به خطوط بنائی مشتمل بر
نامهای مقدس است .

۸۷۰ هجری - بقعه احمد بن قاسم :

مزار احمد بن قاسم در جنوب قم مدفن احمد بن قاسم بن احمد بن علی
بن جعفر الصادق (ع) است که در تاریخ قم نوشته شده به سال ۳۷۸ در
باره او می نویسد که به قم آمده و «چون او را وفات رسید او را به مقبره
قدیمه مالون دفن کردند و تربت او را زیارت میکردند و بر سر تربت او
سایه‌ای بوده است و چون اصحاب خاقان مفلحی در سنه خمس و تسعین و
مأتین به قم رسیدند آن سایه تربت بکشیدند و مدتی زیارت تربت او
نمی کردند تا آن گاه که بعضی از صلحای قم به خراب دیدند در سنه
احدی و سبعین و ثلاث مائة که ساکن این تربت مردی بس فاضل است و
در زیارت کردن تربت او ثواب و اجر بسیار است . پس دیگر باره
بنای قبر او از چوب مجدد گردانیدند و مردم زیارت کردن او با سر
گرفتند»^{۶۹}

۶۸- آیه ۸۰ سوره اسراء (هفدهم سوره قرآن کریم) .

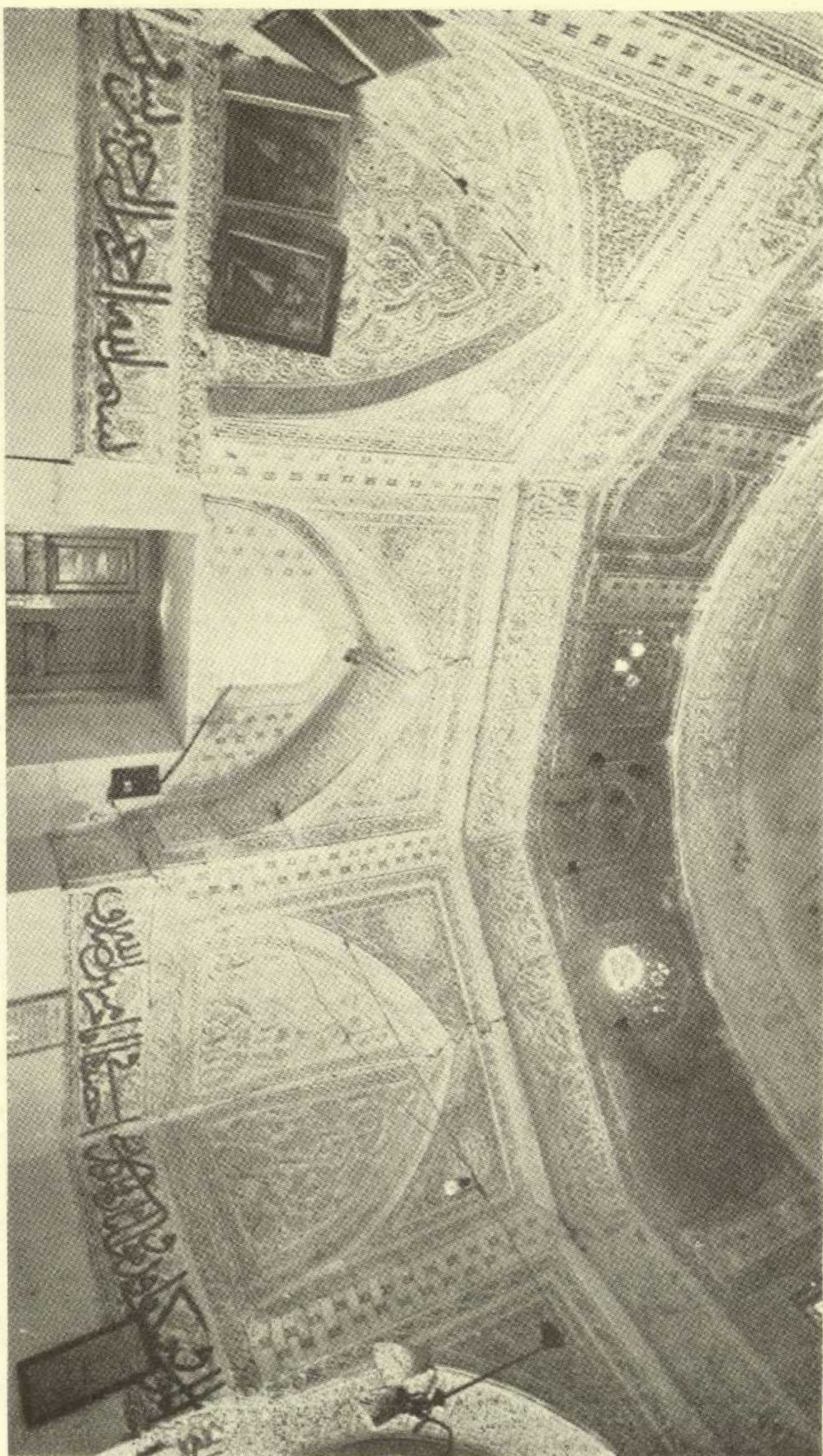
۶۹- تاریخ قم، ص ۲۲۵ و از آنجا در منتقلة الطالبية (از آثار قرن پنجم)

بنای کنونی مزار از آثار خواجه علی صفی و گویا بهترین و زیباترین اثری است که از آن خاندان و از نمونه‌های گچبری قرن هشتم در دست داریم به همین نظر باید آن را از نزدیک دید و ظرافتها و هنرنمایی‌هایی را که در آرایشهای بسیار زیبای گچی آن انجام گرفته است مشاهده نمود. شرح زیر که وصف موجزی از این بناست تنها می‌تواند دورنمایی مبهم از آن را بنماید.

نمای درونی بنا چهارگوشه متساوی باصفه‌ای در هر ضلع است که از صفه‌های جنوبی و غربی دری به بیرون گشوده میشود (ش ۸). لیکن این شکل بنا بر مرسوم معماری بناهای مشابه پس از قریب چهار متر با بالا آمدن چهار نیم طاق (گوشوار) در چهار گوشه بقعه به هشت گوشه تبدیل گردیده که پس از آن باز با فاصله کتیبه‌ای به شانزده ضلعی تغییر یافته و سپس به شکل مدور سقف بقعه بر پایه آن بالا رفته است.

در نقطه مرکزی سقف ترنجی مشتمل بر نقوش و اشکال زیبا و گل و بوته گچ‌بری شده که گرداگرد آن را کتیبه‌ای به عرض بیش از بیست سانتی متر همانند آنچه در بقعه سید سربخش گذشت و سپس حاشیه‌ای زنجیره‌ای باز بر همان قیاس فرا گرفته است. در بدنه قوسی سقف زیر ترنج مزبور نیز اشکال رنگ آمیزی شده پیوسته به یکدیگر جدار درونی گنبد را پوشانده است.

زیر اشکال مزبور - در پایین قسمت قوسی نخستین کتیبه سرتاسری بنامشتمل بر سوری از قرآن کریم از جمله سوره حمد به خط کوفی در زمینه گل و بوته و میان دو حاشیه زیبا - که زیرین آن دو نام‌های مقدس الله و محمد و علی به خطوط بنائی است - به سبک و شکلی بدیع گچ‌بری شده است. زیر آن که قسمت ۱۶ ضلعی بناست مشتمل بر شانزده نمای



(شکل - ۸)

بقعه احمد بن قاسم - قم

نمای درونی بقعه

ستف ، کتیبه‌ها و آرایش‌های بسیار ظریف و زیبای گچی

گچ بری است که هشت عدد آن نورگیر بوده و بامشبهک‌هایی بسیار زیبا پوشانده شده است .
نقش و نگاره‌های این نماها و ریزه‌کاری‌های آن به‌حق وصف ناکردنی است چه هر یک در سبک تزیین و آرایش بادیگری متفاوت و حتی مشبهک‌ها نیز هر یک دارای سبکی خاص است و با وجود این چنان متناسق و یک‌نواخت و زیباست که مانند آن در بناهای آن دوره دیده نمی‌شود .

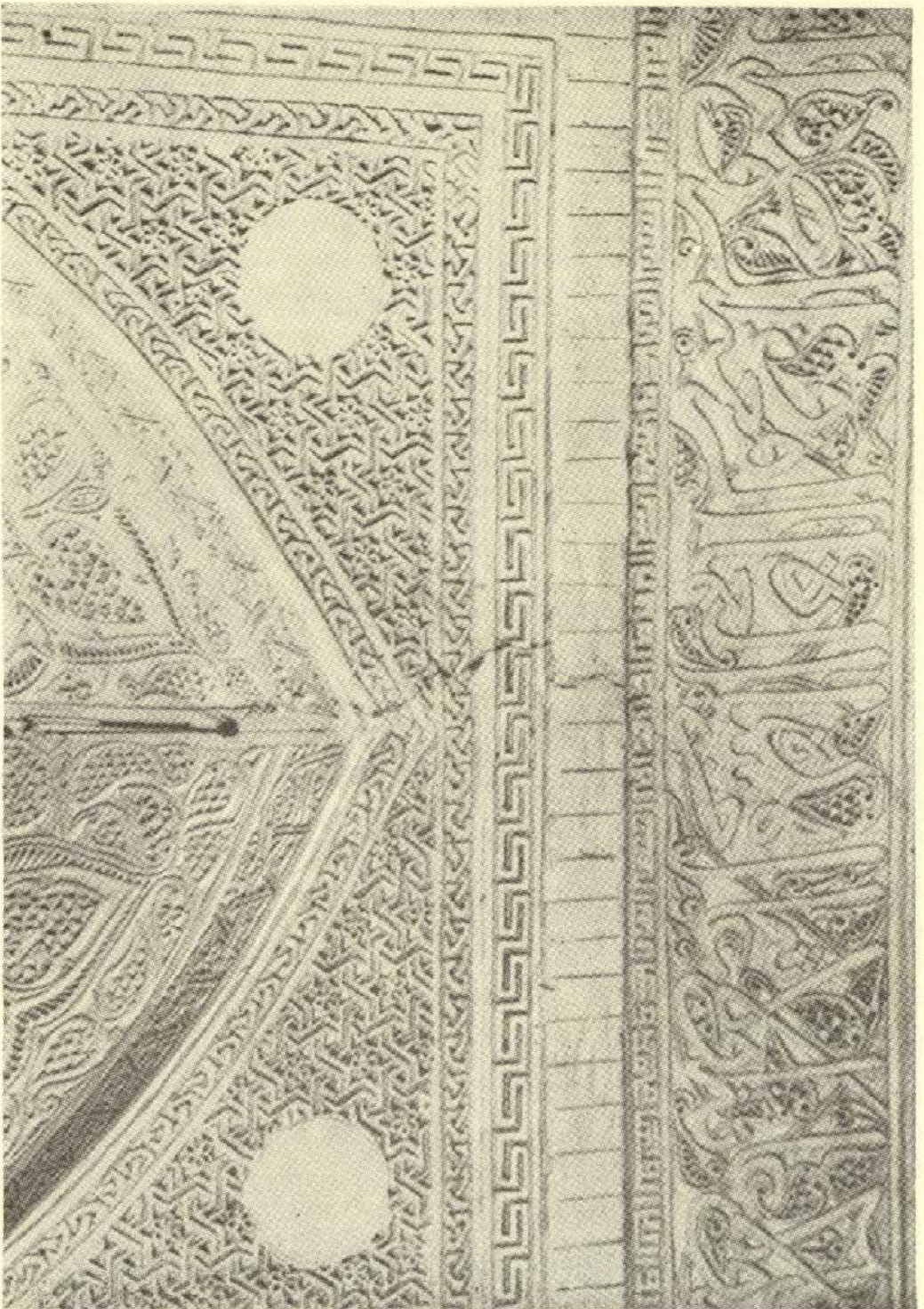
زیر برخی مشبهک‌ها به خط کوفی عباراتی چون «لا اله الا الله» و «الحمد لله» گچ بری شده و حاشیه زنجیره‌ای گرداگرد آنها و دیگر نماها گاه تنها نقش و نگار و گاه نام‌های مقدس به خط بنائی است .
تنها زیر مشبهک و نورگیری که برابر در ورود جنوبی بقعه است عبارتی به خط ثلث نوشته شده که تاریخ بنای آن است به این صورت:
فی محرم سنة ثمانین و سبعمائه ۷۰

پس از آن در آغاز قسمت هشت گوشه دومین کتیبه سرتاسری باز به همان قیاس نخستین کتیبه در زمینه شاخه و خوشه انگوری و میان دو حاشیه یکی نقش و نگاره و دیگری زنجیره‌ای از نام‌های مقدس به خط ثلث گچ بری شده که متن آن چنین است :

الله ال ۷۱ والاعانة والاعانة . امر
ببناء هذه العمارة الرفیعة والروضه الشریفه
(ش-۹) مرقد المعصوم المظلوم احمد بن قاسم
بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن
علی بن ابیطالب علیهم السلام صاحب الاعظم الا

۷۰- در اصل کتابه «بالا حرف «ع» درست بالای حرف «م» قرار گرفته و در تصاویر به خوبی و روشنی دیده میشود .

۷۱- نیازمند دقتی بیشتر است .



(شکل - ۹)

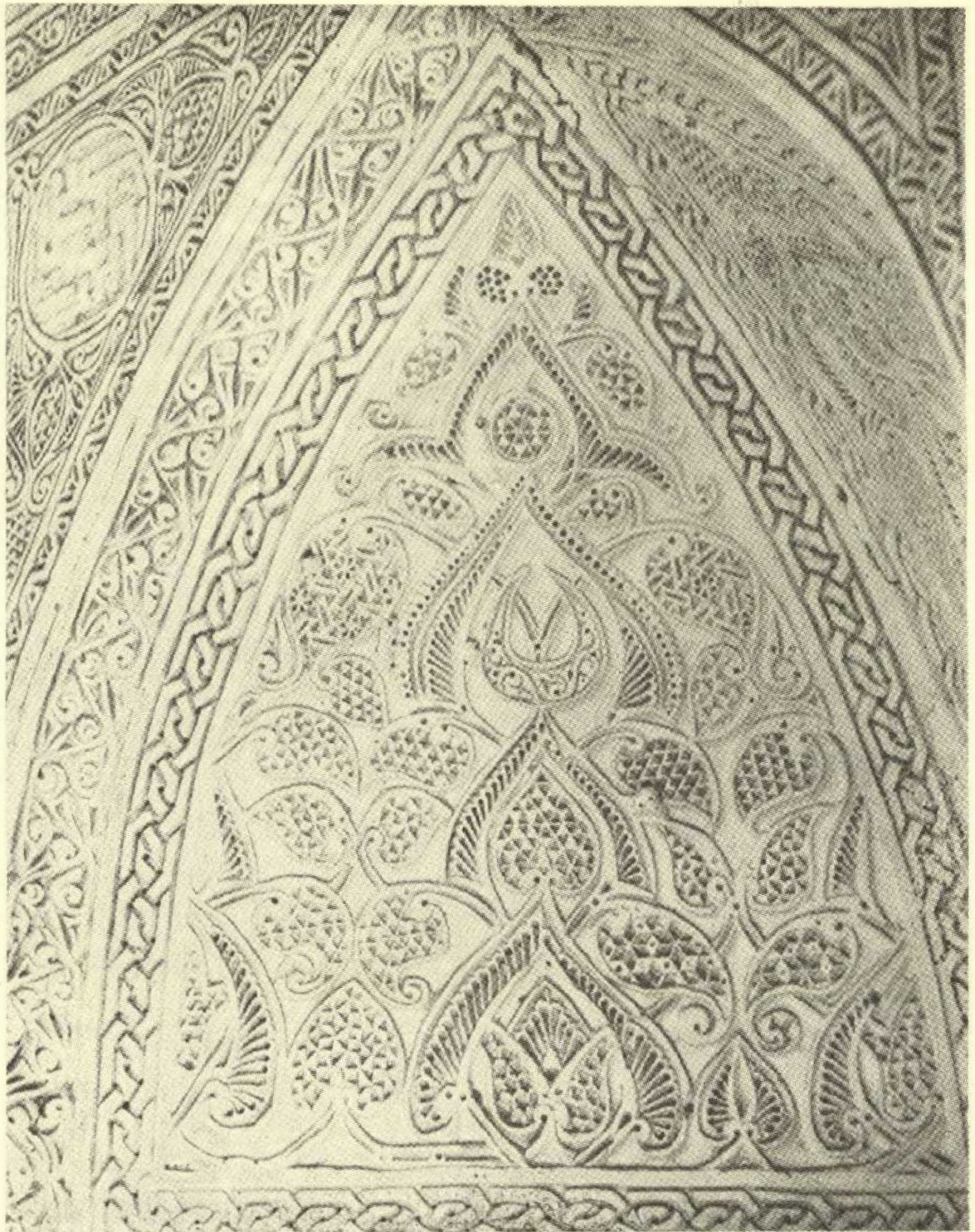
بقعه احمد بن قاسم - قم

آغاز کتیبه کهر بندی دوم و آرایش های صدف ها و نیم طاق ها

عدل الاعلم، ملاذ طوایف الامم، مستعبدار باب
 السیف واصحاب القلم، صاحب دیوان الممالک،
 ملجأ العظماء العالم، صاحب دیوان الممالک،
 عمیم المواهب والنعم، عضد الخواقین. المنصور
 بنصره خیر الناصرین، قوام الحق والدنیا
 والدين، مغيث الخلائق اجمعین علی بن الصاحب
 الاعظم السعید عز الحق والدنیا والدين اسحق
 بن علی صفی الماضي عظم الله تعالی جلال قدره.
 بعمل بن محمد علی ابوشجاع البنا.

پس از آن زیر کتیبه بالا پیشانی و قوسی های صغه ها و نیم طاق ها
 همگی آراسته به گچ بری ها و نقش و نگاره های بسیار بدیع و زیباست
 (ش-۱۰) که پاره ای از قوسی های صغه ها و برخی از حواشی زنجیره ای
 گرداگرد نیم طاق ها و ترنج های لچکی های آنها مشتمل بر نامهای مقدس
 است که به خطوط بنائی بطور مکرر در آن ترسیم یافته است.

زیر این قسمت در آغاز چهار گوشه ای بقعه سومین کتیبه
 سرتاسری در زمینه برگ و بوته بادو حاشیه نقش و نگار و نام های
 مقدس به قیاس کتیبه های دیگر به خط ثلث گچ بری شده و متن آن
 یازده آیه آغاز سوره یاسین (سی و ششمین سوره قرآن کریم) است
 که به جمله «احصیناه فی امام مبین صدق الله» در لبه درگاه ورود
 جنوبی پایان می گیرد. در این درگاه که آرایش روی قوسی های آن
 هشت چهار گوشه - هر یک مرکب از نام محمد و نام علی به
 خطوط بنائی - است زیر قوسی های مزبور در هر دو سو - کنار
 در ورود - دو چهار گوشه زیبا به خط پیرآموز دیده میشود که متن



(شکل - ۱۰)

بقعه احمد بن قاسم - قم

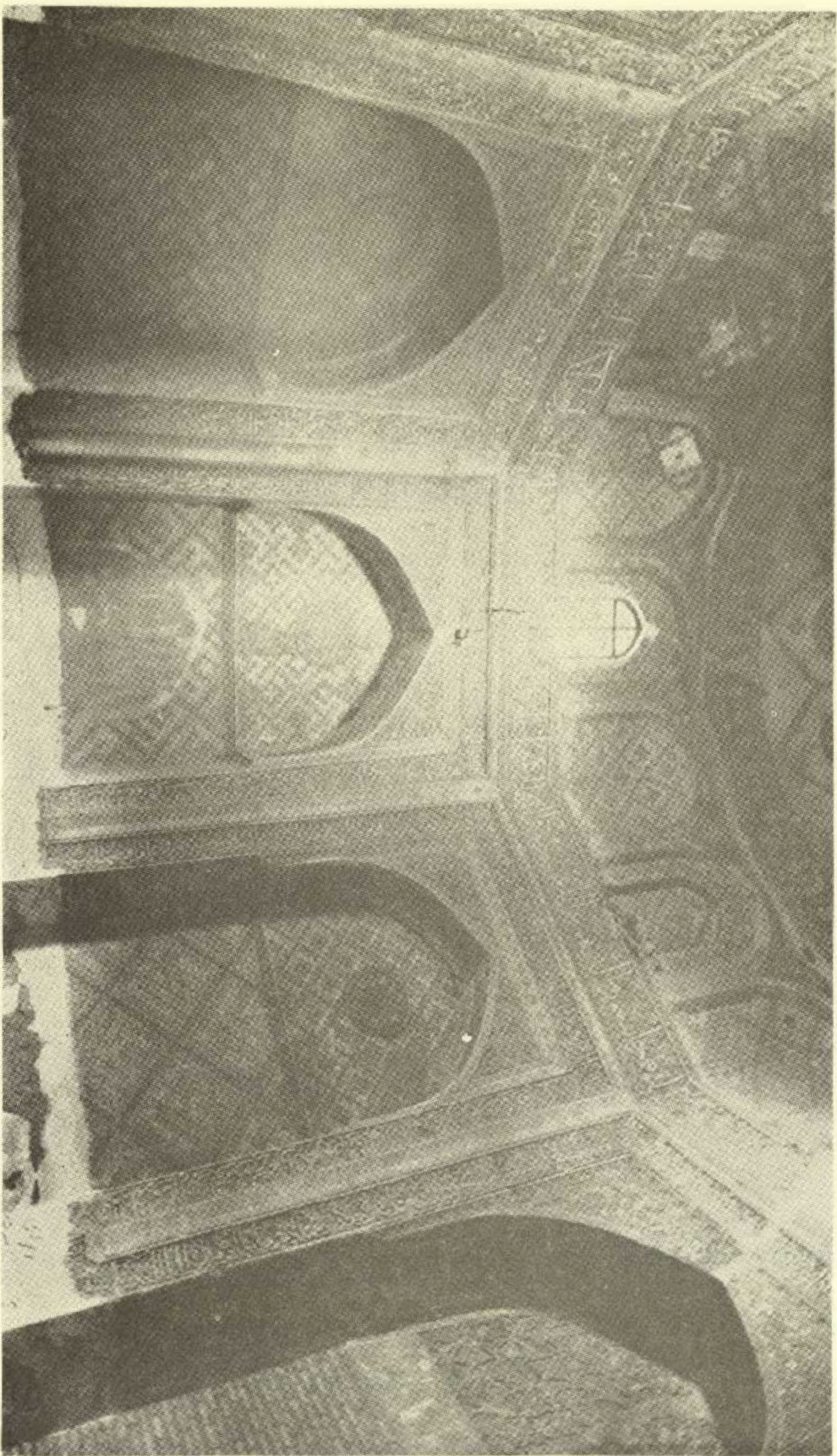
نمونه‌ای از آرایش های گچ‌بری و تنش و نگاره‌های قوسی‌های نیم طاق‌ها

به آن خط عبارت «لا اله الا الله» و حواشی زنجیره‌ای گرداگرد نام‌های متبرک الله و محمد و علی است. کتیبه سرتاسری اخیر را برای بالا بردن درگاه غربی در آن نقطه از میان برده و روی آن را در سراسر بقعه رنگ آمیزی زنده‌ای نموده‌اند. جز آن تزیینات زیر کتیبه را باقشری از سیمان سفید از میان برده و در جدار بقعه نیز تا آنجا که دست می‌رسیده و امکان پذیر بوده تزیینات و آرایش‌های ظریف را با کوبیدن میخ‌ها و آویختن انواع و اقسام «شمایل‌ها» و جز آن ویران ساخته‌اند که جای تأسف بسیار است.

۷۹۲ هجری - بقعه خاکجای چهار تن از افراد خاندان :

دیگر از آثار نفیس خاندان علی صفی بنای بقعه چهارتن از بزرگان خاندان است که در کنار یکدیگر در باغ گنبد سبز قم به خاک رفته‌اند. این چهارتن خواجه عمادالدین محمود، خواجه صفی‌الدین، خواجه جمال‌الدین علی - فرزندان خواجه شمس‌الدین محمد و نوادگان علی صفی ماضی - و امیر جلال‌الدین فرزند خواجه جمال‌الدین علی می‌باشند که در یکی از بقاع باغ نام برده شده که میان دو بنای دیگر واقع است مدفونند. این بقعه از نظر رنگ آمیزی بی نظیر آن از بهترین آثار قدیم ایران است.

نمای بیرونی قاعده گنبد هرمی این بنا دوازده ضلعی و نمای درونی هشت ضلعی با هشت درگاه به دهانه و پهنای دو متر و نیم در هشتاد سانتی متر است که بلندی گنبد از سطح بقعه نزدیک به ۱۵ متر و همانند بناهای مشابه شکل بقعه پس از صفه‌ها و کتیبه کمر بندی شانزده ضلعی و پس از آن مدور قوسی است (ش - ۱۱).



(شکل - ۱۱)

بقعه مورخ ۷۹۳ باغ گبین سبز - قم

نمایی از درون بقعه

کتیبه‌ها ، نماها ، صفاها و آرایش‌های بسیار زیبای رنگ‌آمیزی آنها . در کتیبه خط کوفی بالا دوازده نهمستین سوره دهر خوانده می‌شود .

در نقطه مرکزی قوسی سقف ترنجی از نقوش زیبا گچ بری شده که گرداگرد آن به پهنای تقریبی بیست و پنج سانتی متر کتیبه‌ای بخط ثلث و گرد آن حاشیه‌ای به پهنای چهار پنج سانتی متر از نامهای مقدس قرار دارد. متن کتیبه مزبور چنین است :

«بسم الله الرحمن الرحيم . شهد الله انه لا اله الا هو
والملائكة و اولو العلم قائماً بالقسط لا اله الا
هو العزيز الحكيم . ان الدين عند الله الاسلام» .

پایین ترنج مزبور بدنه قوسی سقف در همه سو آراسته به اشکال هندسی رنگ آمیزی شده است که در میان ترنجهایی بسیار قرار داده شده . این اشکال و ترنجها از پایین کتابه سقف تا فراز کتیبه سرتاسری اول سه ردیف است که در هر ردیف شانزده ترنج دیده میشود . در ردیف نخستین در متن هر يك کلمه ای چند نوشته شده که مجموع آنها به صورت زیر است :

لا اله الا الله الملك الحق المبين محمد رسول
الله صادق الوعد الامين على ولي الله امير المؤمنين
وصى الرسول ٧٢ رب العالمين صدق الله العظيم
و صدق رسوله الكريم و نحن على ذلك
من الشاهدين .

دو ردیف دیگر نقش و نگارهای بسیار زیبای رنگ آمیزی شده است .

پس از آن در پایان قسمت قوسی، کتیبه سرتاسری نخستین به خط کوفی میان دو حاشیه از نام های مقدس در زمینه گل و بوته گچ بری شده که بر آن شش آیه نخستین سوره دهر (هفتاد و ششمین

سوره قرآن کریم) به جز کلمه‌ای از پایان آیه ششم خوانده میشود. آغاز کتیبه فراز دومین صفت سمت راست درگاه ورود است که همانجا به جمله «یشرب بهاء ابدالله یفجر ونها» پایان پذیرفته است. پس از آن در قسمت شانزده ضلعی بنا شانزده نما که چهارتای آن نورگیر است با آرایشهای ظریف قرار دارد. بدنه نماها با اشکال هندسی زیبایی آراسته شده که از ترکیب و سبک چینش قطعات مربع گچی میان قطعات مستطیل سازه پدید آمده است. این قطعات مربع مشتمل بر نقوش و نامهای مقدس به خصوص نام «علی» است.

لچکیهای نماها با گچ بری ظریف تری آراسته شده که در هر یک ترنجی مشتمل بر نام پروردگار و اسماء معصومان چهارده گانه گچ بری گردیده است.

پس از آن در زیر نماها و آغاز هشت ضلعی دومین کتیبه سرتاسری به خط ثلث میان دو حاشیه نقش و نگار به شرح زیر خوانده میشود:

« بسم الله الرحمن الرحيم . قد افلح المؤمنون .
الذین هم فی صلاتهم خاشعون . والذین هم
عن اللغو معرضون . والذین هم للزکوة فاعلون .
والذین هم لفروجهم حافظون الاعلی ازواجهم
او ماملکت ایمانهم فانهم غیر ملومین . فمن
ابتغی وراء ذلك فاولئک هم العادون . والذین
هم لاماناتهم و عهدهم راعون . ۷۳
رب اغفر لساکنی هذا المرقد اللطیف الصاحب

۷۳- آیات اتا ۸ سوره مؤمنون (بیست و هشتمین سوره قرآن کریم).

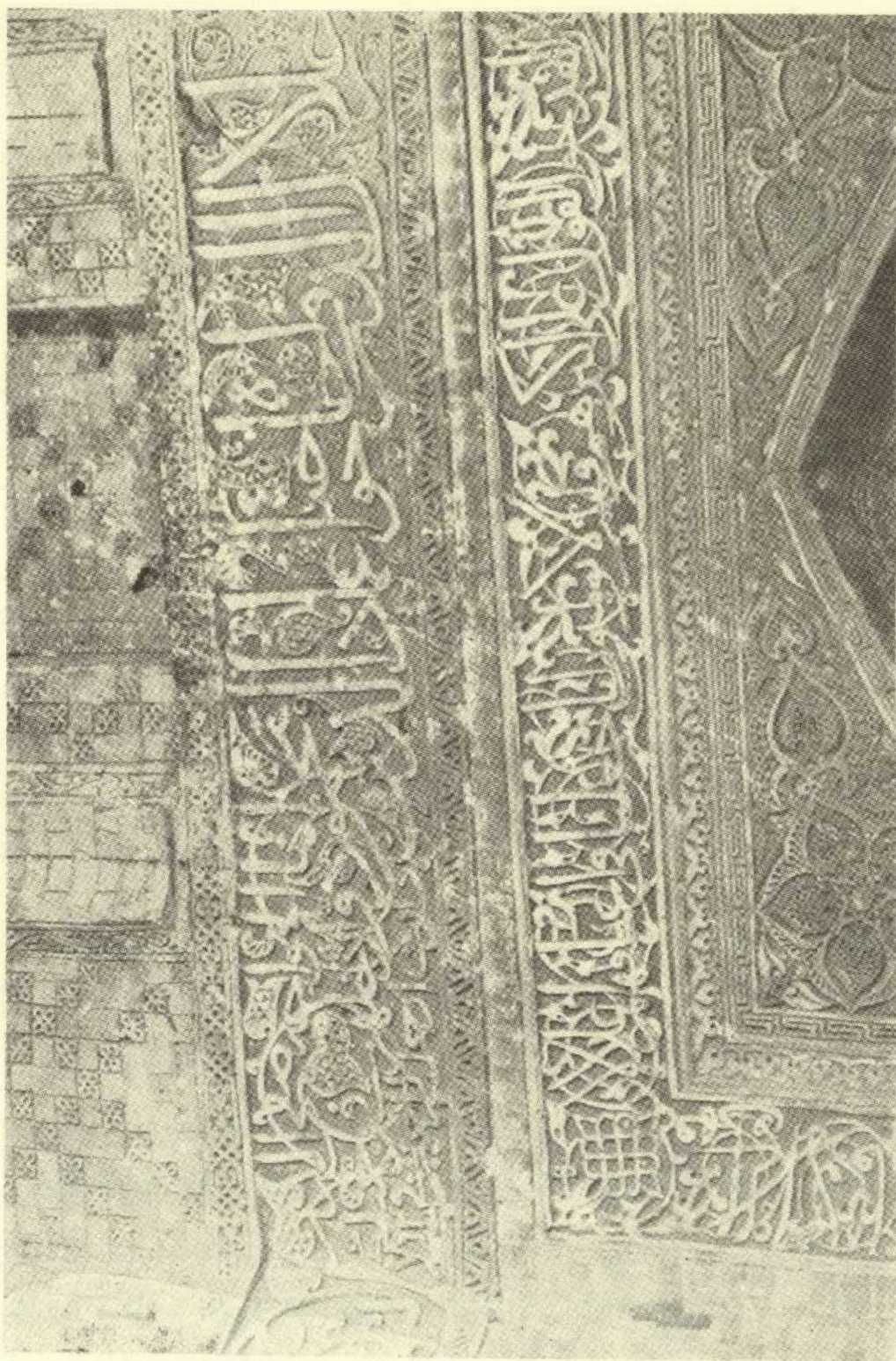
الاعظم الدستور الاعلم ، المشرف بقاطبة الا
لقاب خواجه جمال الحق ووالدين علی وابنه
الامير جلال الدين و اخاه خواجه عمادالدين
محمود و اخاه خواجه صفی الدين ادخلهم الله
فی رحمته اجمعين فی سنة ۷۹۲» (ش - ۱۲) .

پس از کتیبه بالا صفه‌های هشتگانه با آرایش‌های رنک‌آمیزی
شده گچی بر لچکی‌ها و قوسی‌های داخلی و جدار و جبهه قرار دارد
که زیبایی آن وصف ناپذیر است (ش-۱۳) . گرداگرد صفه‌ها را
کتیبه خط ثلث به ترتیب دو بنای دیگر احاطه کرده و متن آن سوره
یاسین (سوره سی و ششم قرآن کریم) است که تا آیه چهل و پنجم در
این کتیبه نوشته شده و به جمله «وما تأتیمهم من آیه من آیات» پایان
پذیرفته است . در همه تزیینات صفه‌ها از ترنج‌ها و گچ‌بری‌ها و
ظرافت‌کاری‌های پوشش و جزآن نام‌های مقدس به خصوص نام
مبارک مولای متقیان (ع) با اشکالی زیبا-کوچک و بزرگ- جای بجای
قرار داده شده است .

نقش و نگاره‌های لچکی‌ها و قوسی‌های صفه‌ها و ترنج‌های آن ،
و رنک‌آمیزی همه اینها در زیبایی و ظرافت و جلا و جلوه چنین
بنظر میرسد که در آثار قرن هفتم و هشتم ایران مانندی نداشته باشد .

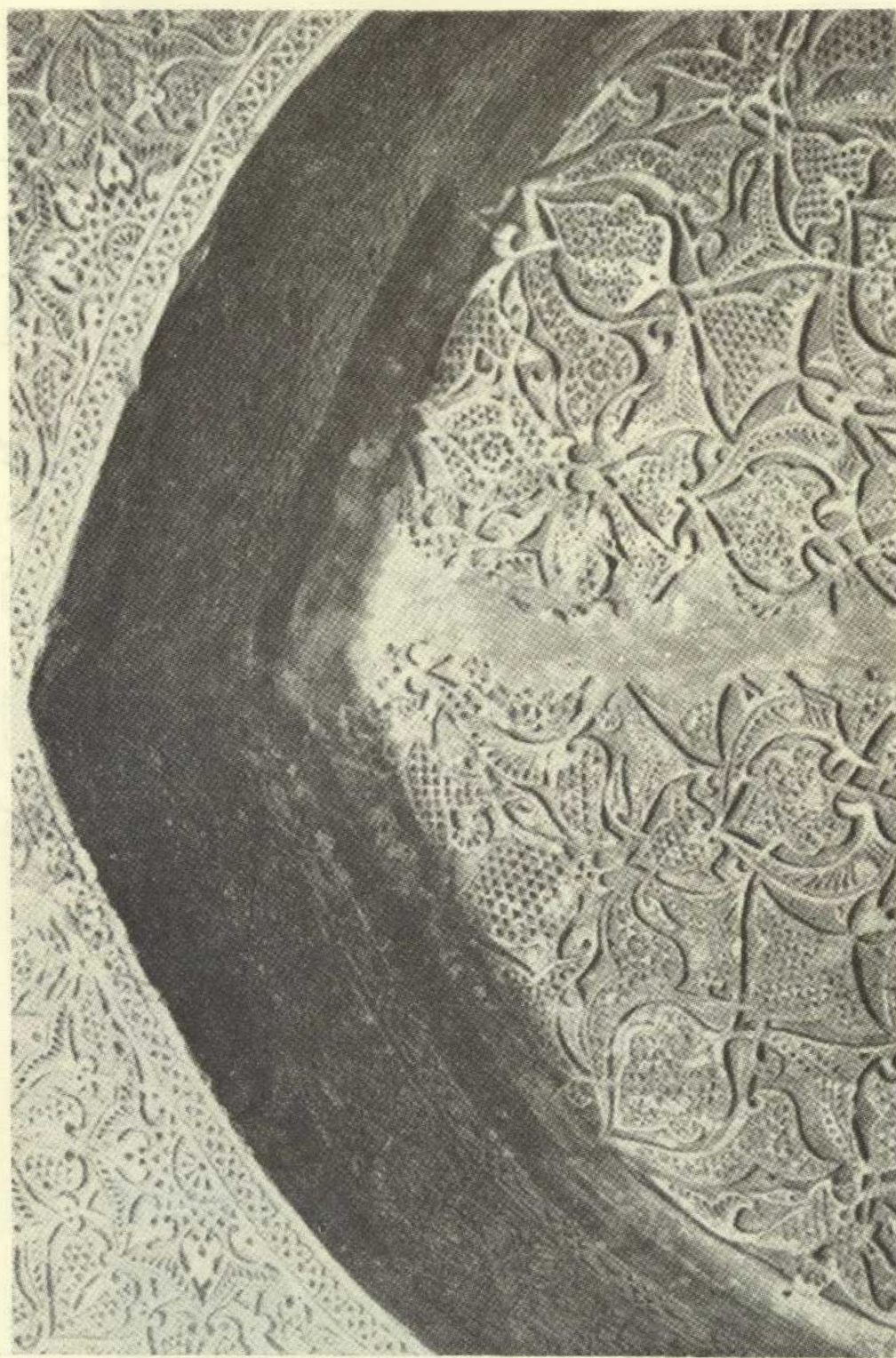
۸۰۵ هجری - بقعه شاهزاده ابراهیم :

در شرق قم مزاری بنام «شاهزاده ابراهیم» هست که بنای فراز
آن از دهه نخستین قرن نهم و بناکننده زنی است که از او در کتیبه
بنا به شکل «خاتون عظمی و بانوی کبری ، بلیقیس عهد و اوان ،
خدیجه عصر ، رابعه دهر ، عصمة الدنيا والدين ، صفوة الاسلام
والمسلمین زیدت عصمتها و خلدت عظمتها» یاد شده و با ملاحظه



(شکل - ۱۲)

بقعه مورخ ۷۹۳ باغ گدید سبز - قم
انجام کتیبه کمر بنادی مشتمل بر نام سه تن از مدفونان و تاریخ بنا



(شکل - ۱۳)

بقعه مورخ ۷۹۳ باغ گنبد سبز - قم
قسمتی از آرایش‌های گچ بری و رنگ آمیزی دیوار

قسمت اخیر کتیبه بخصوص جمله «صفوة الاسلام والمسلمین» که مرادف «صفی الاسلام والمسلمین» در القاب و عناوین امراء خاندان علی صفی است چنین بنظر می آید که او نیز از افراد همین خاندان و چه بسا همان «زهرا خاتون» یاد شده در عبارت تاریخ حافظ ابرو^{۷۴} - که بعهد خود فرمانروای واقعی قم بود^{۷۵} یا شخصی دیگر همسان او باشد.

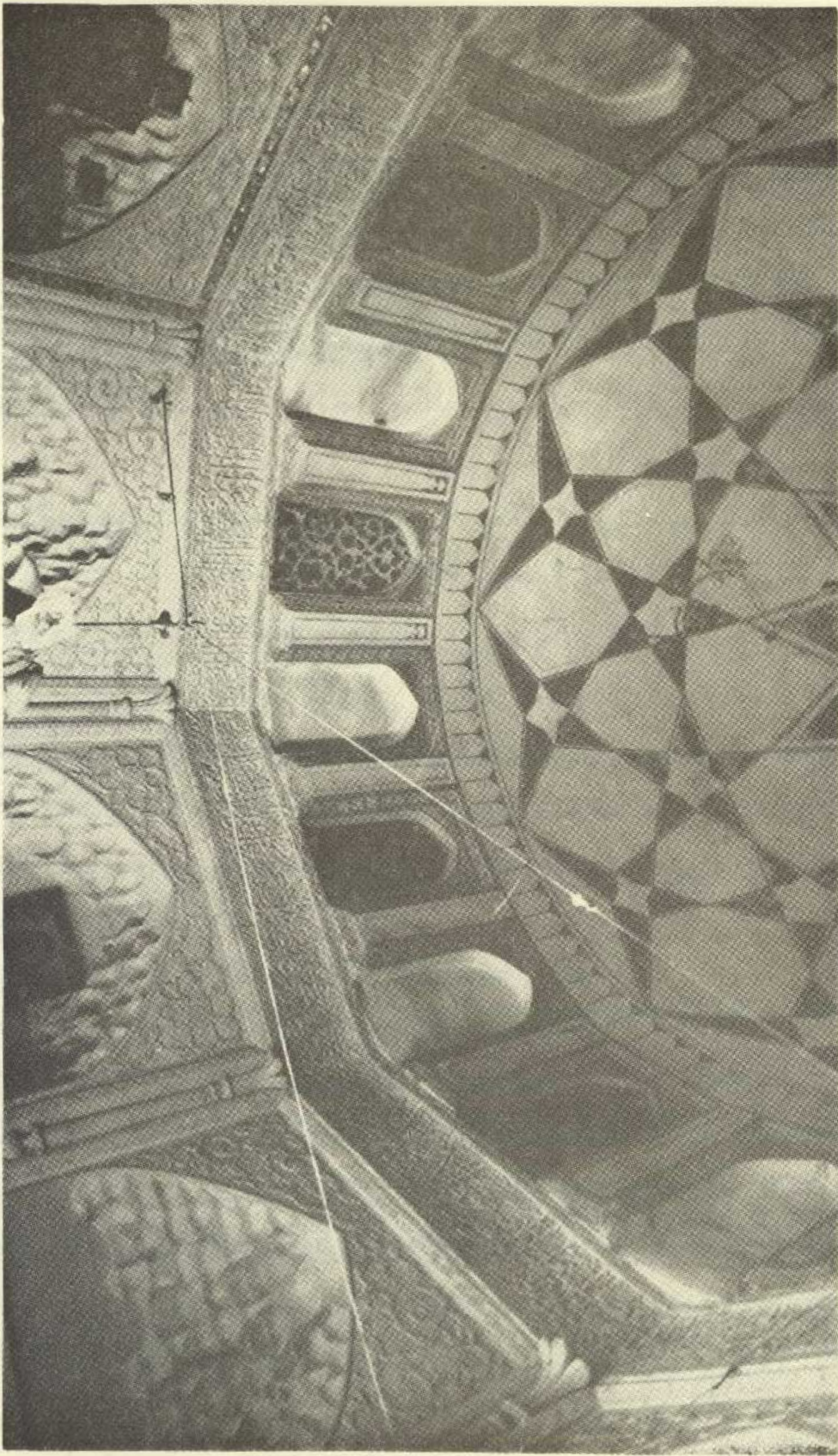
نمای این بنا از بیرون هشت ضلعی و از درون نخست چهار گوشه متساوی با چهار صفا در چهار سو است که با بالا آمدن نیم طاقها در زاویه های بقعه به هشت ضلعی و پس از آن به شانزده ضلعی تغییر یافته و سقف گنبدی بر فراز آن افراشته شده است. قسمت قوسی سقف با اشکال هندسی رنگ آمیزی شده و تزیین یافته که در نقطه مرکزی نیز دایره ای از آنهاست. گرداگرد نماهای شانزده گانه زیر آن هم که هشت تایی آن نورگیر است با حاشیه ای از نقوش گچ بری شده آراسته گردیده است. نورگیرها با مشبك های گچ بری زیبایی پوشیده بوده که تنها دو مشبك از آن جمله سالم یا نیمه سالم برجای مانده است (ش-۱۴).

پس از آن در آغاز قسمت هشت ضلعی کتیبه ای به خط ثلث برجسته در زمینه گل و بوته میان دو زنجیره از نقوش گچ بری شده که متن آن بقرار زیر است:

امرت بعمارة هذه الروضة الرقیعة والمرقد
المنیفة المشهد المنور المعطر المقدس الامام
المعصوم الطاهر المطهر ابی القاسم ابراهیم بن

۷۴- برگ ۱۸۸ عکس ۲۸۶۹ و برگ ۱۲۹ عکس ۳۷۳۲ دانشگاه.

۷۵- شرح حال خواجه اصیل الدین قمی در همین بحث دیده شود.



(شکل - ۱۴)
شاهزاده ابراهیم - قم
(نمایی از قسمت زیرین گنبد)
سقف ، نماها و مشبک‌های گچی ، کتیبه‌کوب‌بندی ، صفه‌ها و آرایش‌های گچ‌بری ظریف آنرا

احمد بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن -
 الحسین بن الامام المفترض الطاعة اسدالله
 الغالب ابی الحسن امیر المؤمنین علی بن ابیطالب
 صلوات الله وسلامه علیه وعلیهم اجمعین بمنه
 الخاتون العظمی البانوی الكبرى وبلقیس العهد
 والاوان، خدیجة العصر، رابعة الدهر، عصمة الدنيا
 والدين، صفوة الاسلام والمسلمین زیدت
 عصمتها وخذلت عظمتها فی شهر شوال سنة
 خمس و ثمانمئة . نمقه العبد علی بن حسن
 الطوسی .

پایین این کتیبه بدنه قوسی صافه ها و نیم طاقها آراسته به
 مقرنس کاری و لچکی های دو سو و جرزهای میان صافه ها نیز مزین
 به نقش و نگاره های زیبای گچی است . زیر مقرنس ها کمر بندی از
 تزیینات گچ بری گرداگرد بقعه را فرا گرفته و بر روی هم آرایش های
 گچی این بنا از ظرافت خاصی برخوردار است .

۸۰۶ هجری - ترجمه تاریخ قم :

حسن بن محمد بن حسن قمی مورخ و دانشمند قرن چهارم در سال
 ۳۷۸ تاریخ مبسوطی برای قم به نام صاحب بن غباد وزیر دانشمند
 آل بویه نوشت که کتابی معتبر و مشتمل بر بیست باب بوده و
 فهرست اجمالی ابواب مزبور در مقدمه کتاب آمده است . این کتاب
 در قرن نهم به دستور خواجه فخرالدین ابراهیم از امراء خاندان
 علی صفی به وسیله حسن بن علی بن حسن بن عبد الملك قمی به
 فارسی ترجمه شده و آن آخرین اثری است که از این دودمان به دست
 ما رسیده است .

اطلاعاتی که از زندگانی و شرح حال مترجم تاریخ قم داریم در فصل مربوط به قرن نهم از تاریخ قم نویسنده سطور آمده است^{۷۶} او خود سبب ترجمه کتاب را در آغاز آن شرح داده که به نقل سطوری چند از آن مبادرت میرود :

« در زمان سابق و او ان سالف تاریخی عربی بود مشتمل بر بیست باب و پنجاه فصل . جمعی که به لغت عربیت عالم و عارف بودند مطالعه آن می نمودند و از آن استفاده می کردند و طایفه ای که فهم ایشان از ادراک علم عربیت قاصر و عاجز بود از فوائد آن محروم و مأیوس می شدند . اکابر آن روزگار همت بر آن داشتند که از علماء عربیت درخواست کنند تا آن کتاب را از تازی بافارسی نقل کنند تا فوائد آن عام گردد و جمهور اهل قم از مطالعه آن محظوظ و بهره مند شوند ، به سبب انقلاب زمان و واسطه حوادث دوران در آن توقف افتاد تا به روزگار همایون حضرت (فخرالدین ابراهیم بن عمادالدین محمود بن شمس الدین محمد بن علی الصفی^{۷۷}) ، و آن کتاب به شرف مطالعه او رسید . از این بنده ضعیف نحیف فقیر درخواست کرد که آن را از تازی بافارسی نقل کند تا چنانچه عربیت دانان از آن مستفید شوند فارسی

۷۶- قم در قرن نهم ، ص ۱۹۶ و ۱۹۷ .

۷۷- عنوانها و القابی که در اینجا برای این امیر آمده ذیل شرح حال او

نقل شد .

خوانان نیز از آن مستفید شوند . هرچند که این بنده استعفا کرد و گفت که مرا قابلیت و استعداد این شغل نیست ، از چومن ضعیفی چگونه این عمل قوی آید قبول نکرد و عفو نفرمود و حمل بر خویشتن داری و تقصیر خدمت کرد . . .

پس به ضرورت متصدی ترجمه و تفسیر کردن آن کتاب شد و از خاطر عاطر امسحاب فضل و هنر استعداد همت نمود و این کتاب را به توفیق حق عزاسمه و به همت بزرگان دین و ملت و علماء شهر یاری و به همت بزرگان دین و ملت و علماء اسلام و شریعت در شهر سنه خمس وست و ثمانمائه از عربی با فارسی نقل کرد . . . ۷۸

از ترجمه کتاب تاریخ قم - که بنا بر آنچه مفاد عبارت بالاست همه آن به فارسی درآمده - جز پنج باب درست نیست . نسخه هشت بابی را که مؤلفان مستدرک الوسائل و انوار المشعشعین^{۷۹} مدعی در دست داشتن آن بوده اند گویا کسی جز آنان ندیده است . نشان آن را بسیار جاها دادند که نگارنده این سطور به جستجو برخاست و نیافت . اصل عربی و نسخه اصل ترجمه نیز در دست نیست . قدیم ترین نسخه موجود ترجمه تاریخ همان است که به وسیله فرزند او در سال ۸۳۷ استنساخ شده و نزد سید عبدالرحیم خلخالی بوده و دهخدا و نفیسی و مجتبی مینوی آنرا نزد او دیده اند^{۸۰}

۷۸- ص ۲ و ۳ ترجمه تاریخ قم .

۷۹- خاتمه مستدرک : ۳۶۹ . انوار المشعشعین : ۳ . مؤلف ریاض العلماء

نسخه بیست بابی از ترجمه را در قم دیده بوده است : ج ۲ ، حرف «ح» .

۸۰- امثال و حکم دهخدا ۴ : ۱۷۷۴ ذیل مثل «مینخ قمی» . احوال و اشعار

رودکی ۳ : ۱۱۲۹ .

و شخص اخیر از روی آن نسخه‌ای برای مرحوم میرزا محمد خان قزوینی برداشته که اکنون در دانشگاه است. ۸۱
این نسخه سپس جزء کتابهای خریده شده از کتابفروشی سقراط به کتابخانه ملی رفته و نگارنده آن را در همان کتابخانه یافت. پایان نسخه که مشتمل بر فائدت‌های تاریخی نیز هست در اینجا نقل میشود:

تمامه فی المجلدة الثانية . تم کتابة هذه
المجلدة الاولى بتوفيق الله رب الاخرة والاولى
باشارة صاحب الاعظم الاعدل الاكرم ، المرتقى
بعوالى المهمم ، دستور الوزراء فى العالم ، مربى
العلماء و الصلحا ، ملجاء الضعفاء و الفقراء .
المنظور بنظر . . . الملك الولى الخواجه زين
الدوله والدنيا والدين على . . . الله تعالى
فى الخافقين علوشانه ۸۲ على يدى اقل عباد الله
تعالى جرماً واكثر هم جرماً بهاء الدين بن الحسن
بن بهاء الدين بن الحسن بن عبد الملك الحافظ
غفر الله له ولوالديه ولجميع المؤمنين والمؤمنات .
وقد وقع الفراغ من تحريره يوم الاثنين
السابع والعشرين من شهر ذىحجة الحرام سبع

۸۱- به شماره ۱۴۲- ب دانشکده ادبیات (فهرست ادبیات : ۷۶) .

۸۲- شاید این خواجه از بازماندگان دودمان علی صفی بوده است. در صریح‌الملك ۴ : ۸۴ عکس دانشگاه از خواجه حاجی بن خواجه سعادت شاه بن خواجه ابراهیم قمی که در شوال ۹۲۹ وقفی بر آستان شیخ صفی نموده است یاد شده . طبعاً احتمال آن که این شخص نیز وابسته به خاندان مورد بحث باشد در میان است .

وثلثین و ثمانمائه هجریه نبویه بمدینه مصونه
محروسه قم حماهاالله تعالی عن طوارق الحدثان
و نوائب الزمان .

پنج باب موجود ترجمه تاریخ قم در سال ۱۳۱۳ به وسیله آقای
سید جلال‌الدین طهرانی براساس نسخه‌ای مورخ ۱۰۰۱ به چاپ
رسیده و اکنون نیز براساس مقابله باعمده نسخ موجود به وسیله
نگارنده در دست تصحیح است که امید است به یاری حق برانجام و
اتمام آن توفیق یابد . ۸۳

۸۳- در این بحث همه آنچه را که درباره این خاندان درمآخذ اصیل دیده‌ام
آورده‌ام و نقل سفرنامه نجم‌الدوله را (که جمال‌الدین علی مدفون در بقعه مورخ
۷۶۱ باغ گنبد سبز را شاعر و ادیب و صاحب دیوان خوانده است) چون مآخذ
معتبری نیافتم ذکر ننمودم .

در مخطوطات کتابخانه عارف حکمت در مدینه منوره مجموعه مکاتیبی به شماره
۴۱ منشآت هست که نگارنده امسال آن را در کتابخانه مزبور دید جز آن که توفیق
تفحص دقیق آنرا نیافت. بر آخرین برگ این مجموعه یادداشتی است به ترکی در
باره محتویات آن به این شرح :

«مجموعه منشآت... محمد قمی و اعظم و اکابر... و سلطان محمد خان و
شاه طهماسب انشالری و سایر پسندیده طبع نقادان»

در این مجموعه باید دقت شود تا چنانچه مقصود از «محمد قمی» مزبور
«خواجه محمد قمی» امیر خاندان علی صفی باشد شاید بتواند اطلاعات دیگری
راجع به این خاندان به دست دهد .

چهرهٔ باو

(از کیوس تا سرخاب)

گوشه‌ای از گذشته طبرستان

نگارنده :

چراغعلی اعظمی سنگسری

چهرهٔ باو

(از کیوس تا سرخاب)

گوشه ای از گذشته طبرستان

پیشگفتار

پیش از قباد شهریار
ساسانی (۴۸۸ - ۴۸۹ و
۵۰۱ - ۵۳۱ میلادی)
فرمانروائی طبرستان بطور
موروثی درخاندان گشنسب
برقرار بود .

نگارنده :

گشنسب معاصر اردشیر
اول ، شاهنشاه ساسانی
(۲۲۴-۲۴۱ میلادی) بود
و در آن روزگاران غیر از
اردوان آخرین شاهنشاه
اشکانی (۲۱۳ - ۲۲۷
میلادی) ، کسی بی پایه جاه
و شکوه او نمیرسید. اردشیر
نود تن از شهزادگان و
بزرگان اشکانی را بکشت،
اما چون پدران گشنسب
طبرستان را در سال ۳۲

چراغی عظیمی شکسری

میلادی، در زمان اردوان سوم اشکانی (۱۰-۴۰ میلادی) از جانشینان اسکندر گجستک با جنگ و ستیز، باز گرفته بودند، با او مدارا کرد و لشکر به طبرستان گسیل نداشت. گشنسب که بر طبرستان و گیلان و دیلمان و رویان و دنباوند (دماوند) فرمانروائی داشت، درباره اردشیر نامه‌ای به تنسر هیربد هیربدان فرستاد. پاسخی طولانی دریافت داشت و چون آن نبشته بخواند بدرگاه اردشیر رفت و تخت و تاج تسلیم داشت. اردشیر با او بمهررفتار کرد و بعد از مدتی هنگام عزیمت به روم در سال ۲۳۲ میلادی او را با احترام بازگردانید و ملک طبرستان و سایر بلاد فراشواذگر او را ارزانی داشت. گشنسب ۳۲ سال دیگر یعنی تا سال ۲۶۴ میلادی (زمان شاهپور اول ساسانی - ۲۴۱-۲۷۲ میلادی) حکمرانی کرد و در آن سال بود که در گذشت و طبرستان بمدت ۲۶۵ سال دیگر تا عهد قباد (دوره دوم سلطنت ۵۰۱-۵۳۱ میلادی) در دست فرزندان او بماند و از آن پس بانقراض پیوستند. بنابراین چه گذشت خاندان گشنسب رویهم بمدت ۴۹۷ سال از ۳۲ تا ۵۲۹ میلادی بر طبرستان فرمان راندند. ۱

پیشینه خانوادگی باو

کیوس

قباد اول شاهنشاه ساسانی پس از رسیدن به پادشاهی در سال ۴۸۸ میلادی بکیش مزدک گرایش یافت و چون سوخرا سردار بزرگ ایران را خلع نموده و بقتل رسانیده بود بزرگان ایران با او

- ۱- ابن اسفندیار - ۱۱-۴۱
- ایران نامه - ۵۰
- مرعشی - ۱۵۷
- میراث ایران - ۵۶۱-۵۶۲

بخصومت برخاستند. او را بپذیرش کیش مزدك متهم کردند و با یاری مؤبدان او را در سال ۴۸۹، یکسال پس از جلوس مخلوع و محبوس ساختند و جاماسب برادرش را بشاهی برداشتند (۴۸۹ - ۵۰۱ میلادی).

هواخواهان قباد برای رهائیش بکوشش دست بردند و سرانجام بتدبیر و مساعدت همسر ویکی از یارانش که سیاوش نام داشت از زندان رهانیده شد و به هیتالیان پناه برد، خوشنواز، فرمانروای هیاتله او را بگرمی پذیرا شد و دختر خود را که «ساهیکه» نام داشت و از مادری ایرانی بود بعقد ازدواج او در آورد از این وصلت پسری زاده شد (۴۹۰ میلادی؟) که کیوس نام گرفت. *

قباد با یاران ایرانی خود و همچنین با سپاهی از هیتالیان که شمار آنها را از سی تا چهل هزار نوشته اند به ایران روی آورد. جاماسب تاب پایداری در خود ندید. برادر را پذیرا شد و از شاهی کناره گرفت و به ارمنستان رفت و بدینگونه داستان اسپهبدان گاوباره طبرستان را بنیاد نهاد. **

بار دیگر پس از ۱۲ سال قباد بسال ۵۰۱ میلادی براورنگ شاهنشاهی ایران نشست و سیاوش را بالقب «ارتشتاران سالار» به سپهسالاری برگزید.

در اواخر روزگار قباد ترکان به خراسان و اطراف طبرستان روی آوردند و قباد پس از رای زدن با مؤبدان در سال ۵۲۹ میلادی یعنی

* - مارکوارت بر این عقیده بوده است که کیوس فرزند بزرگ قباد، پیش از زندانی شدن و فرار او تولد یافته و مادرش همان بانوئی است که با کمک سیاوش او را از زندان رهانیده است - ایران نامه ۱۵۲

** - در این باب به مقاله نگارنده تحت عنوان «سکه های طبرستان گاوبارگان و حکام خلفا» مراجعه فرمایند.

سه سال پیش از مرگ خویش فرمانروائی طبرستان را به فرزند ارشد خود کیوس که بدین مزدك گرایش داشت بخشید و او را ملقب به «بدشخوارشاه» نمود .

اگرزادن کیوس در سال ۴۹۰ میلادی یعنی یکسال پس از رسیدن قباد به هیتالیان روی داده باشد، او در حدود چهل سالگی فرمانروای طبرستان شده است . ۲

کیوس مردی با هیبت و سیاست بود و از دلاوری بهره‌ای فراوان داشت. مردم طبرستان فرمانروائی او را پذیرفتند و با کمک آنان بود که خراسان را از وجود ترکان پیرداخت . مزدکیان کوشش داشتند او را در زمان حیات قباد جانشین او سازند و چون قباد می‌ت رسید از اینکار فتنه‌ای برانگیخته شود پیش از درگذشت با حضور مؤبد - مؤبدان و بزرگان اندرز نوشت که پس از مرگش خسرو که پایبند به کیش زردشت و دومین پسر او بود و او را بسیار گرامی میداشت جانشین پدر شود . ۳

قباد در سال ۵۳۱ میلادی فوت نمود و خسرو اول انوشیروان (۵۳۱-۵۷۸ میلادی) بجانشینی او بر تخت شاهنشاهی ایران تکیه زد. چون خاقان ترك از وفات قباد آگاهی یافت سپاه به لب جیحون کشید. انوشیروان به کیوس نوشت من سپاهی گران فراهم آورده

۲- مرعشی صفحه ۲۱

- ابن اسفندیار - ۴۱

- ایران نامه - ۱۴۷-۱۵۲

- مازندران و استرآباد - ۱۷۸

۳- ابن اسفندیار - ۱۴۷

- اولیاءالله - ۳۷

- ایران نامه - ۱۵۶

روی بخراسان خواهم نهاد. در آنجا تو نیز بمن پیوند و هر دو به نزد خاقان خواهیم رفت و او را از کرده پشیمان خواهیم ساخت. کیوس بارسیدن نامه درنگ را نپسندید. لشکری از طبرستانیان بیاراست و بخراسان روی نهاد. خراسانیان نیز با او همراه شدند. «باسپاه آراسته روی بخاقان نهاد و با او مصاف داد بکمتر مدتی او را بشکست و از آب بگذشت و غنایم بسیار برداشت و بخوارزم از خویشان خویش هوشنگ نام را بنشانند و از آنجا دیگر باره لشکر بغزنین برد و تا بنهر و اله گماشتگان بنشانند و خراج ترکستان و هندوستان بستند و بسلامت و نصرت بطبرستان رسید و از اعیان معتمدان خویش یکی را پیش برادر نوشیروان فرستاد با غنایم و هدایا و نبشته مضمون آنکه توبه چند سال از من کمتری و میدانی بی معونت و مدد تو خاقان را شکستم و خراج از ترک و هندستده، داد نباشد که تو تاجدار باشی و من طرفدار، تخت و تاجوری و خزاین پدر بمن سپار» تا من «طرفی از شمال که بهتر باشد و در دل توشیرین تر باقطاع بتودهم». «قاصد بنوشیروان رسید، چون نبشته عرضه داشت مؤبدان را حاضر فرمود و نبشته بنمود جواب دادند که کیوس آب و بال به غربال می پیماید و آتش فتنه را تاب میدهد.» «جواب نوشت... پادشاهی و سروری بفرایزدی است نه به مهتری و کمتری. ملک و شاهی... محبوب و مرغوب همه خلق است لیکن بهر کس نمیرسد. یزدان کیوس را از نوشیروان باز داند. جهان خدای راست، بدان کس دهد که او خواهد... برادر باید که دیوان و ساوس را محو کند که پدر بوقت وفات مؤبدان را بخواند و مشورت ملک با خدای بزرگ برد... و تاج و تخت را بمن حواله کرد.»^۴

۴- ابن اسفندیار - ۱۴۸-۱۴۹

اولیاء الله - ۳۹-۴۰

چون کیوس جواب نبشته بخواند پریشان شد «ولشکر بیاراست
 واز طبرستان روی بمداین نهاد و با برادر مصاف داد. قضای آسمانی
 چنان اقتضا کرد که بدست انوشیروان گرفتار شد و محبوس گشت .
 بعد از روزی چند انوشیروان پیش او فرستاد که به بارگاه حاضر
 شو به حضور مؤبدان بزرگ به گناه خود اعتراف آور تا بند از تو
 بردارم و گناه تو را عفوکنم و ولایت به تو سپارم و ملک با تو گذارم .
 کیوس گفت که مردن از این مذلت بهتر میدانم و بدین معنی رضا
 نداد. انوشیروان در کار کیوس جز قتل چاره ای دیگر ندید ... همان
 شب بفرمود تا هلاکش کردند و در آن حال می گفت که نفرین بر تاج
 و تختی باد که مثل کیوس برادری را برای او بیجان باید کرد.» این
 واقعه در سال پنجم سلطنت انوشیروان یعنی سال ۵۳۶ میلادی بوقوع
 پیوسته و با این ترتیب مدت فرمانروائی کیوس بر طبرستان هفت سال
 از ۵۲۹ تا ۵۳۶ میلادی بوده است .^۵

پایتخت کیوس شهر آمل بود که در رساله پهلوی شهرستان های
 ایران نوشته شده است آن شهر را زندیک «زندیق» یعنی مزدک بنا
 کرد و چون کیوس هواخواه او بود این شهر را تختگاه خود نمود.^۶
 پس از مرگ کیوس، انوشیروان در سال ۵۷۲ میلادی قارن پسر
 سوخرا (سپهسالار قباد) را برگزید، شهر یارکوه و کوه قارن از
 طبرستان را با او واگذار کرد. زرمهر را نیز بخشی دیگر از طبرستان بداد

۵- اولیاء الله - ۴۰

- مرعشی - ۱۴

- ابن اسفندیار - ۱۵۰

- مازندران و استرآباد ۱۷۸-۱۷۹

۶- مرعشی - ۱۴

قارن و ندها تا ۸۳۹ میلادی و زرمهریان تا ۶۴۶ میلادی به حکومت طبرستان باقی و برقرار بودند.^۷

شاپور پسر گیوس

پس از کشته شدن گیوس انوشیروان پسر او شاپور را بمداین نزد خود نگاهداشت. هنگام درگذشت انوشیروان در سال ۵۷۸ میلادی، شاپور همچنان میزیست و بعهد فرزند و جانشینش هرمز چهارم (۵۷۸ - ۵۹۰ میلادی) درگذشت.^۸

«باو» پسر شاپور

شاپور پسری بجای گذاشت که باو نام داشت. این نام يك اسم زرتشتی است مختص مغان که تلفظ او ستائی آن بنها (BANHA) و تلفظ دیگر آن بزبان پهلوی «بوهك» یا «بناك» است.^۹

باو در خدمت خسرو پرویز (۵۹۰-۶۲۸ میلادی) بود و پس از شکست خسرو از بهرام چوبینه در سال ۵۹۰ میلادی بهمراه او با سردارانی چون گردوی (برادر بهرام چوبینه)، خرادبرزین (سردبیر)، هرمز پورخراد، ایاد پور فیروز، شیروی پور کامکار، شاپور پور بدیمهکان، اندمان، تخوار، بندوی و بستام عازم روم شد. راهنمایی این گروه باکسی بنام خورشید بود. فرمانده سپاه روم در سرکیزیوم، بنام پروبوس (PROBUS) آنها را پذیرا شد. نامه خسرو را برای

۷- مرعشی - ۲۱

۸- مازندران و استرآباد ۱۷۸-۱۷۹

۹- ابن اسفندیار - ۱۵۰

- اولیاءالله - ۴۱

- مرعشی - ۹۱-۹۲

۹- مرعشی - ص ۲۲

قیصر موریس (۵۸۲ - ۶۰۲ میلادی) بقسطنطنیه فرستاد و کونتولیوس بفرمان قیصر مأمور پذیرائی خسرو و همراهان در هیراپولس گردید . خسرو سفیری بدربار قیصر اعزام داشت و پیمان کرد هرگاه قیصر او را یاری نماید، دارتیروپولس (میافارقین) باارمنستان ایران بروم بسپارد. بااین تدبیر فرستادگان بهرام نیزکه نزد قیصر آمده بودند ناکام بازگشتند و قیصر برآن شد که به خسرو یاری دهد. دختر خود مریم رانیز بعقد ازدواج اودرآورد. یکصد هزار سوار و برابر دو هزار هزار لیره انگلیسی مصارف لشکر در اختیار خسرو قرارداد. بافرارسیدن بهار سال ۵۹۱ میلادی سپاه خسرو بحرکت درآمد هیراپولس قرارگاه خسرو را ترك گفت، و بسوی دجله پیش رفت. چندین نبرد روی داد که پایان آن شکست بهرام چوبینه بود که از شیز (CANZAKA) عقب نشست. راه ری و دامغان را پییمود و از رود جیحون بگذشت و به خان ترك پناهنده شد. با اشاره خسرو، سرداری بنام خرادبرزین یا هرمزدگزین به تركستان رفت که کار بهرام چوبین یکسره نمایند. وی «قلون» نامی را برانگیخت. قلون به قرارگاه بهرام رفت و گفت از دختر خاقان پیام آورده است. بهرام او را پذیرفت. قلون باو نزدیک شد و دشنه براو زد و بدینگون کار بهرام در سال ۵۹۱ میلادی پایان گرفت. ۱۰

باو در جنگهای خسرو با بهرام چوبین بنحومؤثری شرکت جست. پاداش این خدمت آن بود که چون شاهنشاهی ایران بر خسرو مسلم شد فرمانروائی استخر، آذربایگان، عراق و طبرستان را بدو بخشید و او را با سپاهی گران روانه گشودن سرزمینهای خاوری ایران کرد (سال ۵۹۱ میلادی). باواز طبرستان گذشت بخراسان و خوارزم

۱۰- میراث ایران - ۵۶۴

ایران نامه - ۲۵۵-۲۶۴

رسید و جمله ترکستان تابیبان تتر بفرمان او گردن نهادند. سی و هفت سال از آن احوال گذشت تاشیرویه شوم پور مریم (۶۲۸ - ۶۲۹ میلادی) پدر خود خسرو را بکشت و خود بر تخت جلوس کرد. چون از بستگی و پیوستگی باو به خسرو آگاه بود فرمان داد خانه باورادر مداین خراب کردند و جمله اموال او را بتاراج بردند. خود باوراکه در آن گیرودار درمداین بود دستگیر ساخت و با مذلت روانه استخر کرد و «شهر بند» فرمود. برادر بزرگتر خود بنام شهریار و برادر کوچکتر از بطن شیرین بنام مردانشاه رانیز که مدعی او بودند از میان برداشت و اندکی بعد خود بطاعون درگذشت. ۱۱

اردشیر سوم پور شیرویه (۶۲۹ میلادی) شهران گراز (۶۲۹ - ۶۳۰ میلادی) پوران دخت (۶۳۰ - ۶۳۱ میلادی) هرمز پنجم (۶۳۱ میلادی) و خسرو پنجم (۶۳۱ میلادی) هر کدام مدتی اندک بر تخت شاهنشاهی ایران جلوس کردند و گذشتند. چون در سال ۶۳۱ میلادی نوبت به آذرمیدخت رسید بزرگان ایران وی را بر آن داشتند که باورا بدرگاه خواند و سپاه بدو سپارد. او چنین کرد و فرمان سپهسالاری نوشته شد. چون فرمان به باورسیدگفت «بخدمت عورات جز مردم بی ثبات راضی و راغب نباشند» و پرستش در آتشکده استخر را برگزید. ۱۲

۱۱- ایران نامه - ۳۱۷

- مرعشی - ۹۲

- ابن اسفندیار - ۱۵۲

- اولیاءالله - ۴۱

۱۲- ایران نامه - ۳۱۹-۳۲۴

- ابن اسفندیار - ۱۵۳

- اولیاءالله - ۴۲

- مرعشی - ۹۲

یزدگرد سیوم (۶۳۲-۶۵۱ میلادی) آخرین شاهنشاه ساسانی با مادرش از کشتار شاهزادگان بدست عمش شیرویه، (۶۲۸-۶۲۹ میلادی) بسلامت جسته و باستخر پناه برده بود و در آنجا در گوشه انزوا میزیست. در سال ۶۲۲ میلادی گروهی از بزرگان ایران او را بسطنت برداشتند.

یزدگرد باوراکه همچنان در استخر بود با خود به مداین برد. «اسباب و املاک و اقطاع او رد فرمود و بسبب خصومت عرب از خویشتن دور نتوانست کرد. در جمله موافق با او میبایست بود.»^{۱۳} پس از جنگ قادسیه که سپهسالار ایران رستم فرخزاد بدست تازیان کشته و لشکر ایران شکسته شد یزدگرد به ری رفت (سال ۶۳۶ میلادی = ۱۵ هجری) باونیزبا او بود. اجازت طلبید که بطبرستان رود و به کوسان آتشکده ایراکه نیای او کیوس بنیاد نهاده زیارت کند و در گرگان باو پیوندد. یزدگرد اجازت فرمود. ❖❖❖

۱۳- ابن اسفندیار - ۱۵۳

❖❖❖ - ده کوسان که در کنار رودخانه کوسان است در خاورسازی و چهارمیلی باختر اشرف (بهشهر) میباشد. نهر کوسان هنوز بهمین نام است. ابن اسفندیار مینویسد کوسان در (پای) دژ آب دارا واقع و از ری بدانجا دو روز راه بوده است. این دژ در نزدیکی قریه مرزبان آباد بوده و گفته اند طوس نوذر که فرمانده لشکر کیخسرو بود قصبه ای در «پنجاه هزار» ساخت درجائی که معروف به کوسان بود و آنرا طوسان نامید. محل قلعه ای که او ساخته بود هنوز تا زمان ابن اسفندیار در هنگامی که لومان دون (لومنی دوین) خوانده میشد معلوم بود و آغاز بنیاد سازی از همین قلعه است. در اینجا بود که کیوس نیای «باو» آتشکده ای بساخت و باز در همین جای بود که پس از اسپهبد خورشید گاو باره (۷۴۸-۷۶۱ میلادی) تازیان پانصد مرد خراسانی بفرمان نوح بن گرشاسپ ساخلو گذاشته بودند. کوسان در سده نهم هجری اقامتگاه سادات بابلکانی بود.

مازندران و استرآباد - ۹۱ و ۲۱۵ و ۲۲۳

ابن اسفندیار - ۵۸ و ۵۹ و ۱۰۹ و ۱۷۸

در طبرستان مقام ومکث باو دراز شد. هنوز در آنجا بود که ایرانیان درنپاوند شکست یافتند (۶۴۱ میلادی = ۲۱ هجری). یزدگرد از ری به اصفهان، از آنجا به کرمان و از کرمان به خراسان رفت و پس از ده سال پریشانی و درماندگی در سال ۶۵۱ میلادی برابر ۳۱ هجری به ناسپاسی ماهوی سوری، بدست آسیابانی کشته شد. ۱۴

چون «باو» این خبر بشنید «سر بتراشید و مجاور بکوسان بآتشگاه بنشست» سیزده سال گذشت. ترکان از جانب خراسان و تازیان از عراق بطبرستان روی میآوردند. اهل طبرستان اتفاق کردند «که اول ما را پادشاهی بزرگ قدر باید تا هم منقاد او شویم و از خدمت او عیب و عار نداریم. گفتند جز «باو» این کار را نشاید پیش او رفتند و ماجرای او را گفته، بعدالحاح بسیار بدان شرط قبول کرد که مردان ولایت و زنان ببندگی او را خط دهند و حکم بر اموال ایشان و دماء نافذ باشد.» «بدین جمله او را بطوع خط دادند و مطیع شدند. باو از آتشکده بیرون آمد و سلاح بیست و سوار شد و باندک مدت ولایت طبرستان را از مفسدان پاک کرد. پانزده سال (از ۴۵ تا ۵۹ هجری) پادشاه بود تا و لاش که از دودمان زرمهر و آذرو لاش بود بغدرو ناجوانمردی به قصبه شارم (شارمان یا چارمان) خشت بر پشت او زد و به قتل آورد.» و خود بمدت هشت سال (۵۹-۶۸ هجری) بجایش نشست. ۱۵

۱۴- ایران نامه ۳۵۷-۳۵۸

- مرعشی - ۹۲

- میراث ایران - ۵۶۴

- ابن اسفندیار - ۱۵۵

- اولیاءالله - ۴۲

۱۵- مازندران و استرآباد - ۱۷۸-۱۷۹

- ابن اسفندیار - ۱۵۵ و ۱۵۸

- اولیاءالله - ۴۳

- مرعشی - بیست و دو ، ۹۳ و ۱۶۱

- معجم الانساب - ۲۸۶

سرخاب (سهراب) پورباو

« از باو کودکی ماند سهراب نام، با پیر مادری متواری بدیه در انگنار ساری فرو نشستند بخانه باغبانی، و جمله مردم طبرستان پرولاش بیعت کرده بودند جز مردم کولا. خورزاد خسرو نام، اسفاهی» «بخانه این باغبان، هشت ساله کودکی دید در او نگرید گفت این پسرک از آن کیست، گفتند از آن ماست، قبول نکرد بدانجا رسید که راست بگفتند. او را و مادر را برگفت و با کولا برد قوم آن نواحی برو جمع شدند و مردم کوه قارن یاری داده ناگاه شبیخون به «پنجاه هزار» آوردند و ولاش را گرفته بدو نیم زده و هرکرا دریافتندی از آن جماعت، و سرخاب را بپیریم بردند و بشاهی نشانند (سال ۶۸ هجری) و بالای تالیور (تالبو) که دیه است بیایان قلعه کوزا بجهت او قصر و گرماوه و میدان ساختند» که در عهد ابن اسفندیار اثر آن در میان بیشه بر جای بود ****

سرخاب تا سال ۱۱۰ هجری بر آن نواحی فرمان راند. پس از او فرزندان او تا سال ۷۵۰ بنام باوندیان فرمانروائی کردند «هیچ ملوک استیصال ایشان نتوانست کرد اگر چه خصومات بسیار کردند و سادات علویه و اولاد گاوباره و قارنوند و آل بویه و آل وشمگیر» اگر برایشان چیرگی مییافتند «اما بهرحال بعز و تمکین میبودند» و «طبرستان از این خاندان خالی نبود». حکومت این خاندان که پیشینه آن در ضمیمه منعکس است در سه دوره بشرح زیر مشخص شده است:

یک - باوندیان کیوسی - از باو تا رستم، ۴۵ تا ۴۶۶ هجری
 دو - باندویان اسپهبدی - از حسامالدوله شهریار پورقارن تا شمس الملوک رستم پوراردشیر، از ۴۶۶ تا ۶۰۶ هجری

❖❖❖❖ - «پنجاه هزار» جائی در نزدیک تمیشه است که اعراب پس از مرگ اسپهبد خورشید در آنجا نیز پانصد مرد ساخلو گذاشته بودند.

سه - باوزدیان کینخواری - از حسام الدوله اردشیرپور
کینخوار تا فخرالدوله حسن پورکیخسرو، از ۶۳۵-۷۵۰ هجری ۱۶

مآخذ :

- ۱- تاریخ طبرستان - بهاءالدین محمد بن حسن بن اسفندیار کاتب
- ۲- تاریخ طبرستان و رویان و مازندران - میرسید ظهیرالدین بن سید نصیرالدین مرعشی .
- ۳- تاریخ رویان - مولانا اولیاءالله آملی
- ۴- ایران نامه (کارنامه عصر ساسانیان) - عباس شوشتری (مهرین)
- ۵- میراث ایران - سیزده تن از خاورشناسان
- ۶- معجم الانساب والاسرات الحاکمه فی التاریخ الاسلامی - للمستشرق زامبادور
- ۷- مازندران و استرآباد - ه . ل . رابینو
- ۸- یادداشت‌های شخصی

۱۶- مازندران و استرآباد - ۱۸۰-۱۸۲

- معجم الانساب - ۲۸۶-۲۸۹

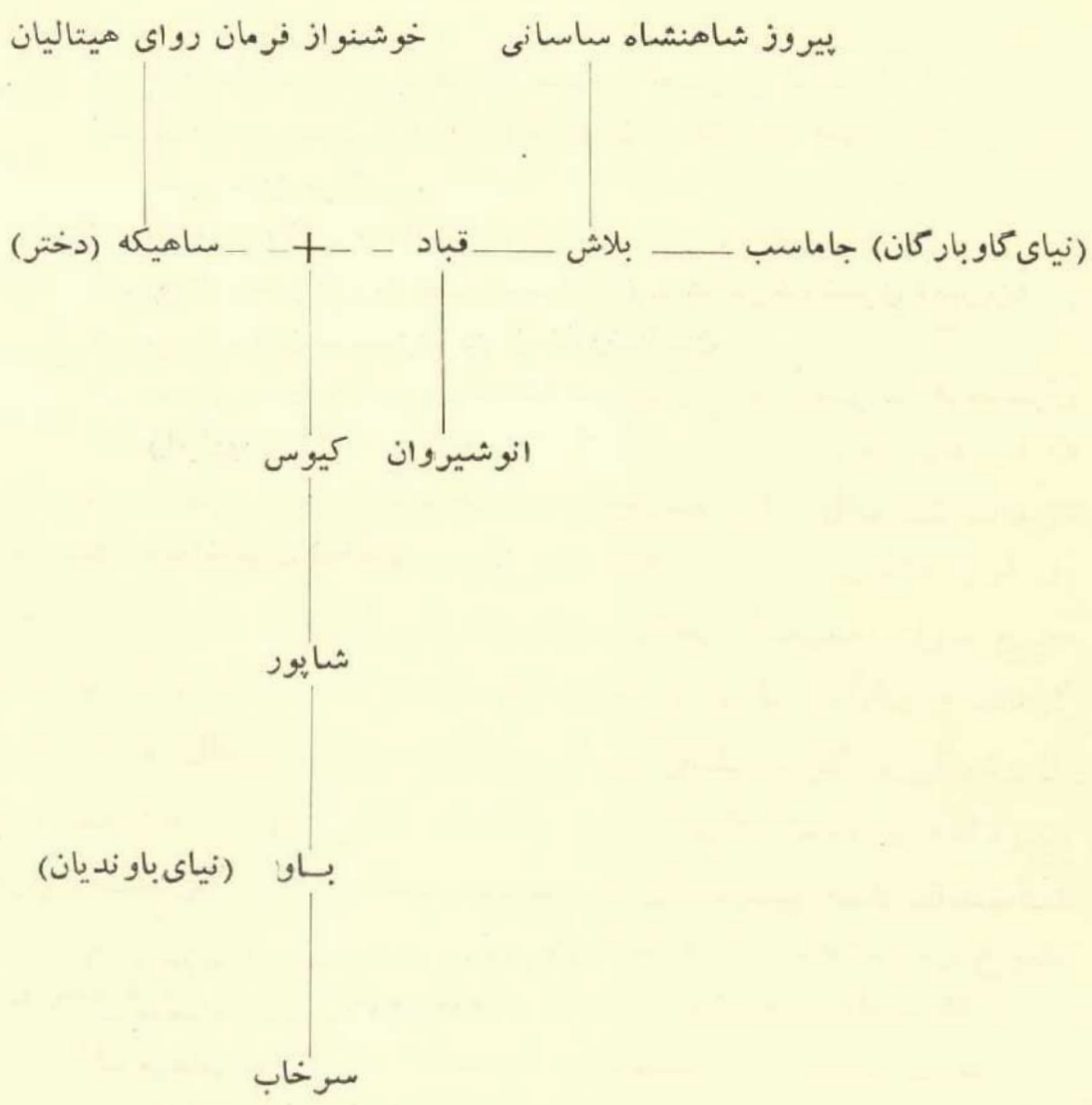
- مرعشی - ۹۳

- ابن اسفندیار - ۱۵۶

- اولیاءالله - ۴۳

- ابن اسفندیار (جلد دوم) - ۲۰

پیشینه خاندان باو



توضیحاتی

درباب يك سند

از شاه سلیمان صفوی

از

دکتر جهانگیر قائم مقامی

دکتر جهانگیر قائم مقامی

توضیحاتی

در باب يك سند از شاه سلیمان صفوی

در شماره پیشین مجله ، عکس سندی با توضیح مختصر و مفیدی درباره آن از آقای منوچهر بختیار به چاپ رسیده بود که از پاره‌ئی جهات حائز اهمیت هائست.

این سند ، قطع نظر از اینکه خود نمونه‌ئی از یکی از اقسام دیوانیات دوره صفویست و برای شناخت بیشتر و بهتر اسناد دیوانی می‌تواند مفید فایده‌ئی باشد ، برای تاریخ اجتماعی و اداری و عشایری ایران نیز مدرك معتبر است که در زمینه روابط عشایر با یکدیگر ، تقسیمات ارضی و اداری ایران ، مقررات و رسوم مالی و عرفی ، اصطلاحات اقتصادی و اداری و بالاخره درباره تاریخ خوزستان اطلاعات و نکات جالب و مفیدی به دست می‌دهد که در سایر مدارك و مآخذ وجود ندارد. به این جهات لازم و بجاست که در باب این سند توضیحاتی گفته شود.

مغضات سند

سند مورد بحث یکی از اقسام دیوانیات است به نام «پروانچه» که مخصوص دوره صفوی بوده و کلیه مشخصات و ضوابط مخصوص به يك پروانچه مثل

نوع طغرا، تحمیدیه و ویژگیهای محتوای آن، در آن وجود دارد^۱ مضافاً اینکه در متن آن هم تصریحی در باب پروانچه بودن آن هست.^۲

در مورد مهر سند، آقای بختیار در توضیحات خود نوشته‌اند « در وسط متن، بالای فرمان، مهر دایره شکلی است که دورتادور آن نامهای مپارک دوازده امام و در وسط مهر، بنده شاه دین سلیمان است، نقش گردید و بنده در اینکه سلیمان است یا نام دیگری تردید دارم و خارخار این شك را هم در دل احساس میکنم که شاید مهر حکام محلی باشد که در آن وقت در جنوب ایران اقتداری داشته‌اند زیرا تاریخ زیر فرمان باشاه سلیمان مغایرت زمانی دارد».

در باب انتساب این مهر به شاه سلیمان هیچ جای تردید نیست زیرا نظایر نقش آن را با همین سجع، باز هم روی اسناد دیگر می‌یابیم.^۳ و به این ترتیب ابهامی هم که در مورد تاریخ سند برای آقای بختیار روی داده است خود به خود برطرف میشود، به این معنی که تاریخ مزبور که رقم آحاد آن بعات کهنگی سند محو شده یکی از سالهای ۱۰۸۰ تا ۱۰۸۹ است و این سالها بادوران پادشاهی شاه سلیمان (از ۱۰۷۸ تا ۱۱۰۵) قمری تطبیق میکنند.

● واما سجع مهر:

مضمون متن مهر همان است که آقای بختیار خوانده‌اند یعنی «بنده شاه دین سلیمان است» و مضمون حاشیه را که ایشان نخوانده‌اند چنین است:

۱- برای آگاهی از جزئیات مشخصات پروانچه‌ها به کتاب «مقدمه‌یی بر شناخت اسناد تاریخی» تألیف نگارنده از ص ۸۶ تا ۹۰ رجوع کنید.

۲- به پایان سند نگاه کنید که نوشته است «... چون پروانچه به مهر مهر آثار اشرف رسید اعتماد نمایند».

۳- ر. ک به ضمیمه مجله هور سال ۱۳۵۰ که مجموعه‌یست از چند سند موزه خلیفه‌گری ارامنه آذربایجان که به مناسبت جشن دوهزار و پانصدمین سال بنیاد شاهنشاهی ایران به چاپ رسید (سند شماره ۴) و همچنین به مجموعه اسناد موزه گرجستان (چاپ روسیه) تألیف پوتوریدزه جلد دوم سند شماره ۱۵ نگاه کنید.

«اللهم صل على النبي والوصي والبتول والسبطین والسجاد والباقر والصادق
والكاظم والرضا والتقى والنقى والزكى والمهدى»^۴

● مضمون «تحمیدیه» که در عکس به علت کهنگی سند خوانده نمیشود،
به طوریکه آقای بختیار خود نوشته اند «هو- الملك لله» بوده و به آب طلا
نوشته شده و این وضع نیز منطبق بر ضوابط تنظیم پروانچه ها است.^۵

● طغرای سندهم، یعنی عبارت «فرمان همیون شد» که در عکس به رنگ
سیاه دیده میشود^۶ علی الرسم نباید در اصل سند بسا مرکب سرخ نوشته
شده باشد.

موضوع سند :

مندرجات این سند حاکی از این است که در حدود سال صدور آن
(۱۰۸۰-۱۰۸۹) حکام بختیاری چراگاههای طایفه گندزلو واقع در ساحل
راست کارون را با وجود آنکه این رودخانه از قدیم حد بین طوایف
بختیاری و منطقه شوشتر بوده، جزو قلمرو خود دانسته و از طایفه گندزلو
ساکن شوشتر مطالبه عوارض و مالیاتهای «علفخوار» و «آبخوار» کرده اند و
این وضع موجب شده است که گندزلوها به شاه سلیمان شکایت کرده اند
و بر اثر شکایت آنها و تفحص در سوابق و مدارک دیوانی، معلوم شده است حکام
بختیاری حقی نسبت به ناحیه سکونت گندزلو ندارند.

اینک متن پروانچه را تا حدودی که امکان خواندن آن بوده است در
این جا نقل می کنیم و سپس به توضیح درباره نکات و مطالبی که در آن است
می پردازیم :

۴- ر. ک به مقاله نگارنده زیر عنوان «مهرهای نویافته پادشاهان ایران» در شماره
دوم سال هفتم مجله بررسی های تاریخی صفحه ۹۶ و ۹۷ .

۵- ر. ک به مقدمه یی بر شناخت اسناد تاریخی ص ۸۸ .

۶- آقای بختیار در توضیحات خود ذکرى از رنگ مرکب طغرا نکرده اند .

متن پروانچه ۷

(۱) فرمان همایون شد آنکه چون جماعت گندز لوسکنه شوشتر بعرض رسانیدند که از زمانی که حکومت شوشتر بمحمد سلطان (۲) مرجوع بوده تازمان حکومت مرحوم واحوشی خان، رودخانه، حد میانه شوشتر و بختیاری بوده و آخور کلک که بجهت عبور بر رودخانه (۳) مزبوره بوده بجا کم شوشتر نسبت داشته و جماعت بختیاری در هیچ زمان در اینطرف رودخانه آبخوار و علفخوار ننموده اند و (۴) حکام بختیاری (هر گز از این جماعت بهیچوجه مطالبه نکرده)^۸ و چیزی نگرفته اند و الحال حا کم و جماعت بختیاری بخلاف حکم و حساب آبخوار و (۵) علفخوار طلب مینمایند و از آب عبور نموده مزاحم احوال ایشان میشوند و استدعای حکم اشرف نمودند و از سرکار او ارجه فارس (۶) نوشته اند که مبلغ دو تومان و سه هزار و پانصد و هشتاد و پنج دینار تیریزی از بابت آخور کلک گدار شاه خراسان داخل تیول نامچه مرحوم واحوشی خان حا کم سابق (۷) الکاء شوشتر و دزفول است و از سرکار او ارجه عراق و سرکار خاصه تصدیق نمودند که بعلت آبخوار و علفخوار مزبور چیزی ظاهر نمیشود که (۸) داخل تیول حا کم و ضبط ضابطان و الکاء بختیاری بوده باشد. بنا بر این مقرر فرمودیم که حا کم و جماعت بختیاری موافق (۹) معمول قدیم و دستور استمرار عمل نموده بخلاف حکم و حساب و نهج معمول مدخل در وجوه مزبور نمایند و بنوعی که مستمر و قانون (۱۰) بوده از آن قرار معمول و مرتب داشته تجاوز نمایند درین باب قدغن دانسته، در عهده شناسند و چون پروانچه بمهر مهر آثار اشرف (۱۱) رسد اعتماد نمایند تحریر آ فی شهر. جمادی الاولی سنه ۱۰۸۰

۷- در رسم الخط این سند به هیچوجه تصحیح و تغییر داده نشده و اعداد میان دو هلالی شماره سطرهای سند است.

۸- عبارت بین دو قلاب به علت کهنگی سند در فتوکپی منعکس نشده است و آقای بختیار از روی اصل سند آنرا خوانده و در نامه خود نوشته اند.

سجود فرمودم و در کتب آن بزرگواران
بدره از انوار عمود برین است
تذکره در کتب آن بزرگواران
تذکره در کتب آن بزرگواران

سجود فرمودم

۸
مهرالاولی



متن پروانچه ۷

(۱) فرمان همایون شد آنکه چون جماعت گندز لوسکنه شوشتر بعرض رسانیدند که از زمانی که حکومت شوشتر بمحمد سلطان (۲) مرجوع بوده تازمان حکومت مرحوم واحوشی خان، رودخانه، حد میانه شوشتر و بختیاری بوده و آخور کلک که بجهت عبور بر رودخانه (۳) مزبوره بوده بجا کم شوشتر نسبت داشته و جماعت بختیاری در هیچ زمان در اینطرف رودخانه آبخوار و علفخوار ننموده اند و (۴) حکام بختیاری (هر گز از این جماعت بهیچوجه مطالبه نکرده) ^۸ و چیزی نگرفته اند و الحال حا کم و جماعت بختیاری بخلاف حکم و حساب آبخوار و (۵) علفخوار طلب مینمایند و از آب عبور نموده مزاحم احوال ایشان میشوند و استدعای حکم اشرف نمودند و از سرکار او ارجه فارس (۶) نوشته اند که مبلغ دو تومان و سه هزار و پانصد و هشتاد و پنج دینار تبریزی از بابت آخور کلک گدار شاه خراسان داخل تیول نامچه مرحوم واحوشی خان حا کم سابق (۷) الکاء شوشتر و دزفول است و از سرکار او ارجه عراق و سرکار خاصه تصدیق نمودند که بعلت آبخوار و علفخوار مزبور چیزی ظاهر نمیشود که (۸) داخل تیول حا کم و ضبط ضابطان و الکاء بختیاری بوده باشد. بنابراین مقرر فرمودیم که حا کم و جماعت بختیاری موافق (۹) معمول قدیم و دستور استمرار عمل نموده بخلاف حکم و حساب و نهج معمول مدخل در وجوه مزبور ننمایند و بنوعی که مستمر و قانون (۱۰) بوده از آن قرار معمول و مرتب داشته تجاوز ننمایند درین باب قدغن دانسته، در عهده شناسند و چون پروانچه بمهر مهر آثار اشرف (۱۱) رسد اعتماد نمایند تحریر آفی شهر. جمادی الاولی سنه ۱۰۸۰

۷- در رسم الخط این سند به هیچوجه تصحیح و تغییری داده نشده و اعداد میان دو هلالی شماره سطرهای سند است.

۸- عبارت بین دو قلاب به علت کهنگی سند در فتوکپی منعکس نشده است و آقای بختیار از روی اصل سند آنرا خوانده و در نامه خود نوشته اند.



آنکه چون حکم کند که در این شهر هر کس که از آنجا
 در جمع بماند که در صورتی که از خانه بیرون نرود و در آنجا بماند

مجزا بود. حکم که در این شهر هر کس که از آنجا
 در جمع بماند که در صورتی که از خانه بیرون نرود و در آنجا بماند

حکومت است و از آنجا که در این شهر هر کس که از آنجا
 در جمع بماند که در صورتی که از خانه بیرون نرود و در آنجا بماند

حکومت است و از آنجا که در این شهر هر کس که از آنجا
 در جمع بماند که در صورتی که از خانه بیرون نرود و در آنجا بماند

حکومت است و از آنجا که در این شهر هر کس که از آنجا
 در جمع بماند که در صورتی که از خانه بیرون نرود و در آنجا بماند

حکومت است و از آنجا که در این شهر هر کس که از آنجا
 در جمع بماند که در صورتی که از خانه بیرون نرود و در آنجا بماند

حکومت است و از آنجا که در این شهر هر کس که از آنجا
 در جمع بماند که در صورتی که از خانه بیرون نرود و در آنجا بماند

حکومت است و از آنجا که در این شهر هر کس که از آنجا
 در جمع بماند که در صورتی که از خانه بیرون نرود و در آنجا بماند

حکومت است و از آنجا که در این شهر هر کس که از آنجا
 در جمع بماند که در صورتی که از خانه بیرون نرود و در آنجا بماند





توضیحات و حواشی

در سطر اول از «جماعت گندزلو سکنه شوشتر» ذکر شده است که محور اصلی پروانچه هستند.

تلفظ صحیح نام این قبیله که تیره‌ئی از ایل افشار هستند^۹ چنانکه خود اهالی تلفظ می‌کنند^{۱۰} و مرحوم کسروی هم که سالها «رئیس عدلیه» (رئیس دادگستری) شوشتر بوده و از نزدیک تحقیقاتی درباره این قبایل کرده است، در مقاله افشارها نوشته است: «گندزولو به ضم گاف فارسی و سکون دوم و ضم سوم است» ولی اسکندر بیگ در عالم آرای عباسی و صنیع الدوله در مرآة البلدان آن را «کندرلو به فتح کاف و راه مهمله ضبط کرده اند^{۱۲} و به گمان نزدیک به یقین اشتباه است و این اشتباه هم در هر دو متن ظاهراً باید ناشی از سهو کتاب باشد به ویژه که می‌دانیم صنیع الدوله مؤلف مرآة البلدان خود مدتها نیابت حکومت خوزستان را داشته^{۱۳} و این نواحی را دیده و تلفظ مصطلح و معمول را هم از زبان اهالی شنیده است.

۹- ر. ک به عالم آرای عباسی صفحات ۵۲۴ و ۵۲۵ چاپ امیر کبیر.

۱۰- بر اساس تحقیقات و اطلاعات نگارنده که از سال ۱۳۲۲ تا ۱۳۲۵ در خوزستان بوده است.

۱۱- ر. ک به مجله آینده سال اول.

۱۲- عالم آرای عباسی صفحات ۵۲۴-۵۲۵ و مرآة البلدان جلد چهارم ذیل کلمه جانکی.

۱۳- ر. ک به منتظم ناصری ج ۳ ص ۲۶۷ و در التیجان فی تاریخ بنی الاشکان جلد یکم صفحه ۲۲۸.

بهر حال گندوزلوها یا افشارهای شوشتر قبیله‌ئی از ایل بزرگ افشار هستند که در سده پنجم به ایران آمده‌اند و قسمتی از آنها در کوه گیلویه و خوزستان سکونت گزیده‌اند. ۱۴ بنا بر این تاریخچه این قبیله را ضمن تحولات سوابق افشارهای کوه گیلویه و خوزستان باید بررسی کرد و به همین سبب ما هم سوابق گندوزلوها و افشارها را در این جا با هم بررسی خواهیم نمود.

افشارها

افشارها از قدیمترین طوایفی هستند که بعد از اسلام در خوزستان سکونت گزیده‌اند. اصل این طایفه از ترکمنهای دشت قباچاق است که در قرن پنجم هجری به ایران کوچ کرده‌اند و سند و مدرکی که درباره این موضوع در دست است تاریخ و صاف الحضرة است که می‌نویسد: «چون مدت سلطنت سلجوقیان سپری خواست شد و معشوقه بی‌وفای ملک از ایشان سیری نمود چند افواج ترا که چون امواج بحر زاخر از نواحی قباچاق منحدر شدند. یعقوب بن ارسلان الافشری با قومی انبوه قصبه خوزستان را اختیار کردند و سنقور بن مودود سلغری در عرصه کوه گیلویه... خیمه اقامت بر افراشت.» ۱۵ از قرائن دیگر چنین برمی‌آید که افشارها ظاهراً بین سالهای ۵۱۰ و ۵۴۳ هجری به کوه گیلویه و خوزستان آمده‌اند زیرا در کتاب فارسنامه ابن‌البلیخی که بین سالهای ۴۹۹ و ۵۱۰ تألیف شده ذکر از این قبیله نیست ولی در صاف الحضرة در شرح وقایع سال ۵۴۳ از آمدن این طایفه صحبت شده است و می‌نویسد «سنقور بن مودود سلغری بر فارس مستولی شد و بر ملک‌شاه سلجوقی خروج کرد» و سپس اضافه میکند «..... یعقوب ابن ارسلان از

۱۴- ر. ک به تاریخ و صاف الحضرة جلد دوم ص ۱۴۹.

۱۵- تاریخ و صاف ج ۲ ص ۱۴۹.

خوزستان بارها لشکر کشید و میان او و اتابك سنقور محاربات رفت. عاقبت منهزم شد. ۱۶.»

مؤلف فارسنامه ناصری نیز در شرح وقایع سال ۵۴۳ هجری می نویسد: «سلغر، امیری از تراکمه است که در اوایل استیلای سلجوقیان از ترکستان به ایران آمده مشغول خدمت گزاری سلجوقیان گردید و فرزندان سلغر به نواحی فارس و کوه گیلویه و خوزستان خیمه اقامت افراشتند» ۱۷.

بنابراین، قدر مسلم این است که افشارها در اوایل سده ششم به فارس و خوزستان و کوه گیلویه آمده اند و در ۵۴۳ ه که ضعف دولت سلجوقی ظاهر شده بود، به داعیه حکمرانی قیام کرده اند. چنانکه هنگامیکه سلطان محمد پسر محمود سلجوقی در همدان بر برادر خود سلطان ملکشاه شورید و دست او را از سلطنت کوتاه کرد، سلطان ملکشاه هم به خوزستان گریخت (سال ۵۴۷ هجری) و در این گیرودار است که می بینیم یعقوب بن ارسلان افشاری معروف به شمله از ایل افشار نیز به هواخواهی سلطان ملکشاه با پسر او از همدان گریخت و در خوزستان پسر سلطان ملکشاه را به سلطنت برداشت و خود همه کاره خوزستان شد. ۱۸.

یعقوب بن ارسلان تا سال ۵۷۰ قمری با قدرت تمام بر خوزستان و منطقه لر نشین لر کوچک حکومت می کرد و در این سال در جنگی که با اتابك ایلدگز کرد کشته شد و پس از او پسرش تا سال ۵۹۰ هجری در خوزستان حکمرانی داشت ۱۹. از این تاریخ به بعد، مدتها از افشارهای کوه گیلویه و

۱۶- همان کتاب همان صفحه .

۱۷- کتاب اول صفحه ۲۹ .

۱۸- تاریخ و صاف صفحه ۱۴۹ و فارسنامه ناصری کتاب اول ص ۳۰ و تاریخ پانصد ساله خوزستان ص ۴۲ چاپ دوم .

۱۹- فارسنامه ناصری کتاب اول ص ۳۱ .

خوزستان در تواریخ ایران ذکر نمی‌بینیم.^{۲۰}

متعاقب این احوال سلسله صفویه روی کار آمد و شاه اسماعیل صفوی در سال ۹۱۴ قمری به خوزستان تسلط یافت و از همین زمانهاست که باز اسم ایل افشار، در تواریخ دیده میشود و حکامی از میان ایشان برخاسته‌اند.

کسروی در مقاله‌ئی که راجع به ایل افشار نوشته است در مورد این افشارها مردد است که آیا از همان افشارهای قرن ششم یا قومی دیگر که بعدها به خوزستان آمدند. وی می‌نویسد: «طوایف افشار که در روزگار صفویان در خوزستان با فراوانی و انبوهی پیدا و نمایان میشوند آیا از نسل آن افشارهایی بوده‌اند که در آغاز قرن ششم هجری همراه یعقوب بن ارسلان از دشت قبیجان آمدند؟ یا اگر چنان بود برای چه در مدت پنج قرن نامی از ایشان در حوادث خوزستان برده نمیشود؟ یا اگر از آن طوایف نبوده‌اند از کجا و کی بخوزستان در آمده بودند و آن طوایف پیشین از خوزستان بکجا رفته و چه شده‌اند؟ نگارنده تا آنجا که جستجو کرده‌ام دلیل و قرینه [ئی] را برای قطع یکطرف مسئله پیدا کردن نتوانسته‌ام^{۲۱}» و این تردید هم، کاملاً به جاست چه در عین حال که نمی‌توانیم این هر دو قوم را یکی ندانیم، نمی‌دانیم قوم اخیر از کجا و کی به خوزستان راه یافته‌اند مگر اینکه معتقد شویم

۲۰- کسروی درباره سوابق بعد از این تاریخ ایل مزبور می‌نویسد: «خوزستان از آن تاریخ (منظور اوائل قرن ششم هجریست) در دست شاهزادگان و امرای سلجوقی بود و چندی بعد به تصرف خلیفه بغداد درآمد و از آن پس خوارزمشاهیان و مغولان و اتابکان لرستان و شاه اسحق انجو و مظفریان فارس و امیر تیمور گورکانی و آل مشعش یکی از پس دیگری بآن ولایت دست یافته و مدتی کم و بیش حکمرانی کردند. در تاریخ و سرگذشت هیچکدام از این خاندانها نامی از طوایف افشار در خوزستان برده نمیشود و تا آنجا که نگارنده جستجو و کاوش نتوانسته‌ام با هیچگونه قرینه و دلیلی نتوان دانست که آن مردم را در آن سرزمین حال چه شد و کار بکجا رسید.» (مجله آینده سال اول مقاله افشارها ص ۲۴۳).

۲۱- مجله آینده سال اول مقاله افشارها.

تحولات بسیار عظیمی که در مدت این پنج قرن فاصله، در ایران روی داده است مجالی برای روی کار آمدن و رشد قومی واجتماعی این ایل باقی نگذاشته است همچنان که از دیگر قبائل وطوایف خوزستان هم در این ادوار خبری نداریم. ولی کسروی در کتاب تاریخ پانصد ساله خوزستان ضمن شرح وقایع بخش خوزستان جائی که از فشارها صحبت می کند طوری زهینه بیان را گذارده است که استنباط می شود وی بعدها معتقد شده فشارهای زمان صفوی غیر از فشارهای زمان سلاجقه بوده اند و آنها را پادشاهان صفوی به خوزستان و کوه گیلویه کوچ داده اند و عین عبارات کسروی چنین است: «چون شیوه صفویان بود که هر ایل را در يك ولایتی نشیمن داده و اختیار حکمرانی آنجا را نیز بآن ایل میسپاردند اختیار کوه گیلویه و خوزستان نیز بدست افشاریان بود. ۲۲»

بهر حال در زمان صفویه در تاریخ خوزستان مکرر به نام فشارها و کسانی از این ایل بر می خوریم که در امور خوزستان منشاء اثراتی بوده اند ۲۳، گاه از دولت مرکزی تبعیت و فرمانبرداری داشتند و گاه به خود سری می پرداختند. و به طوریکه از تواریخ این عصر بر می آید در این زمانها هم فشارها بدو دسته فشارهای خوزستان و فشارهای کوه گیلویه تقسیم میشده اند. و فشارهای خوزستان در مناطق دزفول و شوشتر و دورق و جراحی سکونت داشته اند و منطقه مسکونی آنها به ناحیه فشارهای کوه گیلویه که بهبهان و رامهرمز و جانکی و هندیجان را هم شامل می بود می پیوسته است.

۲۲- ص ۴۲ تاریخ پانصد ساله خوزستان و تاریخ مشعشعیان صفحات ۴۱ و ۵۴ و عالم آرای عباسی می نویسد: «... مهمات کوه گیلویه و خوزستان در تصرف امراء افشار بود» (ص ۵۰۰).

۲۳- رجوع شود به تاریخ عالم آرای عباسی صفحات ۵۰۰ و ۵۰۲ و ۵۰۳ و ۵۲۴ و ۵۲۵ و مقاله فشارها به قلم کسروی.

ما در این مقاله به افشارهای کوه گیلویه و سوابق آنها با آنکه در تواریخ اطلاعاتی بسیار درباره آنها میتوان یافت، کاری نداریم چه اولاً بحث در اطراف سوابق آنها مربوط به مبحث ما نمی‌باشد. ثانیاً امروزه در سراسر کوه گیلویه از ایل افشار خبری نیست و اگر هم از اعقاب آنها معدودی باشند، در میان دیگر طوایف و قبایل پراکنده و متفرق شده‌اند. بنابراین فقط به شرح افشارهای خوزستان می‌پردازیم که دودسته از آنها را در دو نقطه از خوزستان مجتمع می‌توان یافت.

مقارن زمان سلطنت شاه اسماعیل صفوی، حکومت بخش شرقی خوزستان یعنی ناحیه شوشتر و دزفول بدست خاندان رعناشی بود و این خاندان رفته رفته که قدرتی در قلمرو حکومتی خود به هم زدند، به خود-سری پرداختند و کار این خود سربها به جایی کشید که شاه اسماعیل قشونی به سرکوبی آنها روانه خوزستان نمود. اما از این اردو کشی چون مصادف با مرگ شاه اسماعیل شد (دوشنبه ۱۹ رجب سال ۹۳۰ قمری) نتیجه‌ئی به دست نیامد و خود سربهای حکام رعناشی تا سال ۹۴۸ دنباله یافت. در این سال شاه طهماسب قشونی به سرکوبی آنها کشید و علاءالدین رعناشی به بغداد فرار کرد و شاه طهماسب حکومت و اختیار بخش شرقی خوزستان را به افشارها واگذار نمود از این تاریخ است که افشارها بازروی کار می‌آیند و اسمشان مجدداً در تواریخ مربوط به خوزستان دیده میشود. ۲۴

شاه طهماسب در ۱۵ صفر ۹۸۴ هجری در گذشت و پسرش اسماعیل میرزا بنام شاه اسماعیل دوم بجای او به تخت سلطنت نشست ولی این پادشاه هم دیری نماند و در شب یکشنبه ۱۳ رمضان ۹۸۵ فوت شد و چون مرگ او ناگهانی و بی‌عارضه مرضی بود، بسیاری مرگ او را باور نکردند و بر سر این مسأله گفتگوها برخاست و درویشی در کوه گیلویه خود را اسماعیل-

میرزا خواند وعده‌ئی را دور خود جمع کرد و به دنبال این دعوی، فتنه‌ها و شرارت‌ها برپا ساخت. ۲۵

کسروی در کتاب مشعشیان می‌نویسد «اگر پا فشاری ایل افشار نبود شاید کسی از دربار به اندیشه این درویش شاه نما نمی‌افتاد. ولی افشاریان چون دوتن از پیشروان خود را با گروهی از جوانان از دست داده بودند این بود که آرام ننشسته فشار بدربار شاه می‌آوردند. . . ۲۶»

بالاخره به‌غائله اسماعیل میرزای دروغی به پافشاری و کوشش افشارها خاتمه داده شد.

مقارن این احوال اوضاع مر کزی ایران به سبب ضعف و بی‌لیاقتی سلطان-محمد خدا بنده که به جای شاه اسماعیل دوم سلطنت می‌کرد بسیار آشفته شده بود و غالب طوایف ایران و از آن جمله طوایف خوزستان سر به طغیان و خود سری برداشته بودند و افشارها هم یکی از همان قبائل بودند که خود سری می‌کردند و دنباله این خود سریها تا سال ۱۰۰۳ قمری که شاه عباس سپاهی برای اعاده نظم و آرامش خوزستان فرستاد، کشیده شد.

در این تاریخ افشارها در دورق و سواحل خلیج فارس هم سکونت داشتند ولی در این سال سید مبارک مشعشعی که والی بخش غربی و جنوبی خوزستان بود، افشارها را از دورق بیرون کرده آنجا را به دست پدرش سید مطلب سپرد. ۲۷

شاه عباس در سال ۱۰۰۳ سپاهی به فرماندهی مراد بیگ جلو دار باشی

۲۵- ر. ک به عالم‌آرای عباسی ص ۲۷۲-۲۷۳ و تاریخ پانصد ساله خوزستان ص ۳۸-۳۹.

۲۶- ص ۳۹ تاریخ پانصد ساله خوزستان و ص ۵۰ مشعشیان که بخش نخست کتاب تاریخ پانصد ساله خوزستان است و یک بار به طور جداگانه چاپ شده است.

۲۷- تاریخ پانصد ساله خوزستان ص ۴۱.

به خوزستان روانه کرد تا افشارها را گوشمالی دهد و او شاهوردیخان افشار را که در شوشتر حکومت میکرد دستگیر و مقتول نمود ولی افشارها او را در قلعه سلاسل شوشتر محاصره کردند.

چون کار این جنگ سخت شد، شاه عباس سپاه دیگری بفرماندهی فرهاد خان رکن الدوله در معیت حاتم بیگ اعتمادالدوله وزیر اعظم خود بخوزستان فرستاد و این عده بی‌زدو خورد دزفول و شوشتر را تصرف کردند و به فتنه افشارها خاتمه دادند. ۲۸

دو سال بعد یعنی در سال ۱۰۰۵ قمری بساز افشارهای کوه گیلویه و خوزستان که مؤلف عالم آرای عباسی دوتیره ارشلو و گندوزلو را از آن میان به تصریح نام می‌برد نسبت به امیرخان افشار حاکم آن ولایت که از طرف دربار شاه به حکومت افشارها انتخاب شده بود، یانگی شدند و ابو الفتح بیگ نواده خلیل خان افشار را که ۲۹ او نیز از سران ایل بود، به ریاست برداشتند. مهدیقلی خان شاملو که از سال ۱۰۰۳، بعد از سرکوبی افشارها، حکومت شوشتر داشت، به دفع آنها برخاست و ایشان را در میان شوشتر و رامهرمز شکست سختی داد و افشارها از سید مبارک مشعشی کمک خواستند و سید مبارک هم به کمک آنها، مهدیقلی خان را در یکی از قلعه‌های نزدیک رامهرمز محاصره نمود و مهدیقلی خان که تاب مقاومت نیاورد تسلیم و راضی به مصالحه شد.

شاه عباس چون از اوضاع وضعف مهدیقلی خان مسبوق گشت الله‌وردی-خان حاکم فارس را مأمور خاموش کردن آن غائله نمود و افشارها در این

۲۸- عالم آرای عباسی ص ۵۰۰-۵۰۳.

۲۹- خلیل خان از سران افشار بود و از طرف دربار صفوی سالها حکومت کوه گیلویه را داشت تا اینکه عاقبت در غائله اسماعیل میرزای دروغی بدست طرفداران اسماعیل میرزا کشته شد - مؤلف فارسنامه این واقعه را بسال ۱۰۰۴ ضبط کرده است.

معر که مغلوب شدند ۳۰ وعده‌ئی از سران آنها دستگیر و مقتول گردیدند و مؤلف عالم‌آرا در این مورد می‌نویسد: «بیدولتان بدبخت و سرکشان افشار و الوار آنچنان گوشمالی یافتند که بعد از آن، خیال فساد پیرامون خاطر ایشان نگشت ۳۱.»

از سوانح بعد از این تاریخ افشارها، دیگر اطلاعات چندانی در دست نیست. اگرچه در تواریخ غالباً به نام اشخاصی از طایفه افشار برمی‌خوریم که اکثراً عامل مؤثری در امور فارس و کوه گیلویه بوده‌اند اما چون نمی‌دانیم که آیا این اشخاص از افشارهائی هستند که ساکن خوزستان بوده‌اند و یا از افشارهای دیگر نقاط ایرانند، ذکر آنها نمی‌کنیم.

سلسله صفوی بالاخره با شورش افغانها منقرض گردید (۱۱۳۵ق). چند صباحی هم افغانها بر ایران حکمرانی کردند تا عاقبت نادرشاه بساط قدرت و حکمرانی ایشان را برانداخت و سلسله افشاریه را تشکیل داد.

با آنکه نادرهم خود از نژاد افشار بوده است معیناً نمی‌دانیم در طی دوران سلطنت او، ایل افشار خوزستان و کوه گیلویه چگونه روزگار می‌گذرانیده‌اند. همینقدر می‌دانیم که در این ایام هنوز افشارها در حدود دورق و هندیبجان و شوشتر سکونت داشته‌اند. ولی به طوری که از مطالعه تاریخ خوزستان برمی‌آید، بعد از قتل نادرشاه، رفته رفته نواحی دورق و هندیبجان از دست افشارها خارج گردید ۳۲ و جز اندکی از آنها که در هندیبجان و شوشتر باقی ماندند بقیه در نقاط دیگر ایران پراکنده و متفرق شدند.

۳۰- صفحه ۵۲۴ عالم‌آرای عباسی.

۳۱- همان کتاب ص ۵۲۵.

۳۲- آرنولد ویلسون: خلیج فارس ترجمه فارسی به وسیله محمد سعیدی چاپ اول

ص ۱۵۵ و کسروی: تاریخ پانصد ساله خوزستان ص ۱۰۵.

چنانکه بارون دو بود^{۳۳} مأمور سیاسی روسیه که در سال ۱۲۵۶-۷ قمری (۱۸۴۰) به خوزستان سفر کرده در مورد این طایفه نوشته است :

«افشارها چون ازدورق بیرون رانده شدند گروهی از آنها در کنگاور و اسدآباد نشیمن گرفتند و گروهی به ارومی آذربایجان رفتند و برخی هم در نزدیکی شوشتر و دزفول جایگزین شدند^{۳۴}».

و اما امروز، افشارهای خوزستان در دو ناحیه بدون هیچ رابطه‌ی سکونت دارند و این دو ناحیه یکی شوشتر و دیگری هندیجان است.^{۳۵}

افشارهای شوشتر همان جماعت گندوزلوی مورد بحث در سنداند که در باره نام آنها گفتگوشد. این جماعت پس از ضعیف شدن ایل افشار و کوتاه شدن دستشان از حکومت و قدوت، رفته رفته بساط سکونت و زندگی خود را از نواحی سابق برچیده و خویش را به حوالی شوشتر کشیدند و نواحی مزبور را به طوایف دیگر وا گذاشتند و به طوریکه از مندرجات مرآة البلدان برمی آید قسمتی از این قبیله تا حدود سال ۱۲۷۶^{۳۶} هم در منطقه جانکی سکونت

33- Baron de Bode

۳۴- نقل از مقاله افشارهای کسروی در مجله آینده ص ۲۴۶ .

۳۵- کسروی در مقاله افشارها نوشته است «تنها طایفه (ئی) از افشار که تا کنون در خوزستان بازمانده طایفه گندوزلو است و در شهر شوشتر و نزدیکی های آن نشیمن دارند» (مجله آینده سال اول ص ۲۴۶) و حال آنکه امروز در حدود چهل خانوار از افشارها را هم در ناحیه میان بهبهان و هندیجان می یابیم که در سه قریه آن ناحیه سکونت دارند و بارون دو بود نیز در سفرنامه خود ضمن طوایف و قبائل حدود بهبهان از این عده نام میبرد. (سیاحت نامه بارون دو بود ص ۲۸۵ - ج اول) اما نمیدانیم که آنها از چه قبیله و تیره افشار هستند. این دسته از افشارها ساکن قرای چهل منی و خره علیا و سفلی می باشند که بیشتر بنام «صفائی» «صفائی ها» نامیده می شوند. و این نام به این سبب است که شخصی به نام صفائی پیش از سال ۱۳۲۰ خورشیدی دهات مزبور را خریده و دهکده ئی نیز به نام صفائی ایجاد کرده بود و نام او رفته رفته بر افشارهای ساکن آنجا نیز اطلاق و تعمیم یافته است.

۳۶- این سال، تاریخی است که صنایع الدوله در خوزستان نیابت حکومت داشته و اطلاعات مربوط به جانکی را که در مرآة البلدان نوشته در این سال جمع آوری نموده است.

داشته‌اند و صنایع الدوله در این مورد نوشته‌است: «طایفه [گندوزلو] که از طوایف شوشتر است، پیش از این در جانکی سه هزار خانواده بوده‌اند ولی حال ششصد خانوار از آنها باقیست و مابقی متفرق شده‌اند»^{۳۷}. ولی نباید از نظر دور داشت که مراد صنایع الدوله از لفظ جانکی در اینجا، منطقه‌ئی نیست که امروز در تقسیمات ارضی و طایفه‌ئی خوزستان، جانکی گفته می‌شود. زیرا در آن ایام خاک جانکی شامل اراضی می‌گوند و حدود مسجد سلیمان نیز می‌شده که مجاور با اراضی امروزی افشارها می‌باشد و این رسم تا سال ۱۳۱۶ شمسی هم معمول بود که می‌گوند و حدود مسجد سلیمان را سرجمع جانکی محسوب می‌داشتند.

رفته رفته گندوزلوها حدود می‌گوند را هم ترك گفته در شوشتر و دهات اطراف آن متمرکز شدند. ولی سکونت گندوزلوها در شوشتر نیز با فراغ بال و راحت خیال نگذشت چه باستناد کتابچه سرشماری خوزستان که در سال ۱۲۸۶ قمری تهیه شده^{۳۸}: «از هشت سال به تواتر و توالی، محصول زرع آن طایفه را آفت ملخ ضرر بسیار رسانیده و پریشانی به احوال رعایای آنمملک وارد شده. قدری از مخلوق ایشان بجهت عدم استطاعت ادای مالیات سنواتی، ترك مسکن مألوف کرده‌اند»^{۳۹}.

بعد از این تاریخ، دیگر از تحولات و سوانح قبیلۀ گندوزلو اطلاعی نداریم فقط می‌دانیم در سال ۱۲۸۶ به موجب کتابچه سرشماری که در فوق بدان

۳۷- جلد چهارم مرآة البلدان ذیل کلمۀ جانکی.

۳۸- درباره چگونگی این کتابچه به تاریخ پانصد ساله خوزستان ص ۱۴۶-۱۴۷ رجوع کنید و به این نکته باید توجه داشت که در چاپ دوم کتاب تاریخ پانصد ساله، تاریخ سرشماری مزبور سال ۱۲۷۶ قمری چاپ شده و اشتباه است زیرا بهرام میرزا معزالدوله که این سرشماری در زمان او صورت گرفته از سال ۱۲۸۵ به حکمرانی خوزستان منصوب شده بود (ر. ک به منتظم ناصری ج ۳ ص ۳۰۹).

۳۹- نقل از مقاله کسروی در باره افشارها در مجله آینده.

اشاره شد از این طایفه که در اصل دوازده طایفه بوده‌اند سه طایفه بکلی ناپود شده و نه طایفه باقی بوده است و کتابچه مزبور مجموع آنها را ۵۲۱ نفر یا ۱۴۰ خانوار ضبط کرده است. و اما از نه طایفه که اسم برده است، امروز هشت طایفه بیشتر نمانده و از تیره نهم به اسم «حرکات کهی» (؟) هم مطلقاً اطلاعی نداریم و حتی تلفظ صحیح آنرا نیز نمی‌دانیم.

تقسیمات امروزی گندوزلوها

گندوزلوها امروز در محله بلیتی ۴۰ شوشتر و هفت قریه اطراف آن سکونت دارند و جمعاً یکصد و شصت خانوار و مرکب از هشت تیره‌اند. ۴۱

۱- میرجانی شامل ۳۰ خانوار

۲- خلیج شامل ۳۰ خانوار

۳- ارشلو شامل ۲۵ خانوار. در محل به این تیره آل شالو میگویند ولی درست آن ارشلوست و این تیره از بازماندگان قبیله ارشلو هستند که در عالم آرای عباسی به دفعات از آن نام برده شده است. ۴۲

۴- عالی کلو شامل ۲۵ خانوار

۵- فیلی شامل ۲۰ خانوار

۶- ساربان شامل ۱۲ خانوار

۷- چم کناری^{۴۳} شامل ۱۰ خانوار

۸- احقانلو شامل ۸ خانوار

۴۰ - بلیتی یا بلیده به ضم باء و کسر لام، کوچک شده کلمه بلده و نام محله نیست در شوشتر.

۴۱ - آگاهی‌هایی که درباره وضع کنونی افشارها و گندوزلوها در این مقاله درج شده مبتنی بر تحقیقات و اطلاعات نگارنده مقاله می‌باشد که از سال ۱۳۲۲ الی ۱۳۲۵ شمسی در خوزستان بوده است.

۴۲ - ر. ک به عالم آرای عباسی صفحات ۱۳۵، ۳۲۰، ۳۵۴، ۳۵۶، ۳۶۰، ۴۰۹

۴۳ - بضم کاف

بقیه توضیحات :

سپهر اول: محمد سلطان ، این شخص بطوریکه از فحوای سند برمی آید، مدتی حکومت شوشتر را داشته و پیش از واحوشی خان حکومت کرده است. اما باین نام کسی را که حکومت شوشتر داشته است نمی شناسیم و در تذکره شوشتر هم که نام حکام شوشتر را برده است از این شخص نامی نیست. تنها حاجی محمد نامی را از خاندان رعناشی دزفول می شناسیم که با برادر خود شیخ-محمد هنگامیکه شاه اسماعیل صفوی به جانب بغداد لشکر می کشید بخدمت او در آمدند و وی را به سر کوبی مشعشعیان^{۴۴} که در حویزه بساط خود - مختاری برپا ساخته بودند تشویق و تحریک کرده اند.^{۴۵}

پس از فتح حویزه و رفع غائله مشعشعیان، شاه اسماعیل حکومت دزفول را به شیخ محمد و حکومت شوشتر را به حاجی محمد داد اما دوران حکومت حاجی محمد ظاهراً چندان به طول نیانجامید زیرا به دست برادرزاده اش خلیل میرزا بقتل رسید و حکومت شوشتر بدست او افتاد.^{۴۶} بهر حال احتمال می رود محمد سلطان مذکور در سند همین حاجی محمد رعناشی باشد که به رسم و روش دربار صفوی او را محمد سلطان نامیده اند و در این صورت چون شاه اسماعیل در سال ۹۱۴ هجری به خوزستان رفته است، آغاز حکمرانی محمد سلطان هم از همین تاریخ تا یکی از سالهای بین ۹۲۰ و ۹۳۰ بوده است زیرا می دانیم در سال ۹۳۰ خلیل که حکمرانی دزفول و شوشتر را داشته در این سال سر به طغیان برداشته بود و شاه اسماعیل حکمران کوه گیلویه و والی مشعشعی را به سر کوبی او فرستاد.^{۴۷}

۴۴ - برای آگاهی از احوال مشعشعیان به تاریخ پانصدساله خوزستان تألیف کسروی و به رساله مشعشعیان که بخشی از همان کتاب تاریخ پانصدساله است و کسروی آنرا با تجدید نظر کلی مجدداً و جداگانه به چاپ رسانید رجوع کنید .

۴۵ - تاریخ پانصدساله خوزستان ص ۲۸ و ص ۳۵ و مشعشعیان ص ۳۹ و ۴۶

۴۶ - مشعشعیان ص ۴۶ و تاریخ پانصدساله ص ۳۵

۴۷ - مشعشعیان ص ۴۶

بختیاری سرجمع عراق عجم بوده است و به همین علت در فرمان مورد بحث رسیدگی به امور تیول حکام شوشتر به سرکار اوارجه فارس و وضع بختیاری به سرکار اوارجه عراق واگذار شده است.

● سطر ۷: سرکار خاصه - این اصطلاح که در دو رساله دیوانی دوره صفوی به نامهای تذکرة الملوك^{۵۷} و دستورالملوك^{۵۸} بدفعات بکار رفته به اداره حسابهای خاصه پادشاه اطلاق میشده است.^{۵۹}

۵۷ - تألیف میرزا اسمیعا که یک بار به اهتمام مینورسکی با حواشی مفصل بزبان انگلیسی و بار دیگر به کوشش دکتر محمد دبیرسیاقی در تهران به چاپ رسیده است.

۵۸ - تألیف میرزا رفیعا که توسط آقای دانش پژوه به ضمیمه مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران انتشار یافته است.

۵۹ - به تذکرة الملوك چاپ دکتر دبیرسیاقی ص ۲۱ در ملاحظات، و به ۲۱۳ سازمان اداری حکومت صفوی رجوع کنید.

روابط ایران و سیلان

نوشته :

علاءالدین آذری

(دکتر در تاریخ)

روابط ایران و سیلان^۱

نوشته

علاءالدین آذری

(دکترتاریخ)

(استادیار دانشگاه اصفهان)

پیشینه روابط دو ملت
ایران و سیلان که بتازگی
پس از اعلام جمهوری
سری لنکا^۲ نام گرفته
بگذشته‌های بسیار دور
میرسد، در کتب و نوشته‌های
تاریخ‌نگاران قدیم ایرانی
و عرب نامی از سیلان برده
نمیشود بلکه در همه جا از
این جزیره گلایی شکل زیبا
که در قدیم آنرا بهشت و
فردوس روی زمین
میپنداشتند بنام سرانندیب

۱- سیلان SEYLAN - سانسکریت سینهاله SINHALA در ادبیات
برهمنی لنکه LANKA یا لنکا، نام باستانی یونانی آن تا پروبانه TAPR UBANE
معریش طبروبانی TABROBANI در مآخذ اسلامی سرندیب SARANDIB
(ر. ک به دائرةالمعارف فارسی مصاحب ج ۱ ص ۱۴۱۴)

۲- در اول خرداد ماه ۱۳۵۱ شمسی باتصویب مجلس مؤسسان سیلان، نام

این کشور به جمهوری مستقل سوسیالیستی سری لانکا تغییر یافت.

یا سراندیو (سرندیب - سراندیپ) یاد میگردد که خود کلمه اصلا فارسی است .

بنا بافسانه های مذهبی حضرت آدم یا بقول قدما بابا آدم از بهشت مستقیماً بر این سرزمین سرسبز و خرم گام نهاده و سالیان دراز کوهی را که محل فرود وی بود از طرف مسلمانان و هندوان و بودائیان زیارت میشد و اکنون هم کم و بیش میشود .

اکنون قبل از بحث درباره مناسبات میان دولت ایران و سیلان برای اطلاع بیشتر خوانندگان ارجمند ، مطالبی بطور اختصار درباره موقعیت جغرافیائی و اوضاع اقلیمی و تاریخ کشور مذکور ذکر مینمائیم : جزیره سیلان ۶۵۶۱۰ کیلومتر مربع وسعت و برطبق آمار ۱۹۷۰ - ۱۲۶۰۳۰۰۰ نفر جمعیت دارد و در جنوب خاوری شبه قاره هند واقع شده و بوسیله تنگه آبی پالک PALK از سرزمین هند جدا میشود ، در این تنگه بعلت وجودتخته سنگهائیکه سرآب بیرون آورده و در فواصل مختلف وجود دارد بنام پل آدم یا پل راما از قدیم الایام شهرت داشته است آب و هوای سیلان بعلت مجاورت با خط استواگرم و مرطوب است و نباتات منطقه حاره همچون چتری آنرا پوشانده است ، مسافرانی که وارد کلمبو میشوند از منظره جنگلهای اطراف آن که تاقله کوه گسترده شده است لذت میبرند .^۳ مرتفعترین نقطه این جزیره قله آدم بارتفاع ۲۲۴۵ متر میباشد که جای پای بزرگی بر فراز قله کوه که بصورت فلات کوچکی میباشد موجود است مسلمانان آنرا جای پای حضرت آدم و بودائیان جای پای بودا و هندوان جای پای شیوا میدانند .

۳- کلمبو از بهترین و بزرگترین شهر های سرندیب است (سفرنامه ابن بطوطه - سده ۸ هجری) .

سیلان مملکتی است کشاورزی، زندگی مردم بیشتر از راه کشت و برز میگذرد، برنج و نارگیل بیشتر از نواحی جنوب غربی و نیز از شبه جزیره جفنه واقع در شمال حاصل میگردد، محصول برنج کافی برای تغذیه جمعیت نیست از اینرو مقداری از خارج وارد میشود، مزارع وسیع چای را میتوان در نواحی مرتفع داخلی مشاهده کرد.^۴

فرستاده‌های مهم این کشور عبارتست از نارگیل و فرآورده‌های آن و چای و کائوچو، معادن گرافیت و میکا و آهن و سنگ آهک نیز کم و بیش در این کشور وجود دارد.

پایتخت سیلان شهر کلمبو است که در ضمن بزرگترین بندر این کشور میباشد، دارای بندرگاه مصنوعی خوبی است که نه تنها به اراضی عقب پر حاصل خود خدمت میکند بلکه بندر ترانزیتی برای سایر بنادر هند بشمار میرود.^۵

شهرهای مهم آن عبارتست از: گال، کندی (کاندی) و ترینکو مالی

مردم سیلان بسه دسته تقسیم میشوند ۱- سینهای ها ۲- تامیل ها ۳- بورگرها

۱- سینهای ها یا سیلانیمها که اکثریت جمعیت کشور را تشکیل میدهند و کیش بودائی دارند.

۲- تامیلها یا تمیلها که از اعیان قوم غیر آریائی در اویدی

۴- ر. ک به جغرافیای اقتصادی جهان - لستر کلیم و دیگران - ترجمه

فتح الله حکیمی ص ۴۸۳ .

۵- همان کتاب

میباشند که در دوره‌های قدیم از هند جنوبی وارد جزیره شده‌اند، اینان از ابتدا با اقوام سینهای توافقی نداشته و هنوز هم پس از گذشت ده‌ها قرن برای کسب قدرت و ایجاد حکومت خود مختار تامیلی در حال مبارزه میباشند.

۳- اقلیت کوچک بورگرها BURGHERS که شامل اعقاب مهاجران هلندی و پرتغالی میباشند، اعراب مسلمان نیز جزو این دسته بحساب می‌آیند.^۶

بطور کلی ده درصد جمعیت سیلان را مسلمانان و پنج درصد آنرا مسیحیان (شعبه کاتولیک) تشکیل می‌دهند.

اما درباره سوابق تاریخی این کشور باید گفت که سیلان دارای تاریخی کهنسال است و قدمت آن به بیش از شش قرن پیش از میلاد می‌رسد، اقوام سینهای در سده ششم پیش از میلاد از خاک هند وارد سیلان شده و بومیان معدود آن جزیره را که تعدادشان از سه هزار نفر تجاوز نمی‌کرد مغلوب و مقهور خویش ساختند، سینهایها شهر آنورادهاپورا ANURADHAPURA را پایتختی خویش انتخاب کردند در خرابه‌های این شهر هنوز مجسمه‌های عظیم و جسیم بودا و عتبه زیبا و مروارید نمای قدیمی بچشم می‌خورد و همه ساله گروهی عظیم از جهانگردان را بسوی خویش میکشاند، البته این آثار مربوط بدوره ایست که دین بودائی بسرزمین سیلان راه یافته و در آن نشر کرده بود، شهر آنورادهاپورا بیش از هزار سال پایتخت

۶- برای اطلاع بیشتر درباره کشاورزی و جغرافیای انسانی سیلان به کتابهای مناطق مهم جغرافیائی تألیف جسی ویلر... ترجمه ابوطالب صارمی و تاریخ تمدن ویل دورانت (هندوهمسایگانش) ترجمه مهرداد مهرین مراجعه شود.

سیلان بود و در سده هشتم میلادی از پایتختی افتاد و بجای آن شهر پولوناروا POLONNARUWA که آنهم دارای آثار تاریخی است بپایتختی انتخاب گردید، شهر اخیرالذکر تا سده سیزدهم میلادی پایتخت بود. بقول یکی از نویسندگان غربی برای مطالعه سوابق تاریخی سیلان نخست باید آثار تاریخی دوشهر نام برده را مورد بررسی قرار داد.^۷

اطلاعات ما درباره اولین پادشاه سیلان که نام او را ویجایه VIJAYA نوشته‌اند ناچیز است مورخان ورود او را به جزیره سیلان در سال ۴۸۷ پیش از میلاد میدانند .

در سده سوم قبل از میلاد آشوکای بزرگ ASOKA سلطان مقتدر هند برای اشاعه آیین بودا، مبلغانی باقصی نقاط جهان آن روز گسیل داشت، فرزندان وی را و طلبانه حاضر شدند که خطر را بجان خریده ورنج راه را بر خود هموار کرده برای تبلیغ دین بودا بسیلان روند «پسر او ماهندرا و دخترش سانگهامترا بسلك رهبانیت درآمده برای تبلیغ و ترویج این مذهب به جزیره سیلان رفته و از همان اول بمنظوریکه داشتند نایل گردیدند و پادشاه سیلان دین جدید را قبول نموده و دیری با شکوه برای آنانکه داخل این فرقه میشدند بنامود، این برادر و خواهر بقیه عمر را در آنجا بسر برده بامر تعلیم و تبلیغ میپرداختند^۸

در محل «می هینتال» Mihintale کهن ترین آثار بودائی سیلان موجود است که آنرا به فرزند آشوکا نسبت میدهند، عکسی از این

۷ - A History of fine art in India, Ceylon-Vincent A. Smith P. 128.

۸ - ر . ک به تاریخ هند تألیف ث . ف دولافوز - ترجمه سید محمد تقی

فخر داعی گیلانی ص ۵۲ .

آثار در کتاب — E. F. C Ludowyk بقلم The modern history of ceylon
موجود است .

باید دانست که بعدها در مذهب بودا تحولات و تغییرات عظیمی
بوجود آمد چنانکه در سیام و سیلان و برمه مردمان پیرو روش ابتدائی
مذهب هستند و آنرا هینایانا Hinayana گویند و در سایر ممالک
عظیمه مانند چین و ژاپن شعبه دیگر را که نوع اصلاح شده مترقی
آن دین است آنرا مهاییانا Mahayana گویند متابعت میکنند^۹
یکی از پادشاهان معروف سیلان پاراکراما باهوی بزرگ
Parakrama bahu the greet بود که در زمان خود بناهای
باشکوهی ایجاد کرد مجسمه عظیم این پادشاه هنوز در سیلان موجود
است .

پس از نفوذ آیین اسلام در هند بتدریج تنی چند از مسلمانان
وارد سیلان شده و در آن خطه رحل اقامت افکندند اینان اغلب تاجر
و دریانورد بوده و توانستند تجارت خارجی سیلان را در اختیار
خویش بگیرند. در اوایل سده شانزدهم پرتغالیها و یکقرن بعد هلندیها
بسیلان تاخته نواحی ساحلی آن کشور را متصرف شدند و آنگاه
باشاعه آیین مسیح پرداختند ، هدف استعمارگران اروپائی کسب
امتیازاتی از این کشور منجمله بدست آوردن انحصار فروش ادویه
و سایر محصولات با ارزش بود .

در زمان استیلای اینان، رنج و آزار بسیاری بمسلمانان رسید،
آزادی مذهب از آنها سلب شد و حتی از حق تملك بر اموال غیر منقول
خویش نیز محروم شدند .

۹- ر. ک. به کتاب سرزمین هند تألیف علی اصغر حکمت ص ۲۱۵ .

در اواخر سده هیجدهم (۱۷۹۸) انگلیسیها بر سیلان دست یافته آنجا را مستعمره خویش ساختند، البته باید خاطر نشان ساخت که پایتخت سیلان در آنزمان ومدتها پیش از آن شهر کاندی بود^{۱۰} عکس یکی از سلاطین کاندی بنام سری ویکرامارا جاسینها Sri Vikrama Rajasinha ضمیمه این مقاله است. دولت بریتانیا در سال ۱۸۱۵ بر شهر کاندی دست یافت و با اینکار جلوی پیشرفت وترقی هنر و فرهنگ بومی وسنتی این کشور را گرفت، ویل دورانت با تأسف از این امر یاد کرده و گفته است که نابودی استقلال سیلان با از بین رفتن هنرمندان همراه بوده است و از دست رفتن استقلال موجب فساد طبقات بالا شد و ذوق فرمانروایان که هنرمند را بکار بر می انگیزد ومجبور میکند از سیلان رخت بر بسته است^{۱۱}

انگلیسیها برای استفاده بیشتر وبهره برداری کامل از این مستعمره بکشت بوته های چای وقهوه ودرختان کائوچو در جزیره اقدام کردند، در دوره استیلای طولانی آنها زبان و فرهنگ بریتانیا آنچنان در سیلان نفوذ یافت که حدی بر آن متصور نیست، انگلیسیها با اینکه برای استفاده شخصی خود برخی از مظاهر تمدن مغرب

۱۰- معبدی که در ارتفاعات کاندی است یکی از جمله مکه های صد و پنجاه میلیون بودائی بشمار میرود، در این معبد چشم و دندان بودا نگهداری میشود که طول آن دو اینچ و قطرش يك اینچ است این چشم و دندان در داخل جعبه جواهر نشانی است که از نظر مردم محفوظ نگاهداشته میشود و در طی تشریفات باشکوهی هر چند گاه یکبار دسته ای آنرا حمل میکنند و این تشریفات، بودائیها را از اطراف واکناف خاور زمین بدانجا میکشاند، بردیوار معبد گچبریهی آب و رنگ دار است که بودای مهربان را در حال کشتن گناهکاران دوزخی نشان میدهد (ویل دورانت - تاریخ تمدن - هند و همسایگان ص ۷۲۳).

۱۱- همان کتاب ص ۸۴۴ و ۸۴۳.

زمین را در سیلان اشاعه دادند ولی در محو و نابودی فرهنگ کمپن آن ملت از پای ننشستند، نسبت باقلیتهای مذهبی از جمله مسلمانان رفتار ناپسندی اعمال میشد، بعدها تا اندازه‌ای حاضر بتعدیل اعمال خشونت آمیز خود شدند .

در جنگ جهانی اول بموازات اقدامات آزادی طلبانه پیشوایان هند، در سیلان نیز جنبشهای استقلال طلبانه شدت یافت و انگلیسی‌ها را مجبور کرد که آزادیهای بیشتری بمردم این سرزمین بدهند. قانون اساسی سال ۱۹۳۱ حق رأی را به اشخاص بالغ اعطاء کرد. پس از پایان جنگ جهانی دوم مقدمات اعطای استقلال بملت سیلان فراهم گردید و در سال ۱۹۴۸ این آرزوی میهن پرستان سیلان جامه عمل پوشید و دست استعمار ظاهرا از این کشور کوتاه شد (سیلان جزو کشورهای مشترك المنافع قرار گرفت).^{۱۲}

اولین نخست وزیر کشور سیلان سر جان کوتلاولا Sir Joan Kotelawala بود (۱۹۴۸ - ۱۹۵۶) و پس از او باندرانایکی Bandaranaike از طرف حزب اتحاد ملی در سال ۱۹۵۶ به نخست وزیری رسید، در زمان او اقلیت تامیل که تقاضای حکومت خودمختار داشتند و در عین حال میخواستند که زبان آنان زبان رسمی دوم کشور شناخته شود، چون بتقاضاهایشان ترتیب اثری داده نشد، بعضیان و شورش پرداختند و در جریان این کشمکشها باندرانایکی

۱۲- سرمایه داران خارجی تا چند سال پیش ۸۰ درصد منابع چای، چهل درصد منابع کائوچو و بیش از ۸۰ درصد تجارت خارجی سیلان را در دست داشتند (ر. ک. به کتاب مسائل کشورهای آسیائی و آفریقائی - مجید رهنما - چاپ دانشگاه تهران ص ۱۳۸).

بقتل رسید و همسرش سیریمائو و Sirimavo در سال ۱۹۶۰ بجای شوهرش بسمت نخست‌وزیری برگزیده شد و حزب تامیلها را غیر قانونی اعلام نمود. از آن زمان سیلان مانند هند سیاست بیطرفی اتخاذ کرد و با جبهه شرق روابط دوستانه‌ای برقرار ساخت. خانم سیریمائو و باندرانائیکی که دومین دوره نخست‌وزیری خود را میگذرانند چندی قبل اعلام داشت که کشور او بزودی جمهوری خواهد شد. این امر همانطور که قبلاً ذکر کردیم صورت تحقق بخود گرفت و جمهوری سری لانکا در سال جاری (۱۳۵۱-۱۹۷۲) پا بعرصه وجود نهاد.

روابط ایران و سیلان :

تاریخ روابط میان دو کشور را بسه بخش تقسیم کرده آنگاه هر بخش را جداگانه مورد بحث قرار میدهیم .

الف - دوره افسانه‌ای و داستانی

ب - دوره پیش از اسلام

ج - دوره اسلامی

الف - دوره افسانه‌ای : در داستانهای پهلوانی ایران قدیم آمده است که مهراج پادشاه هند (مهراجه) که خراجگزار ایران بود برای سرکوبی یکی از حکمرانان دست نشانده خود که در سیلان حکومت داشت و بهو نامیده میشد از ضحاک ماردوش پادشاه ایران کمک خواست ، اختلاف ایندو از آنجا ناشی شده بود که بهو ضمن ارسال نامه‌ای برای مهراج او را سرزنش کرده بود که چرا بضحاک باج و خراج میپردازد ، مهراج از ملامت بهو برآشفته بود و در این میان گروهی از سپاهیان مهراج جانب بهو را گرفته بالاخره میان آنها جنگ درگرفت ولی مهراج موفقیتی نیافت .

ضحاک که در آن زمان در شهر بیت المقدس بسر میبرد سردار بزرگ خود گرشاسب را مأمور کرده که به هند و از آنجا بسیلان رود و بهو را گوشمالی دهد ، گرشاسب با هزاران کشتی جنگی عازم سیلان شد : ایرانیها ره یکساله را در مدت شش ماه طی کرده و به جنوب هند رسیدند و در آنجا پس از الحاق قوای پادشاه هند بقوای آنها خود را برای جنگ با بهو آماده ساختند ، بهو سپاه عظیمی که دارای شانزده هزار پیل جنگی بود جهت جنگ با ایرانیها تدارک دید ، در جنگ سهمناکی که بین طرفین درگیر شد ایرانیان پیروز گشتند ، بهو شکست خورده و دستگیر گردید بدستور سردار بزرگ ایران او را دریکی از دژهای مستحکم هند زندانی کردند ، پس از آن گرشاسب با تفاق مهراج برای سرکوبی فرزند بهو که عم خود را بقتل آورده بود بجزیره سیلان رفتند ، پسر بهو در مقابل قوای زورمند متحدین کاری از پیش نبرد و متواری شد ، پس از آن گرشاسب سپهبد ایرانی و پادشاه هند از نقاط مختلف سیلان از آنجمله کوه دهو و قدمگاه آدم بازدید میکنند و آنگاه بسوی هند باز میگردند . گرشاسب با تحف و هدایای بسیار از هند عازم ایران میشود .

مطالبی که باختصار ذکر شد از کتاب گرشاسب نامه حکیم ابونصر علی بن احمد اسدی طوسی که در سال ۴۵۸ هجری تصنیف شده نقل گردیده است اکنون بی مناسبت نیست که چند بیتی از استاد اسدی طوسی را در اینجا عیناً ذکر نمایم :

از آن پس که ضحاک شد باز جای نشست و نزد جز بآرام رای
شهی بود در هند مهراج نام بزرگی بهر جای گسترده کام

بمهر نام خویشی بودش در سپاه
 بمهراج هرگاه گفتی که بخت
 تو ای شاه قنوخ و رای برین
 خدیو در تبت و رای هند
 چرا گم کنی گوهر پاک را
 نترسم ز ضحاک من روز جنگ
 میانشان بدین جنگ و پرخاش خاست
 بمهراج بر شد جهان تنگ و تار
 ازین آگهی نزد ضحاک شد
 در جای دیگر دربارهٔ مأموریت گرشاسب برای رفتن به هند از جانب
 ضحاک گوید :

سر هفته گفتا سوی هند زود
 سرندیب بر گرد و کین سازکن
 بهو را ببند و همانجا بدار
 بفرموده ام تا بدریا کنار
 بیاری مهراج برکش چو دود
 ز کین گوش کشور پر آواز کن
 بدرگاه مهراج بر کن بدار
 بیارند کشتی دو باره هزار
 بعد درباره رفتن ایرانیان بسرندیب گوید :

چنان شد همه کار بد ساخته
 بکشتی نشستند پرداخته
 بشش ماهه یکساله ره بر نوشت
 بی آزار و خرم بخشکی گذشت ۱۳

در کتاب تاریخ سیستان در مورد رفتن گرشاسب به هند و سیلان،
 آمده است که «او با اندک مردم زاوولی و ایرانی برفت هم بفرمان
 ضحاک بیاری بهرام (بجای مهراج یا مهاراجه بهرام ذکر کرده است)

۱۳- ر. ک به گرشاسب نامه - اسدی طوسی - باهتمام حبیب یغمائی

ص ۶۳ و ۶۴ و ۶۹ و ۷۱ .

هندی تا برفت و بهو را با دوبار هزار هزار و هزار پیل بگرفت و بکشت و پیرامن دریای محیط برگشت و آن چیزها و عجایبها بدید » (ص ۵ تالیف در حدود ۴۴۵ - ۷۲۵ هجری قمری) در کتاب روضة الطاهرین ذکر شده است که «چون ضحاک بعد از شکست بهورای حاکم قنوج وارد سرانندیب شد ، روزی هوای تماشای کوه دهلو که بغایت رفیع است نموده در دامنه آن کوه گلهای غیر مکرر بسیار بنظرش درآمد پرمیوه و چاهی ژرف در آن کوه بود که هرچه در آن اندازند از سنگ و چوب و خشت و خاشاک تمام را بالا اندازد و معدن یاقوت و جواهر بسیار ملاحظه نمود و قدم مبارک حضرت آدم علیه السلام را زیارت نمود ، در آنجا جزایر بسیار است از مردم استفسار نمود در جواب گفتند که در این سمت آبادی نیست و اینجا جزیره و بیشه بشمار میباشد و حیوانات بصورت انسان که نسناس گویند و خوراک آنها میوه و خوک و فیل است اما کف دستهایشان پهن است و بدنشان تمام پشم دارد و موی سرشان تا کمر میرسد بدنشان در کمال سفیدی و رویشان سیاه است و در آن موضع قوم عاد میباشد که چون غیر جنس خود را ببینند او را گرفته کشته بخورند و فیل مست را گرفته بزور بکشند و در بین خود قسمت کرده بخورند و هر کس از آنها بمیرد سنگ باو بسته در دریا اندازند . »^{۱۴}

ب - دوره پیش از اسلام

در باره روابط ایران و سیلان پیش از عصر شکوفان ساسانی

۱۴ - نقل از نگارستان عجایب و غرائب - بامقدمه محیط طباطبائی ص ۲۲۵ .

اطلاع درستی نداریم ولی همینقدر میدانیم که بعلت موقعیت خاص سیلان و قرار گرفتن بر سر راه آبی میان چین و ایران و روم و حبشه ایرانیها از قدیم با این جزیره و اهمیت بازرگانی آن آشنائی داشتند بعضی از مورخان حتی اشاره بروابط تجاری میان دولت باعظمت هخامنشی و کشور سیلان و ممالک دیگر مینمایند ، گیرشمن در کتاب خود درباره ملاحانی در دوره هخامنشی که از طرف این دولت در آبهای اقیانوس هند و خلیج فارس و بحرالروم (مدیترانه) در رفت و آمد بودند اشاره میکند و میگوید :

« تجارت جهانی بیش از پیش به نقاط دورتر کشانیده میشود و تا نواحی دانون ورن رسیده بود و سکه های مکشوف در گنجینه ها وسعت آنرا نشان میدهد . حتی هندوستان و سراندیب در این عهد ادویه مانند پوستهای نباتات معطر و فلفل صادر میکرد . . . »^{۱۵}

آگاهی ما در مورد روابط ایران و سیلان در دوره ساسانیان هم چندان زیاد نیست قدیمی ترین سندی که ما از مراودات میان دو ملت داریم از کتاب نقشه برداری مسیحی تالیف کوسماس ایندیکو پلست میباشد نامبرده مینویسد « در اینجا باید آنچه را که برای یکی از هموطنان ما اتفاق افتاد شرح دهیم : بازرگانی بنام سوپاتروس بود که با هندوستان تجارت میکرد ، ولی تا آنجا که اطلاع داریم اکنون سی و پنج سال است که فوت کرده . . . زمانی او برای تجارت باین جزیره تا پروبان (سیلان) آمد و چنین اتفاق افتاد که يك كشتی از پارس نیز در همان زمان با کشتی او در بندر لنگر انداخته بود بنابراین مردان آدولیس^{۱۶} که سوپاتروس

۱۵- ر. ک به کتاب ایران از آغاز تا اسلام - تألیف گیرشمن ص ۱۷۷ .

۱۶ - به نقل از کتاب دریا نوردی ایرانیان تألیف اسماعیل رائین

ص ۲۵۴ و ۲۵۵ .

در میان آنان بود بساحل آمدند مردم پارس هم همینطور همراه شخصیت‌های محلی و صاحب منصبان گمرک خانه آنها را پذیرفتند و بحضور شاه بردند کوسماس کتاب خود را که این شرح از آن نقل شده در سال ۵۴۷ میلادی نوشته است و چون سوپاتروس سفر هند را سی و پنج سال پیش از آن تاریخ انجام داده لذا اولین آگاهی که از تجارت ایران و سیلان بدست میاید با سال ۱۱۴ قبل از هجرت (یا ۵۱۲ میلادی) تطبیق میکند و در آن تاریخ قباد در ایران سلطنت میکرد»

در زمان سلطنت خسرو انوشیروان (۵۳۱ تا ۵۷۹) بگفته ثعالبی ایرانیها حدود متصرفات خود را از مشرق تا کشمیر و سیلان بسط دادند^{۱۷} این مطلب را طبری و حمزه اصفهانی نیز ذکر کرده‌اند. طبری نوشته است که «در همان هنگام که ایرانیها بر یمن دست یافتند و مردم آنجا را مطیع خویش ساختند بدستور انوشیروان یکی از سرداران ایرانی بجانب سرندیب رفت و پس از جنگی که با پادشاه سراندیب نمود اوراکشت و آن سرزمین را جزء قلمرو ایران نمود و از آن خطه ثروت و مکننت بسیار برای خسرو انوشیروان آورد»

مورخان اروپائی مانند رنو و سرجیمز تننت هم بهمین مسئله اشاره کرده‌اند، تننت انگلیسی در کتاب خویش موسوم به سیلان مینویسد، «ایرانیان در اوایل قرن ششم تحت لوای خسرو انوشیروان موقعیت ممتازی در شرق بدست آوردند کشتی‌هایشان در بنادر

۱۷- غررالسیرلابی منصور ثعالبی - تنظیم از مجتبی مینوی ص ۶۱۵ .

هندوستان رفت و آمد میکرد و ناوگانشان در لشگر کشیمهائی که علیه سیلان بعمل می آمد به پیروزی نایل شد، این لشگر کشی بدان خاطر انجام پذیرفت تارفتار سوئی را که نسبت به هموطنانشان صورت گرفته بود (هموطنانی که به قصد تجارت در آنجا رحل اقامت افکنده بودند) تلافی کنند»^{۱۸}

از بنادر ایران که در اینزمان باهند و سیلان و چین و زنگبار و غیره در ارتباط تجاری بودند میتوان از بنادر هرمز و ابله نام برد، بندر هرمز در این دوره (ساسانیان) فعالیت بسیار داشت، کشتی های تجارتی ایران دل آبهارا میشکافتند و از هرمز بسوی سیلان رفته و پس از لختی توقف در بنادر آن کشور دیگر بار عزم سفر کرده عازم پالمبانگ (بندری در جنوب شرقی جزیره سوماترا - اندونزی) و چین میشدند، سنگمهای قیمتی سیلان و ابریشم چین و هند بوسیله این کشتیها در بازگشت وارد بنادر ایران میشد، ناخدایان ایرانی در خط سیر خود بچین رقیب بزرگی مانند حبشی ها داشتند، حبشی ها که بعلت همکیشی بارومیان واسطه تجارت دریائی چین باروم بودند گهگاه بادشمن روم یعنی ایران بجنگهای دریائی دست می یازیدند ولی باشکست و ناکامی مواجه میشدند. کریستن سن در کتاب خود به مسئله همکاری حبشیان بارومیان اشاره کرده و میگوید «... محصولات هند و جزیره سرانندیب راکشتی های حبشه برای رومیان می آوردند»^{۱۹}

در سده ششم میلادی مسیحیان نسطوری که مورد حمایت دربار ایران بودند دست با اقدام جسورانه ای زدند و آن اعزام هیات های

۱۸ - دریانوردی ایرانیان ص ۲۵۵ .

۱۹ - ر . ت . به کتاب ایران در زمان ساسانیان ص ۱۴۹ .

مذهبی باقصری نقاط آسیا بود، مسیحیان ایرانی در سواحل جنوبی هند در ناحیه مالابار ۲۰ و همچنین جزیره سیلان رحل اقامت افکنده اقدام بایجاد کلیساها و نمازخانه‌های متعددی نمودند، این مطلب را مؤلف کتاب سرزمین هند نیز نقل کرده است:

«ولی معلوم است که تا قرن ششم میلادی کلیساهای متعدد در مالابار و سیلان و نواحی اطراف مدرس و کوچین و کالیانا وجود داشته است که تابع کلیسای ایران بوده و کشیشان ایرانی در آنجا به هدایت عامه اشتغال می‌ورزیدند و اسقف بزرگ ایشان نیز از ایران می‌آمده است، کلیسای نسطوری در طول سلطنت ساسانیان در ایران رواجی عظیم داشته و ایشان را مبلغین و راهبانی با ایمان بوده است که دیانت مسیح را از یکطرف تا جنوب هندوستان و از طرف دیگر از طریق آسیای مرکزی بچین برده‌اند ۲۱ ولی بهترین مطلب درباره ایرانیان مسیحی مقیم سیلان از کوسماس پلست مورخ میباشد که اطلاعات ارزنده‌ای در این مورد و بازرگانی ایرانیان داده است: «این جزیره (سیلان) یک کلیسای مخصوص مسیحیان ایرانی که در اینجا رحل اقامت افکنده‌اند نیز دارد و یک نگهبان کلیسا که از ایران بریاست آن منصوب شده و یک شماس کلیسا برای دستیاری او، باشعائر کلیسائی کامل . . باین جزیره که دارای موقعیت

۲۰- کرانه مالابار از قدیم برای ادویه معروف بوده و مقصد کشتیهای تجارتی سابق در دریا بوده است این ناحیه باریک ساحلی دریا در باختر هند در حد اکثر باران برسات جنوب باختری واقع است و بالنتیجه در تابستان باران در آنجا به شدت میبارد و معمولا زمین پرحاصل است . (جغرافیای اقتصادی جهان - مؤلفان لستر کلیم و دیگران - ترجمه فتح‌اله حکیمی ص ۴۸۰ .

۲۱- ر . ک به کتاب سرزمین هند - علی اصغر حکمت ص ۲۳۳ .

استثنائی است آمده است، کشتیمهائی از همه قسمت‌های هند و از ایران و اتیوپی باین جزیره رفت و آمد دارند و همینطور هم اهالی جزیره کشتیمه‌های بسیاری به سایر نقاط گسیل میدارند»^{۲۲}

پروکوپیوس مورخ رومی (معاصر بانوشیروان) که کتاب جنگ‌های ایران و روم را برشته تحریر درآورده درباره دریانوردی ایرانیان و روابط تجاری با سیلان مطالبی جسته گریخته در کتاب خود آورده است «از زمانیکه بازرگانان ایرانی در جستجوی ابریشم روی دریاها بحرکت درآمدند با ایجاد يك خط سیر دریائی از هرمز به سیلان توانستند تجارت ابریشم هندوستان را با انحصار خود در آورند» میدانیم که مانی در زمان سلطنت شاپور اول پس از اینکه مورد بی‌مهری قرار گرفت ایران را ترک گفت و به هند و ترکستان و بقولی به چین رفت، آیین او در سراسر این نواحی نشر یافت و گویا به سیلان هم نفوذ کرد، در مورد انتشار آیین مانی در سیلان، شاهی داریم و آنهم کتاب شگفتیمه‌های جهان باستان است که اصل کتاب بنام سلسله التوارینخ مشهور است و در سده سوم هجری (۲۳۷ هجری) تألیف یافته در این کتاب نوشته شده است که در جزیره سراندیب از پیروان مانی نیز دیده میشوند و پادشاه با آزادی کلیه مذاهب موافقت دارد البته از وجود عده کثیری یهودی نیز در این جزیره صحبت شده است.^{۲۳}

ج - دوره اسلامی

در کتابی بزبان فرانسه خواندم که در زمان‌های بسیار دور ،

۲۲- دریانوردی ایرانیان ج اول ص ۲۵۶ .

۲۳- شگفتیمه‌های جهان باستان (سلسله التوارینخ) تألیف سلیمان و ابوزید

سیرافی ترجمه محمد لوی عباسی ص ۱۶۴ .

دریانوردان عرب (مقصود مسلمان) برای دیگران تعریف میکردند که هنگام دریانوردی در دریای هند وقتی نسیم ملایم بوی عطر و رایحه دلپذیری بمشام آنها میرسانید بیدرنگ متوجه میشدند که بجزیره سرندیب نزدیک شده‌اند.^{۲۴}

مورخان اسلامی هم هر يك بنحوی از این جزیره فرح-انگیز توصیف کرده‌اند و ما در این بخش مجملاً بذکر چند مورد آن میپردازیم و آنگاه روابط میان دولت را در دوره اسلامی بررسی خواهیم کرد.

مسعودی گوید: «خدا آدم را به سراندیب و حوا را بر جده و ابلیس را به بیسان (میسان) و مار را به اصفهان فرود آورد و آدم به هند در جزیره سراندیب برکوه راهون فرود آمد و برگگی که از برگهای بهشت بخود چسبانیده بود بر او بود که بخشکید و باد آنرا ببرد و در دریا پپراکند گویند - و خدا داناتر است - که همه بوی خوش که بدیار هند است از آن برگ است و جز این نیز گفته‌اند^{۲۵}».

در جای دیگر گوید: بدیار سرندیب که از جزایر دریا است دیده‌ام که وقتی پادشاهی بمیرد او را بر عرابه کوتاهی نهند که نزدیک زمین باشد و چرخهای کوچک دارد که خاص همین کار ساخته‌اند در آن حال موهایش بزمین کشیده شود و زنی جاروب بدست خاک بر سر او ریزد و بانگ زند «ای مردم این پادشاه سابققتان است که بر شما پادشاهی داشت و حکمش روان بود و اکنون باین حال افتاده است که می بینید از دنیارفته و فرشته مرگ جاننش را گرفته

24- Géographie (Cours demangeon. Par A. Perpillon. P. 188).

۲۵- مروج الذهب - ترجمه ابوالقاسم پاینده - ص ۲۵.

شاه شاهان وزنده جاوید کسی است که هرگز نمیرد، از بعد پادشاه خود دل بدنیا میندید . «^{۲۶}

بلعمی گوید: «پس آدم همچنان بر آن کوه نشسته بودی و تسبیح فریشتگان آسمان نخستین شنیدی، و همی گریستی از درد گناه خویش، و چهل روز چیزی نخورد و گرسنه همی بود، خدای عزوجل نخواست که او بمیرد از آن درخت که او ببهشت اندر، خدای را بسبب آن عاصی شد يك صره گندم بدست جبرئیل علیه السلام باو فرستاد^{۲۷}

مؤلف سلسلة التوارینخ گوید: «در سرانندیب صید مروارید بسیار معمول و متداول است، در اینجا دو پادشاه سلطنت میکنند و سرزمین آن بسیار وسیع و بزرگ است عود (صبرزرد) و طلا و احجار کریمه گرانبهدر خشگی فراوانست اما از دریا مقدار معتنا بهی مروارید و مخصوصا یکنوع موجود عجیب و غریب و بی نظیری بدست می آید که آنرا شانك مینامند و این در حقیقت مرجانی است بمثابه شیپور برای موسیقی بکار میرود، مردمان آنرا بسیار گرامی می شمارند و فی الحقیقه چیز نادر و نایابی است»^{۲۸}

در قصص الانبیا آمده است که آدم از حق سبحانه و تعالی درخواست کرد که تا دستوری دهدش تا بسرندیب رود که آن جای بانعمت است و مکه جای خشك ، دستوریش داد تا برود بسرندیب^{۲۹}

۲۶- همان کتاب ص ۷۷ .

۲۷- تاریخ بلعمی - تکمله و ترجمه تاریخ طبری ص ۸۵ و ۸۶ .

۲۸- سلسلة التوارینخ - شگفتیهای جهان باستان - سلیمان و ابوزید

سیرافی ، ص ۲۴ و ۲۵ .

۲۹- قصص الانبیا تألیف ابواسحق ابراهیم بن منصور بن خلف النیسابوری

(سده پنجم) باهتمام حبیب یغمائی .

ابن خلدون تونسلی گوید: «... .. واما جزایر این دریا بسیار است، چون سرندیب که از بزرگترین آنها بشمار میرود و بشکل دایره است و در آن کوه معروفی است که گویند روی زمین از آن کوه بلندتر نیست و این جزیره رو بروی سقاله میشود...»^{۳۰}

همین مولف در جای دیگر گوید «... .. واما از مساجد دیگری بجز مساجد سه گانه یاد کرده در روی زمین اطلاعی نداریم جز اینکه میگویند مسجد آدم (ع) در سرندیب واقع است ولی درباره آن اخبار قابل اعتمادی بدست نیامده است که بتوان آنرا ثابت کرد.^{۳۱}

مؤلف کتاب هفت اقلیم گوید: «سراندیپ جزیره ایست از بحر هند که اطراف آنرا هشتاد فرسنگ گرفته اند و چند معدن از زر و سیم و یاقوت و الماس دارد و از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم نقلست که بهترین بقاع مکه است و خوشترین مساجد مسجد اقصی است و نیکوترین جزیره سراندیپ و در آنجا کوهی است موسوم به هیون^{۳۲} که نزول حضرت آدم علیه السلام از بهشت بدان کوه بود و اثر قدم آنحضرت در آن کوه ظاهر است، و بی اثر باد و باران همیشه روشنئی مثل برق از آنکوه ظاهر است و نیز گویند شبها چندان باران بارد که اثر قدم آنحضرت شسته شود و باز صباح ظاهر گردد، صاحب عجایب البلدان آورده که در جوار سرندیپ درختی است که هر شب وقت سپیده دم ورقی از آن فرو افتد که در یک صفحه

۳۰- مقدمه ابن خلدون ج اول ص ۱۰۷ .

۳۱- همان کتاب ج ۲ ص ۷۲۲ .

۳۲- همانطوریکه خوانندگان محترم مسبوقند این کوه باسامی مختلف در

کتاب مورخان اسلامی ذکر شده است .

آن کلمه لا اله الا الله محمد الرسول الله و بر صفحه دیگر آیتی از قرآن
نقش باشد و ملك آن ملك آنرا ضبط کرده در هر دردی و علتی که
بکار برد صحت قرین آن گردد.»^{۳۳}

و بالاخره مؤلف فرهنگ آنندراج گوید بفتح اول نام جزیره ی یاقوت
خیز، و آن بطرف جنوب هنداست، هندیان سنگلیدی و دوره آن جزیره
را نود فرسخ گفته اند و با حسن الاشکال یعنی شکل مستدیر اتفاق
افتاده و در نهایت آبادی است، غالب درختان آنجا قاقله و قرنفل و
جوز و کافور و فلفل و عنبر اشهب و مشک اذفر و یاقوت رمانی و معدن
الماس در آن جزیره بسیار است و در آنجا ازهر طائفه مردم است و
آنجا باغیست که آنرا گلستان ارم گویند ..^{۳۴}

در دوره بعد از اسلام نیز مناسبات دو ملت ایران و سیلان ادامه
می یابد و مانند گذشته کشتیهای تجارتی با مال التجارهای ذیقیمت
آسیای جنوبی و خاور دور در بندرگاههای خلیج فارس لنگر میاندازد،
بنادر هرمز و سیراف (بندر طاهری کنونی) و بصره در این دوران
فعالیت درخشانی دارند و در راه توسعه داد و ستد و بازرگانی نقش
مهمی را ایفا میکنند، «ناخدایان سیرافی و هرموزی تا قرن دهم
هجری بر آبهای دریای هند حکومت میکردند، شاهراه بازرگانی
دریای هندوچین و زنگبار در دست دریانوردانی بود که از حکومتهای
محلی هرمز و قیس تابع پادشاهان فارس و کرمان تبعیت میکردند .
کوچ نشینان ایرانی سواحل زنگبار و جزایر کومور در شمال

۳۳- هفت اقلیم - امین احمد رازی - ج اول - چاپ کلکته ص ۲۹ و ۳۰ .

۳۴- آنندراج ج ۳- تألیف محمد پادشاه متخلص به شاد ص ۲۵۳۸ -

۲۳۷۵- ۲۳۷۶ .

ماداگاسکر یادگار يك مهاجرت دستجمعی بشمار می‌رود که در قرن چهارم هجری از ایران بسوی سواحل افریقا آغاز شده است ، دهها خانواده‌ی امرای شیرازی در کیلوا و پمبا و مقدیشو و ممباسه و انجوان و دیگر جزایر کومور نشانه بارز نفوذی بوده‌اند که دریانوردان ایرانی در سواحل اقیانوس هند پیدا کرده‌اند ، این قدرت از سده دهم هجری تا سده سیزدهم پیوسته در برابر تجاوز بحری استعمار اروپائی مقاومت می‌ورزید تا آنکه در نتیجه عقب افتادگی فکری و علمی مغلوب و تسلیم گردید و خود شاهد صادق لیاقت ذاتی و برهان قاطع استعداد فنی است که ایرانیان کناره نشین دریای فارس در امر دریانوردی داشته‌اند . . .^{۳۵}

در بنادر هرمز و سیراف دریانوردان متهور ایرانی باکشتی های عظیم خود گهگاه همچون اسلاف خویش با سفر سرندیب و چین می‌بستند و دل بدریا می‌سپردند و بدون بیم و هراس از خطرات احتمالی این مسیر طولانی را درمی‌نوردیدند و در بنادر چین پهلو می‌رفتند ، در آن زمان که هنوز میهن ما خود را از قید و بند تازیان نرهانده بود و حجاج بن یوسف ثقفی که تاریخ او را بعنوان فردی سفاک و بیرحم و خونریز می‌شناسد از جانب امویان حکمران ایران و عراق بود نامبرده بگفته مؤلف کتاب فتوح البلدان (بلاذری) با پادشاه سیلان روابط دوستانه داشت ، پادشاه سیلان یا سرندیب هدایای بسیار از جمله دختران مسلمانان اتباع خود را برای حجاج ارسال داشت این مسئله روشنگر آنست که در سده هشتم میلادی آیین

۳۵- ر . ک به مقاله سیادت تاریخی ایران در دریاها نوشته محیط طباطبائی-

مجله رادیو ایران شماره ۳۰ ص ۲۹ .

اسلام در میان توده ملت سیلان راه یافته و پیروان فراوانی بدست آورده است ، البته باید متذکر شد که بازرگانان مسلمان که غالب آنها ایرانی بودند بعلت آمد و شد بجزیره سرندیب خود عامل بزرگ انتشار دین اسلام در جزیره مزبور بودند. خوشبختانه شواهدی که در دست است صحت این مدعی را ثابت می نماید در سفرنامه واجرا بدهی هندی که در آغاز سده هشتم مسیحی تالیف یافته (در حدود سال ۵۹۹ هـ - ۷۱۷ م) نوشته شده است که «واجرا بدهی ، به جزیره سیلان وارد شد ، سی و پنج کشتی ایرانی در بنادر جزیره لنگر انداخته بود که برای داد و ستد و خرید سنگهای گرانبها باین نواحی آمده بودند بمحض اینکه بازرگانان ایرانی (واجرا بدهی) را دیدند او را باروی خوش و صمیمیت پذیرا شدند . پس از یکماه اقامت در سیلان ، واجرا بدهی اجازه پادشاه را برای عزیمت بشرق کسب کرد و همراه بازرگانان مؤمن و صدیق ایرانی بدریانوردی پرداخت . پس از یکماه که در دریا بسر میبردند به فوچه یا (پالمبانگ - بندری از بنادر جزیره سوماترا) رسیدند ، پایان سفر غم انگیز و مصیبت بار بود ، چرا که تمام کشتیهای بازرگانی ایرانی را توفان درهم شکست و پراکنده و متفرق ساخت ، تنها يك کشتی که نسبتاً سلامت به بندر وارد شد همان کشتی بود که واجرا بدهی در آن بدریانوردی پرداخته بود»^{۳۶}

در اینجا لازمست شمه ای درباره دریانوردان غیور سیرافی

۳۶- ر. ک به سفرنامه واجرا بدهی ج ۲ ص ۶۳۷ - به نقل از کتاب

دریانوردی ایرانیان ص ۲۹۸ .

ذکر گردد و ارتباط تجاری و بازرگانی آنها را با مردم جزیره سرنندیب که سالها بطول انجامیده است یادآور شود .

دریانوردان سیرافی بعلت کثرت مسافرت بجنوب هند و سیلان و سایر نواحی دوردست آسیا اطلاعات جالبی از آن نقاط داشتند که برخی از آنها صورت افسانه دارد : «محمد بن بابشاد^{۳۷} برای ابوالحسن یکی از دریانوردان ایرانی تعریف کرده است که در سواحل خلیج سرنندیب مارهای خطرناکی وجود دارد که فقط افسونگران و یا مرگ میتواند مارگزیده را از سم آنان برهاند، هرگاه افعی یا ماری انسانی را بگزد بلافاصله افسونگر را خبر میکنند تا او را شفا دهد اگر کرامات جادوگر سبب نجاتش نشد ، او را روی يك تخت چوبی میگذارند و بجریان آب رودخانه ای که از کنار شهرها میگذرد می سپارند و چنانچه هیچیک از آنان نتوانستند معالجه اش کنند و مار گزیده به آخرین شهر رودخانه رسید، او را بدریا و یا نقطه ای عمیق از رودخانه می اندازند تا غرق شده از درونج نجات یابد اما چنانچه در این مدت بهبودی یافت پای پیاده بشمهری که در آن میزیست باز میگردد .

محمد بن بابشاد برای ناخدای بزرگ شهر یار رامهرمسزی حکایت کرده است که نهرهای خلیج سرانندیب در مدت کوتاهی خالی و پر می شود بطوریکه هنگام ته نشین شدن آب رودخانه و ریختن آب بخلیج شنهای کف رود نمایان میشود، ناخدا محمد بن بابشاد گفته است «روزی در کف رودخانه زنی را دیدم که چهارزانو روی ماسه

۳۷- یکی از خانواده های معروف سیرافی که اکثر افراد آن دریانورد و ناخدا بودند خاندان بابشاد بود خاندان مذکور در سده های اولیه اسلامی میزیسته اند .

های کف رودخانه نشسته و لباسهای خود را در دست دارد از او پرسیدم بچه سبب چنین جائی نشسته‌ای؟ جواب داد من پیرزنی هستم که مدت زیادی در دنیا زیسته و سهم خویش را از این دنیا گرفته‌ام، حال می‌خواهم بنزد خدای خود بروم تا نجات خویش را از او بخواهم. گفتم چرا اینجا نشسته‌ای؟ گفت انتظار دارم آب بیاید و مرا ببرد پیرزن آنقدر در آن مکان نشست تا هنگام مد رودخانه فرا رسید و طغیان آب او را در ربود و غرق شد. « ۳۸

شهریار رامهرمزی مؤلف کتاب عجایب هند آورده است که در سرزمین اغباب (اغباب جمع غب بمعنای خلیج است و این محل در مجاورت سواحل سیلان و سرندیب واقع شده است) سرانندیب قرار دارد او در اینجا بازارهایی بر خورد کرده که طول هر بازار نیم میل بوده است، انواع پارچه‌های نفیس و پر بها را که به غیبیه شهرت داشته دیده که مردمی آنها را خرید و فروش میکرده‌اند در همین شهر ششصد بت وجود داشته که مورد پرستش عامه بوده است.

میان بنادر اسلامی و جزیره سرانندیب رفت و آمد بسیار بود چه برای تجارت و چه برای زیارت، کاروان‌های زوار سوار بر کشتی‌های بادبانی آبهای گرم دریای جنوب را پشت سر نهاده و بسوی مقصد پیش میرفتند البته آنهایی که از دریا و دریا نوردی بیمناک بودند طریق خشکی را اختیار کرده و پس از عبور از سرزمین هند به تنگه ایکه میان آن کشور و جزیره سیلان وجود دارد میرسیدند و در آنجا ناگزیر سوار بر کشتی شده فاصله کوتاه میان دو کشور را می‌پیمودند، کشتی نشستگان گمراه گرفتار باد مخالف شده و از مقصد بدور می‌افتادند و باکمال شگفتی و حیرت خود را در دیار

۲۸- ایضاً دریانوردی ایرانیان ص ۲۸۶.

دیگری میدیدند ، در تاریخ فرشته مذکور است که « وقتی تاریخ هجری از سال دویست متجاوزگشت جمعی از اهل اسلام چه عرب و چه عجم در لباس فقر و درویشی از بنادر عرب بر کشتی سوار شده بقصد زیارت قدمگاه حضرت بابا آدم علیه السلام بجانب سرانندیب که آنرا لنکا نیز گویند متوجه شدند و بحسب اتفاق کشتی ایشان باد مخالف خورده به ملیبار (مالابار - سواحل جنوب غربی هند) افتاده در شهر کدنگلو فرود آمدند. »^{۳۹}

سرزمین بانزहत سیلان گاهی ملجاء و پناهگاه کسانی قرار میگرفت که در مقابل دشمنان خویش تاب مقاومت نیاورده و فرار را برقرار ترجیح میدادند. در تاریخ شواهد بسیار داریم که این جزیره بارها ستمدیدگان و یاشکست خوردگان را با آغوش باز پذیرا شده است از جمله در یکی از جنگها یا با اصطلاح غزوات سلطان محمود که از او در تاریخ هندبیدی یاد میشود، پادشاه مولتان بنام ابوالفتوح نتوانست در مقابل سلطان پایداری و استقامت نماید و بنا بنوشته تاریخ یمینی ناچار دفاین و خزاین خویش جمله درهم بست و بر پشت اقیال و اجمال سرانندیب برد و مولتان باز گذاشت^{۴۰}

در صفحات پیش گفتیم که ایرانیان در اواخر دوره ساسانی آئین مسیح را در هند جنوبی و سیلان نشر دادند ، بعد از ظهور اسلام بار دیگر همان ماموریت تجدید شد با این تفاوت که این بار

۳۹- ر . ك به تاریخ فرشته تألیف ملا محمد قاشم هندوشاه - مقاله

یازدهم ص ۳۶۸ .

۴۰- ر . ك به ترجمه تاریخ یمینی ص ۲۹۱ .

مانند برادران عرب خویش بترویج آیین محمدی همت گماشتند و در این راه از پای ننشستند، اینان در خطه سیلان بایجاد مساجد و عبادتگاه‌های متعددی دست یازیدند که سالیان دراز پا برجا بود، ایرانیان تنها بانتشار دین خود اکتفا نکرده بلکه زبان و فرهنگ شکوفان خویش را در آن جزیره اشاعه دادند بطوریکه هم‌اکنون در زبان محلی سیلانی تعداد زیادی لغت فارسی وجود دارد، اگر استعمارگران اروپائی بر این کشور استیلا نمی‌یافتند و در محو آثار فرهنگ و هنر ملی آن خطه نمی‌کوشیدند بعید نبود که پیوند و وابستگی‌های میان دولت ایران و سری لانکا (سیلان) گسترش و عمق بیشتری داشت. یکی از دانشوران که با این بنده لطف و عنایت دارد میگفت که در کتابی بزبان فرنگی خوانده است که در گذشته بعضی از ایرانیها در جنوب هند و سیلان پیروش و نگهداری اسب که از ایران و یا مناطق معتدله بانجا برده بودند اشتغال داشتند و این کاری بود بغایت سخت و دشوار زیرا در هوای گرم و استوائی آن منطقه بومیان از عهده تربیت حیوان مزبور بر نمی‌آمدند و اسبها باندك غفلتی تلف میشدند و بجای اسب بیشتر از فیلان اهلی بمنظور سواری و بارکشی استفاده میکردند

ابن بطوطه جهانگرد مشهور مراکشی که در سده هشتم هجری مطابق با سده چهاردهم میلادی از سیلان بازدید کرده سفرنامه جالبی از خود بیادگار گذاشته است که از نظر تاریخ ایران ارزش بسیار دارد. سفرنامه ابن بطوطه شاهد موثق معتبری است که نفوذ عناصر ایرانی را در سرتاسر عالم اسلام آنروز بلکه در خارج مرزهای اسلامی نیز تا آنجا که پای مسلمانان رفته نشان میدهد .

خواننده که بدنبال ابن بطوطه در این بلاد پهناور روان است همه چا نام ایران و ایرانی را می شنود و آثار نفوذ فکر و ادب ایرانی را می بیند ، مشایخ عرفان که بر قلوب مردم فرمان میراندند از مصر تا هندوستان اکثراً ایرانی بودند ، بدنبال نام علما و فقها و خطبای بزرگ عصر نسبت طبری یا اصفهانی یا تبریزی و یا شیرازی شنیده میشود ، زبان فارسی در هندوستان زبان رسمی درباری تلقی میگردد .^{۴۱}

اکنون برای آگاهی بیشتر خوانندگان، قسمت‌هایی از سفرنامه ابن بطوطه را که از ایران و ایرانی نام برده است عیناً نقل مینمائیم: «ابن بطوطه گوید، سلطان گفت^{۴۲} هر چه میخواهی از من بطلب گفتم از هنگامیکه باین جزیره رسیده‌ام جز زیارت قدمگاه حضرت آدم مرادی ندارم، در آنجا آدم را بابا و حوا را ماما مینامند، گفت این آسان است راهنمایی میکنم که ترا برسانند... سلطان تخت روانی بمن بخشید که غلامان وی آنرا بدوش خود حمل میکردند، چهار تن از جوکیان نیز که همه ساله بزیارت قدمگاه میروند باسه تن از برهمنی‌ها و پنج تن دیگر از همراهان آنان و پانزده تن مامور حمل آذوقه باما بودند، آب در این راه فراوان است، همان روز از رودخانه‌ای بوسیله پلی که با چوبهای خیزران ساخته شده بود عبور کردیم و از آنجا حرکت کرده بمنار مندلی رسیدیم که شهر است زیبا و در آخر قلمرو سلطان واقع شده مردم آن پذیرائی خوبی از

۴۱- نقل از مقدمه سفرنامه ابن بطوطه به قلم محمد علی موحد ص ۲۷ .

۴۲- ابن بطوطه نام این سلطان را که بر قسمتی از جزیره سیلان فرمان میرانده است ایری شکروتی ذکر کرده .

ما کردند و ضیافت دادند، ضیافت آنان عبارت بود از گاو میشمهای جوانی که معمولا از جنگلها صید کرده زنده زنده بشهر می آوردند و سایر اجزای غذا برنج و روغن و ماهی و جوجه و شیر بود

در این شهر (منار مندلی) فقط يك تن مسلمان وجود داشت که از اهالی خراسان بود و او نیز بعلت بیماری در اینجا جا مانده بود و باتفاق ما حرکت کرد و از آنجا بپندر سلاوات که شهر کوچکی است رفتیم ، بعد از سلاوات جاده بسیار سخت و تنگ است اما آب فراوان دارد و در این راه فیل زیاد است اما بزوار آزار نمیرسانند و این از برکت شیخ ابو عبدالله خفیف رحمه الله است که اول بار راه قدمگاه را کشف کرد، سابقا کفار این نواحی مسلمانان این نواحی را مانع میشدند و اذیت میکردند و با آنان در یکجا غذای نمی خوردند و معامله نمیکردند، اما پس از ماجرای شیخ ابو عبدالله که فیل همراهان او را کشته و خود او را بسلامت نجات داد عقیده کفار درباره مسلمانان تغییر یافت و از آن تاریخ آنان را در خانه خود می پذیرند و در یکجا غذا میخورند، حتی مال و ناموس خود را به آنان اطمینان میکنند و هم اکنون در میان هندویان شیخ را احترام می فریادند است و از او بعنوان شیخ کبیر یاد می شود ، در بیرون این شهر مسجد شیخ عثمان شیرازی معروف بچاوشی واقع شده سلطان این شهر و مردم آن این مسجد را زیارت میکنند و محترم میدارند، شیخ مزبور راهنمای قدمگاه بود و بعد از آنکه يك پا و يك دست او را بریدند فرزندان و غلامان او سمت او را بعهده دارند، علت بریدن دست و پای وی آن بود که او سرگاو را بریده بود و بر طبق عقیده کفار هندو هر کس گاوی را بکشد مانند او باید سرش را ببرند یا ویرا در پوست همان گاو پیچیده در آتش بیفکنند ولی چون شیخ عثمانی مردی مورد احترام بود دست و پای او را بریدند و در عوض

خواننده که بدنبال ابن بطوطه در این بلاد پهناور روان است همه جا نام ایران و ایرانی را می شنود و آثار نفوذ فکر و ادب ایرانی را می بیند ، مشایخ عرفان که بر قلوب مردم فرمان میراندند از مصر تا هندوستان اکثراً ایرانی بودند ، بدنبال نام علما و فقها و خطبای بزرگ عصر نسبت طبری یا اصفهانی یا تبریزی و یا شیرازی شنیده میشود ، زبان فارسی در هندوستان زبان رسمی درباری تلقی میگردد .^{۴۱}

اکنون برای آگاهی بیشتر خوانندگان، قسمتهائی از سفرنامه ابن بطوطه را که از ایران و ایرانی نام برده است عیناً نقل مینمائیم: «ابن بطوطه گوید، سلطان گفت^{۴۲} هرچه میخواهی از من بطلب گفتم از هنگامیکه باین جزیره رسیده ام جز زیارت قدمگاه حضرت آدم مرادی ندارم، در آنجا آدم را بابا و حوا را ماما مینامند، گفت این آسان است راهنمائی میکنم که ترا برسانند... سلطان تخت روانی بمن بخشید که غلامان وی آنرا بدوش خود حمل میکردند، چهار تن از جوکیان نیز که همه ساله بزیارت قدمگاه میروند باسه تن از برهمنائیها و پنج تن دیگر از همراهان آنان و پانزده تن مامور حمل آذوقه باما بودند، آب در این راه فراوان است، همان روز از رودخانه ای بوسیله پلی که با چوبهای خیزران ساخته شده بود عبور کردیم و از آنجا حرکت کرده بمنار مندلی رسیدیم که شهریست زیبا و در آخر قلمرو سلطان واقع شده مردم آن پذیرائی خوبی از

۴۱- نقل از مقدمه سفرنامه ابن بطوطه به قلم محمد علی مرحد ص ۲۷ .

۴۲- ابن بطوطه نام این سلطان را که بر قسمتی از جزیره سیلان فرمان میرانده است ایری شکروتی ذکر کرده .

ما کردند و ضیافت دادند، ضیافت آنان عبارت بود از گاو میش‌های جوانی که معمولا از جنگلها صید کرده زنده زنده بشهر می آوردند و سایر اجزای غذا برنج و روغن و ماهی و جوجه و شیر بود

در این شهر (منار مندلی) فقط يك تن مسلمان وجود داشت که از اهالی خراسان بود و او نیز بعلت بیماری در اینجا جا مانده بود و باتفاق ما حرکت کرد و از آنجا بپندر سلاوات که شهر کوچکی است رفتیم، بعد از سلاوات جاده بسیار سخت و تنگ است اما آب فراوان دارد و در این راه فیل زیاد است اما بزوار آزار نمیرسانند و این از برکت شیخ ابو عبدالله خفیف رحمه الله است که اول بار راه قدمگاه را کشف کرد، سابقا کفار این نواحی مسلمانان این نواحی را مانع میشدند و اذیت میکردند و با آنان در یکجا غذای نمی خوردند و معامله نمیکردند، اما پس از ماجرای شیخ ابو عبدالله که فیل همراهان او را کشته و خود او را بسلامت نجات داد عقیده کفار درباره مسلمانان تغییر یافت و از آن تاریخ آنان را در خانه خود می پذیرند و در یکجا غذا میخورند، حتی مال و ناموس خود را به آنان اطمینان میکنند و هم اکنون در میان هندویان شیخ را احترام می فرمایند است و از او بعنوان شیخ کبیر یاد می شود، در بیرون این شهر مسجد شیخ عثمان شیرازی معروف بچاوشی واقع شده سلطان این شهر و مردم آن این مسجد را زیارت میکنند و محترم میدارند، شیخ مزبور راهنمای قدمگاه بود و بعد از آنکه يك پا و يك دست او را بریدند فرزندان و غلامان او سمت او را بعهده دارند، علت بریدن دست و پای وی آن بود که او سرگاوای را بریده بود و بر طبق عقیده کفار هندو هر کس گاوی را بکشد مانند او باید سرش را ببرند یا ویرا در پوست همان گاو پیچیده در آتش بیفکنند ولی چون شیخ عثمانی مردی مورد احترام بود دست و پای او را بریدند و در عوض

درآمد دیوانی یکی از بازارهای شهر را باو واگذار کردند؟.....
 در جای دیگر گوید : از کنکاری مسافرت کرده بمغازه ای رسیدیم
 که بنام استاد محمودلری معروف است، این مرد یکی از صلحا بوده
 مغازه را در دامنه کوهی که کنار خور کوچکی واقع است حفر
 کرده از آنجا هم حرکت کرده نخست بهفت مغازه و سپس
 بعقبه اسکندر و پس از آن به مغازه اصفهانی و سپس بچشمه آبی و
 قلعه خرابه ای رسیدیم در پای قلعه مزبور خوری هست که بنام
 غوطه گاه عارفان مشهور میباشد (غوطه گاه عارفان بهمین عنوان
 فارسی در متن کتاب ذکر شده است)^{۴۳}

وبالاخره ابن بطوطه این جهانگرد عالم و درعین حال عیاش و
 خوشگذران در سفرنامه خود از زرنگی شیخی اصفهانی در هند و
 مردی خوب چهره بنام نجم الدین گیلانی و پادشاهی ایرانی بنام
 سلطان غیاث الدین دامغانی سلطان بلاد معبر (واقع در هند جنوبی) و
 سلطان ایری شکروتی کافر که بر بخشی از سرانندیب حکومت داشته
 و زبان فارسی را می فهمیده و کنیزکی که دل باو بسته و بفارسی
 شیرینی سخن میگفته است مطالب جالبی ذکر کرده است

همانطوریکه در تاریخ مختصر سیلان دیدیم پرتغالیها در
 اوایل سده شانزدهم میلادی (۹ هجری) بر این خطه دست یافته و
 کلیه منابع ثروتی آنرا قبضه کردند از آن ببعد روابط تجاری مابا
 این جزیره رو بنقصان نهاد و سرانجام بکلی قطع گردید، پس از
 گذشت چندین قرن بسبب بیداری ملل ستمدیده جهان استعماراز
 سیلان نیز رخت بر بست و این کشور آزادی و استقلال خویش را باز
 یافت، دولت ایران همواره مایل بایجاد روابط دوستانه با کلیه
 کشورهای جهان بر اساس احترام متقابل بوده و هست از اینرو بایجاد

۴۳- ر . ک به سفرنامه ابن بطوطه - ترجمه محمد علی موحد از صفحه

۶۲۳ تا ۶۲۷ .



روابط سیاسی باکشور سیلان اقدام نمود. در بهمن ماه سال ۱۳۴۰ خورشیدی روابط سیاسی بین ایران و دولت سیلان برقرار شد و سفرای ایران در پاکستان در کلمبو اکر دیته میباشند^{۴۴}

در پایان این مقاله بذکر اسامی مؤسساتی که در کشور سری-لانکا بترویج و نشر زبان و فرهنگ ایرانی همت گماشته اند میپردازیم :

۱- دانشگاه سیلان - دانشکده مطالعات شرقی - تدریس کلیات مربوط بزبانشناسی قدیم ایرانی - زبان اوستائی .

۲- در کتابخانه موزه ملی سیلان تعداد کمی کتب خطی فارسی موجود است .

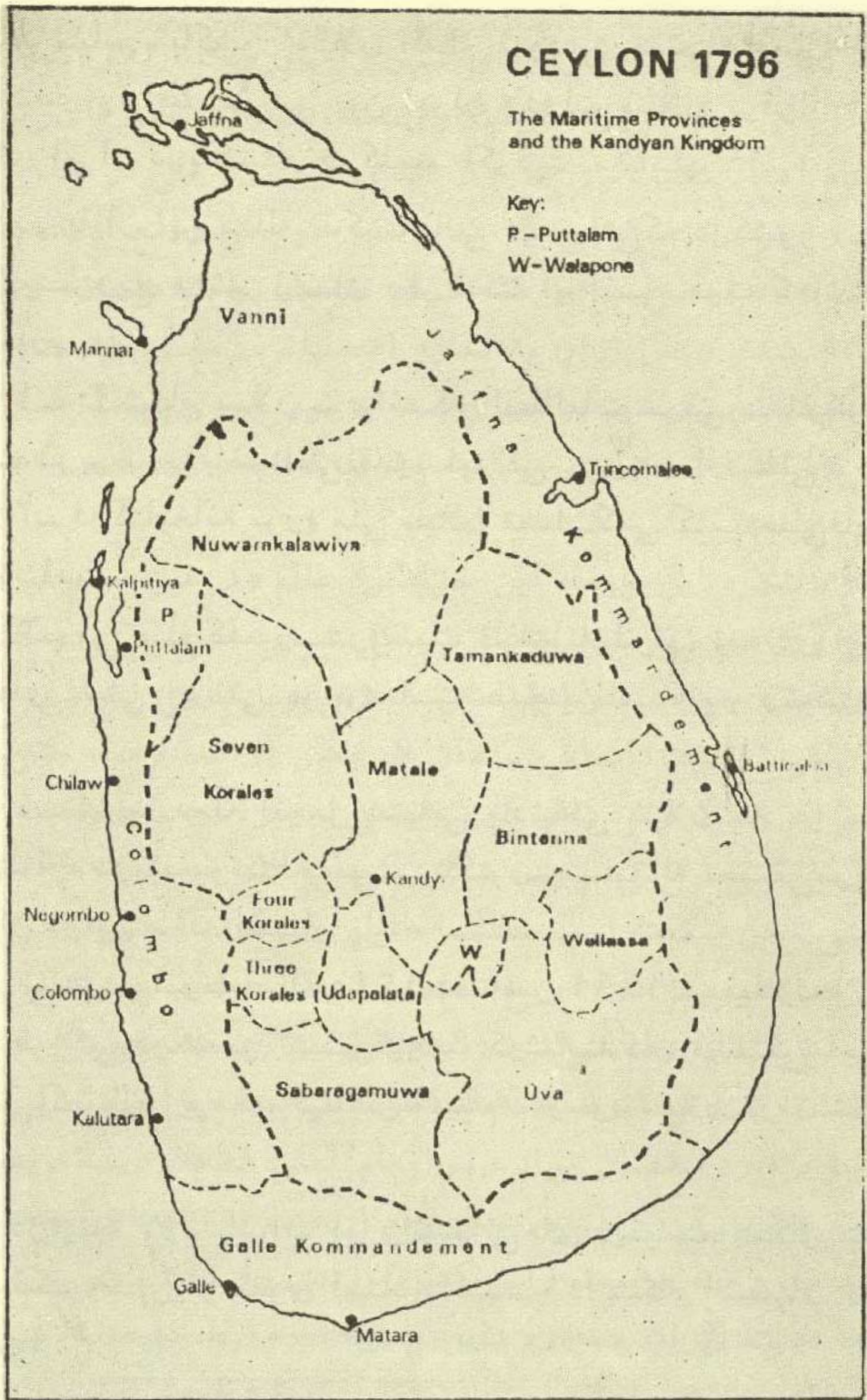
۳- موزه ملی کلمبو- در قسمت غرفه آثار شرقی تعدادی از آثار هنرهای دستی ایرانی موجود است همچنین مینیاتور و نوشته های فارسی

۴- نشریه مجله انجمن آسیائی پادشاهی سیلان که هر سه ماه يك شماره در کلمبو منتشر میشود تاکنون چند مقاله تحقیقی مربوط بایران در این مجله انتشار یافته است .

ضمناً در آذرماه سال ۱۳۴۰ (دسامبر ۱۹۶۱) سمینار حوزه ای مواد قرائتی در کلمبو تشکیل گردید که نمایندگان فرهنگی ایران، هند، پاکستان، برمه، فیلیپین، سیام، و خود سیلان در آن شرکت جستند^{۴۵}

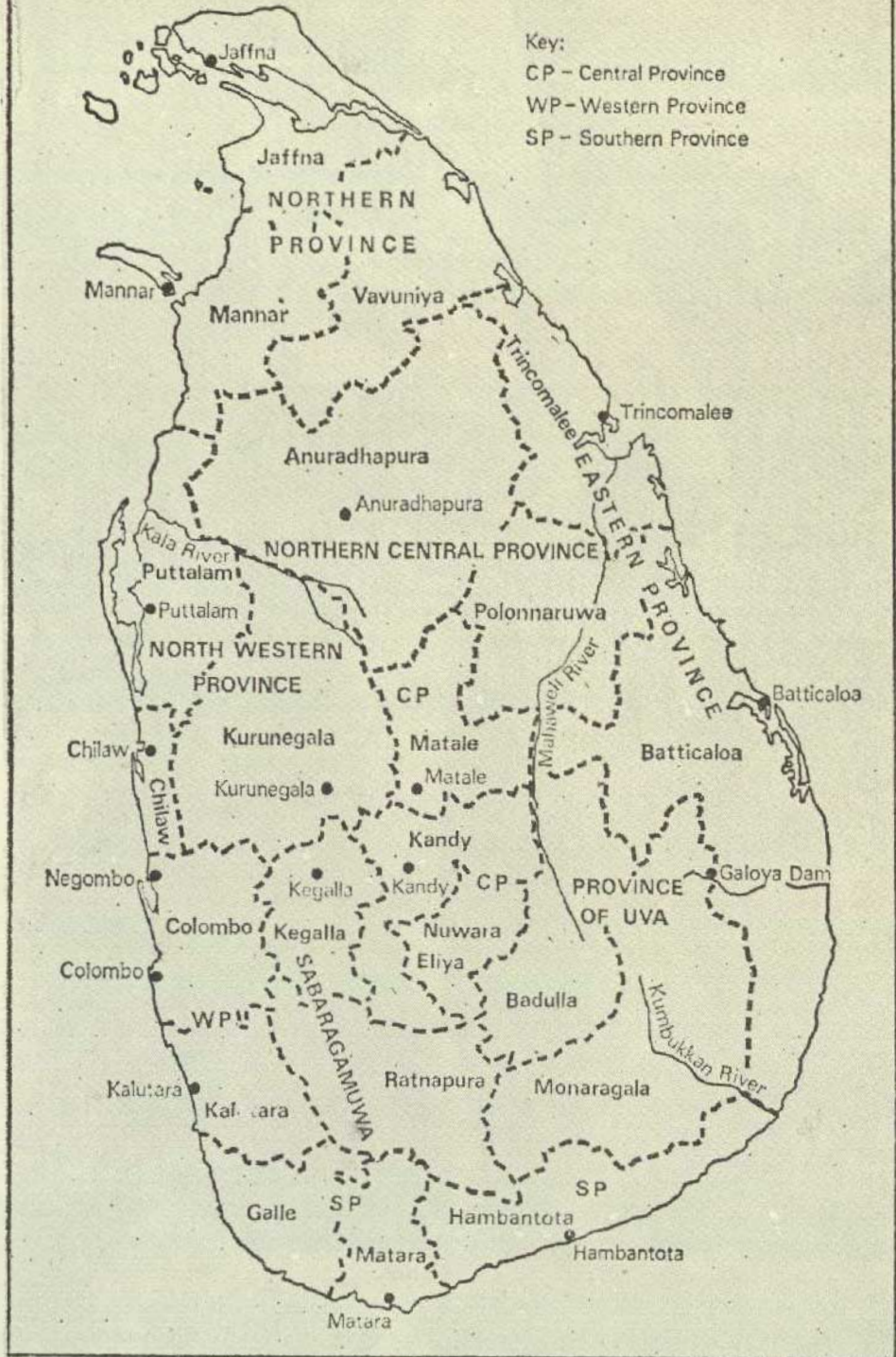
در اینجا لازم میدانم از راهنمائی های ذیقیمت همکار محترم آقای دکتر شهریار نقوی استاد دانشمند دانشگاه اصفهان تشکر نمایم

۴۴- نقل از تاریخچه وزارت امور خارجه - تیرماه ۱۳۴۹- ص ۲۳ .
۴۵- نقل باختصار از کتاب جهان ایران شناسی تألیف شجاع الدین شفا - ص ۶۳۰ و ۶۳۱ و ۶۳۲ .



نقشه سیلان در سال ۱۷۹۶

CEYLON 1966



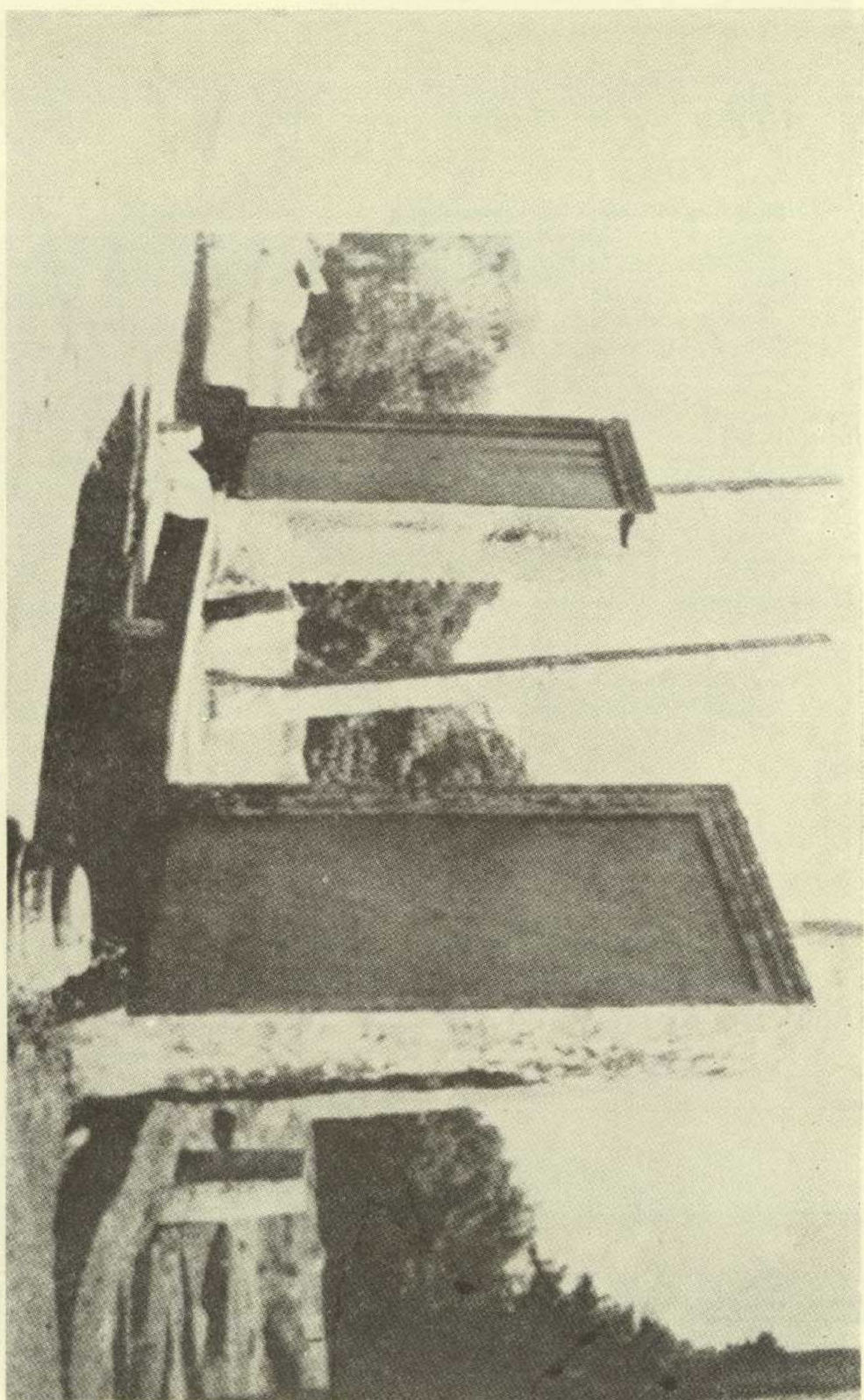
نقشه سیلان در سال ۱۹۶۶



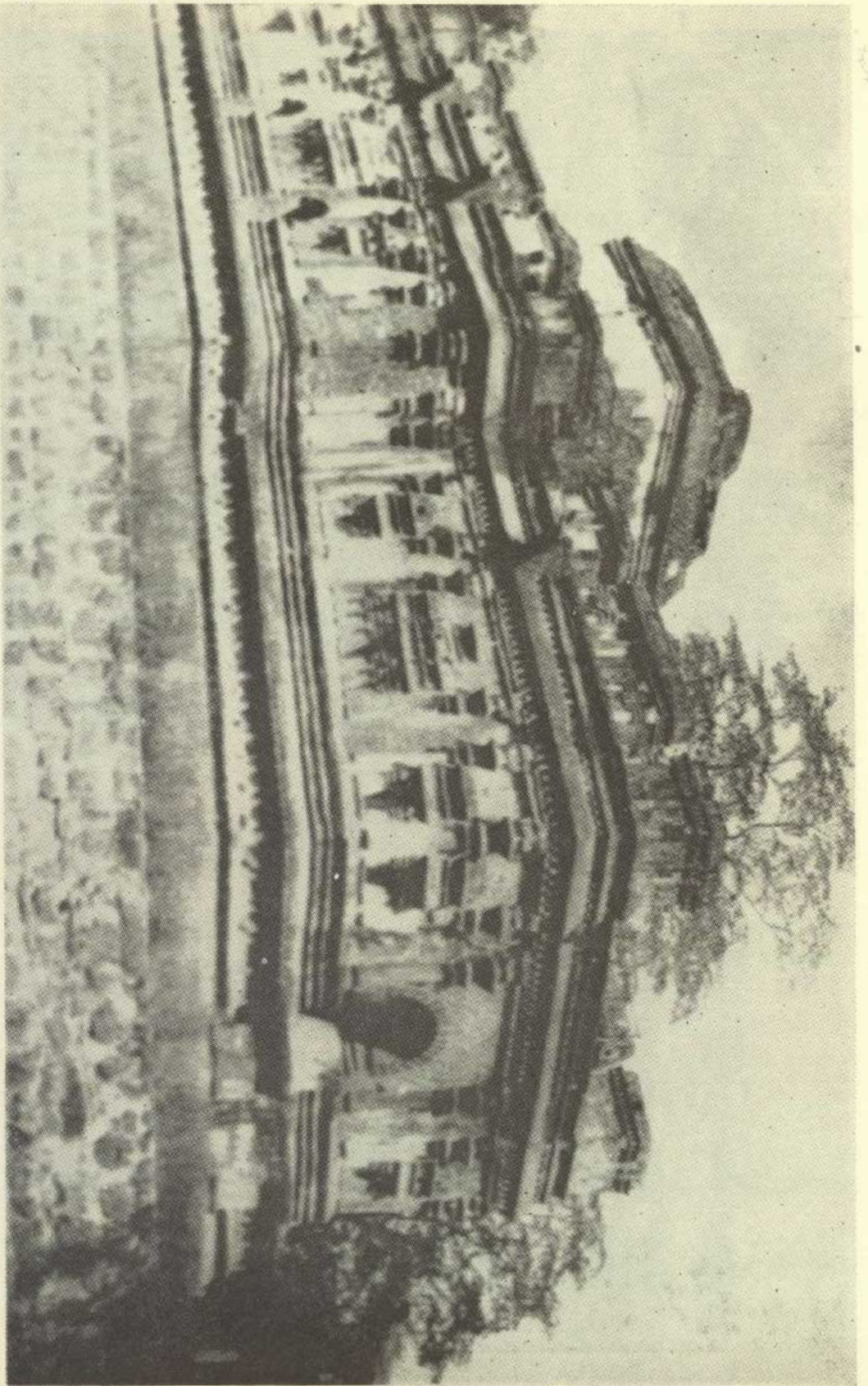
عکس شماره ۱- مجسمه پاراکراما باهوی بزرگ Parakrama Bahu The Great
از پادشاهان معروف سیلان
(۳۴)



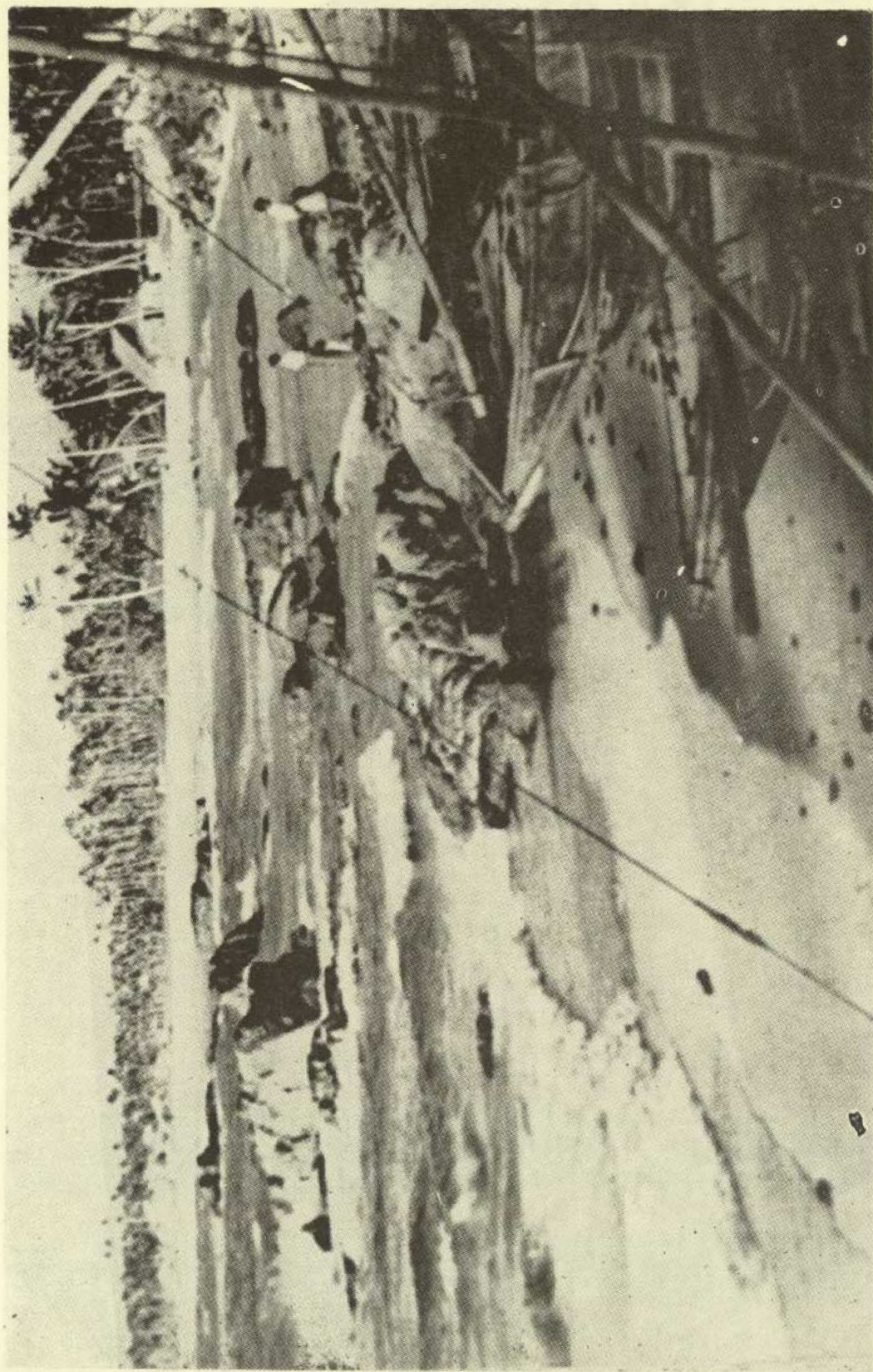
عکس شماره ۲ - عکس سری ویکراما راجاسینھا
آخرین پادشاه ناحیہ کاندی سیلان



عکس شماره ۳ - بنائی در می هینتال Mihintale که کهن ترین آثار بودائی سیلان است و ساختمان آنرا به
فرزندان آسمو کا پادشاه معروف هند نسبت میدهند .



عکس شماره ۴ - یکی از معابد معروف سیلان در پولوناروا Polonnaruwa



عکس شماره ۵ - منظره‌ای از سواحل سیلان در عصر حاضر - قایق‌های ماهیگیری و صخره‌های ساحلی در این عکس مشاهده میشود .

نقوش و علائم مقدس

در

پدیده‌های شگرف معماری هخامنشی

از دستور دکتر فرامرزد

ترجمه و نگارش

دکتر مهدی غروی

نقوش و علائم مقدس

در پدیده‌های شگرف معماری هخامنشی

« بنظر من آنچه در عصر هخامنشیان
تکوین شد، باید بعنوان مهمترین اسناد تاریخ
عهد قدیم مورد بررسی قرار گیرد، زیرا درین
عصر و درین نقطه از جهان با ارشاد شاهنشاهان
هخامنشی در معماری و مجسمه سازی و کنده کاری
پیشرفتی شگفت آور پدید آمد و با همکاری
هنرمندان چهار گوشه جهان، تاریخ به نقطه
اوج خود رسید و این شاهکارهای جاودانی شاهد
آن عصر طلائی است »

از بدو ورود به بمبئی نام دستور دکتر
فرامرز بد دانشمند پارسی مقیم امریکا راشنیده
بودم که در دانشگاهها و مدارس عالی کالیفرنیا
به تدریس ایران شناسی سرگرم است وی اگرچه
در امریکا است اما هیچوقت پیوند خویش را با
مرکز اقلیت پارسی جهان ما بمبئی که میهن
او و مؤسسه خاور شناسی کاما که خانه وی است
نبریده و تقریباً هر سال به بمبئی می آید. برای
نخستین بار در پائیز سال ۱۳۴۹ که در تالار
مؤسسه کاما يك نمایشگاه از شاهنامه های چاپی

موجود درین کتابخانه ترتیب داده بودیم باوی ملاقات کردم و انس و الفت ما ادامه یافت تا تابستان سال ۱۳۵۱ که اداره یکی از جلسات سخنرانی وی را برعهده داشتم ، سخنرانی وی مربوط بود به تمدن ایران باستان از دیدگاه فلاسفه غرب دکتر بد که باجامه سفید موبدان زرتشتی قیافه‌ای خندان و دوست داشتنی دارد ، از دانش و دین ، میان سنتهای دیرین کهن ترین آئین بزرگ جهان و دنیای پیشرفته علم و فن در امریکای نوین ، پلی مطلوب زده و نشان داده است که چگونه می توان با مصالح ملی و میهنی و دینی ، حتی در جهان پر آشوب کنونی بنائى باشکوه ساخت و آرامش و خدمت کرد . در آن روزها ، یعنی تابستان گذشته ، من خود شاهد و ناظر بررسی پی گیر وی در باره نقوش و علائم مقدس در بناهای پرشکوه هخامنشی و تزئینات آن بودم ، وی از هیچ کوششی در راه گردآوری شواهد و منابع تازه دریغ نداشت و خود را آماده می کرد که با مقاله ای سنگین و پر ارزش به کنگره هنر و معماری ایران که قرار بود در مهر ماه سال گذشته در اکسفورد برقرار شود برود . وی پیش از عزیمت به انگلستان مقاله خود را باینجانب داد که مطالعه و درباره آن اظهار نظر کنم ، البته بنده سخنی نداشتم که بگویم و تنها در باره مصور کردن آن پیشنهادهایی دادم ، هدف وی نیز در واقع چیزی جزین نبود زیرا از مقاله

مصوری که اینجانب درباره نفوذ هنر و معماری هخامنشیان در هند موریائی بمناسبت جشن شاهنشاهی تهیه کرده بودم سخن می گفت و نحوه مصور ساختن آنرا پسندیده بود .

استاد بد پس از پایان کنگره اکسفورد ، از امریکا نسخه ای کامل از مقاله خود را برایم فرستاد که بهر طریق و بهر زبان و در هر جا که بخواهم در ایران و هند بچاپ برسانم ، اکنون این ترجمه همراه با عکس هائی که بکمک مجموعه ای پرارزش محفوظ در کتابخانه موسسه کاما فراهم شده است تهیه و برای چاپ آماده می باشد تا چه قبول افتد و چه در نظر آید . دستور بد درین گفتار تحت تأثیر تربیت نخستین ، اعتقادات و شغل و حرفه اش که روحانیگری زرتشتی است ، درباره دین هخامنشیان و زرتشتی بودن ایشان اظهار نظر هائی دارد که دارای جنبه قطعیت است و این زبان حال کلیه پارسیان زرتشتی است که هرگز در زرتشتی بودن هخامنشیان شك بخود راه نمی دهند ، ادعائی که هنوز هم برخی از دانشمندان ایران شناس با آن هم عقیده نیستند گروهی که آئین مزدیسنا را مرحله ای از دین ایرانیان پیش از ظهور زرتشت می دانند .

عنوان اصلی مقاله دکتر بد چنین است:

Symbolic Elements of Achaemenian Architectural Ornament

آریانا و جا ایران و یج یا مهد اصلی فرهنگ آریائی هزاران سال شکوه و درخشش مداوم داشته است . نخستین دوران طلائی این پدیده ناگسستنی که شهرت جهانگیر دارد ، عصر پرافتخار هخامنشی است با معماری و هنر جهانیش که در آن پهنه‌ای گشاده از تزئینات شگفت‌آور خلق گردید و اکنون سالهاست که این نقشها و پیکره‌های گوناگون ، دانشمندان و کارشناسان ایران و جهان را بخود می‌خواند و البته در باره آنها بسیار سخن گفته شده است ، درین گفتار این نشانه‌ها و علائم تزئینی ازدید مذهبی و تقدس باستانی ایرانیان قدیم بررسی گردیده و در آستانه آن سخنی کوتاه از پرفسور پوپ می‌آورم که می‌نویسد :

«معماری عظیم و خلاقه ایران از بدو حدوث ، درمعنا و هدف مذهبی و معنوی بوده است .»

درین بررسی نمیتوان فقط به جنبه‌های هنری و باستانشناسی این پدیده نظر دوخت ، محققى که درین راه گام برمی‌دارد، گذشته از آنچه در سنگ‌نبشته‌ها آمده است باید از تمدن ایران باستان و بویژه جنبه‌های هنری و فرهنگی آن آگاه باشد ، فلسفه ، دیانت ، تاریخ و نوشته‌های مربوط بدان را مطالعه کند و از همه مهمتر اساس و بنیان معنوی شاهنشاهی ایران و نقش تکمیل‌کننده ملل گوناگونی که این واحد عظیم را تشکیل داده بودند بشناسد ، زیرا یکی از پیامها و رموز این پدیده‌ها ، ایجاد حسن تفاهم و محیط زندگی مناسب برای این همه ملل مختلف است .

ایران قدیم در قلب آسیای شناخته شده آن زمان قرار داشت ، در شرق آن چین و جنوب آن هند و در غرب آن کلدان و بابل و آشور و مصر و در شمال غربی آن یونان بود ، ایران هخامنشی از هر يك از این منابع گوناگون چیزی گرفت و پس از یکسانسازی و ایجاد هم‌آهنگی

و وحدت مطلوب بکار برد و جهان فرهنگی ایران هخامنشی را خلق کرد .

گرچه پس از پیروزی اسکندر در سال ۳۳۰ پیش از میلاد ، شاهنشاهی ایران موجودیت خود را از دست داد اما روح شاهنشاهی هخامنشی هرگز نمرد و مظاهر هنری و فرهنگی آن برجای ماند و هنوز چند سال معدود از انقراض این سلسله نگذشته بود که موریائیمهای هند در سرزمین پهناور آریانهای شرق ، شاهنشاهی نوین براساس شاهنشاهی ایران باستان پی افکندند ، مظاهر تمدن و فرهنگ هخامنشی در عصر آشوکا (۲۳۶-۲۶۳ پیش از میلاد) درخشش خاص یافت .

مجموعه پاتالی پوترا پایتخت آشوکا ، در حوالی پتنای کنونی ، در ایالت بهار بسیار شبیه به تخت جمشید بود و مانند تخت جمشید تالار صد ستون بتقلید از آپادانا داشت ، ستونهای آشوکا با سر ستونهای زیبا و سنگ نبشته ها و فرمانهای سلطنتی ، بسیار همانند کارهای داریوش بود و گوئی عصر معماری هخامنشیان در نواحی شرقی شبه قاره هند ادامه می یافت .

کورش و داریوش برای نخستین بار با در هم پیوستن سرزمینهای گوناگون و گرد آوردن ملل مختلف بزیر پرچم واحد شاهنشاهی ایران ، شاهنشاهی بزرگی استوار نمودند و مجتمعی عظیم از فرهنگ و هنر عصر باستان فراهم ساختند . معماری عصر هخامنشی بیش از هر چیز از دو پدیده معنوی سلطنت و مذهب مایه گرفته بود ، در پاسارگاد مرکز دینی ایران و پایتخت سیاسی شاهنشاهی کورش ، وجود نقوش مختلف مقدس از قبیل فره وشی آتش ، خورشید ، درخت سرو ، گل نیلوفر ، گل آفتاب گردان و . . . همراه با نقوش مربوط

به محرابهای مخصوص آتش و برجهای آتشکده ها ، همه دلیل برین مدعاست .

پاسارگاد مرکز دینی هخامنشیان بود و در اینجا همه گونه تشریفات سلطنتی و دینی باشکوه و جلال کامل برگزار شد نام پاسارگاد با احتمال قریب به یقین تحریف شده پارس کده بمعنی آبادی پارسیان است . آرامگاهها یا بناهای یادگاری که پس از مرگ پادشاهان ساخته می شد با نقوش مذهب زرتشتی فره وشی ، آتش و خورشید تزئین می شد .

ملل گوناگونی که تحت لوای واحد گرد آمده بودند ، با نژادهای مختلف و ملیت های متنوع ، هنرمندان و صنعتکاران خود را بخدمت شاهنشاهان ایران گسیل داشتند که با کمک ایشان معماری هخامنشی خلق گردد و گسترش یابد ، معماری با عظمتی که خود مجموعه ای بزرگ بود و وحدت پایه و اساس آئین شمرده می شد ، جانور افسانه ای با سر شیر ، گاو بالدار و نقشهای مشابه آن و ظرافت و نازک کاریهای اعجاب آوردر لباس و تزئینات جزئی نقشهای انسانی ، قیافه مهاجم و جنگنده شیرها و سرو آرواره خوش تراش ایشان همه با روش کنده کاری خاص ، مشخص تکامل هنر ایران در اوج و اعتلاست .

هیکل متشخص و خوف آفرین گاو بالدار با سنگینی و وقار بی نظیرش بی اختیار بیننده را متوجه عظمت و اقتدار نامرئی حکومت شاهنشاهی می کند ، گوئیا این نقش مشخص این حکومت جهانی عصر باستان است ، در سنتهای آئین زرتشتی ، گاو علامت نخستین و برجسته قدرت بخشنده و مردم نواز روح جهانی است (در اوستا گه واش اوروا و در پهلوی گاو یوداد Geus - Urva - Gavyodad)

تزئینات دقیق پله کانها که در سه رده مختلف قرار دارند ، حاوی نقشهای اساطیری و پرمعنای ایران قدیم و از جمله تسلط



جنگ شمیر و گانگ تخت جمشید

شیر بر گاونر است ، در آئین زرتشتی این زور آزمائی مشخص
کشمکش جاودانی خیر و شر است که سرانجام به پیروزی خوبی
پایان خواهد یافت ، در بدنه تالارها و پهنه گشاد سرسراها ،

نقش مفصل تسلط نیروی سلطنت بر قدرت اهریمنی دشمنان بچشم می خورد و نشان می دهد که زمامداران ملل تابعه در صورت قیام و طغیان چگونه ضعیف و پایمال می گردند ، این نقش به شاهنشاه و اداره کنندگان شاهنشاهی نیز هشدار می داد که يك شاهنشاهی عظیم بیش از هر چیز باید بر نیروی نظامی خود متکی باشد .

هنر ایران باستان تحت تاثیر و نفوذ مذهب در مجموع عوامل تشکیل دهنده خود ، از يك نوع هم آهنگی مطلوب بهره می جست و این هم آهنگی خود نشان دهنده آرامش و ثبات ملی و عظمت شاهنشاهی ایران باستان است حکومتی که عظمتش مرهون جنگ و تجاوز نبود و از سفاکی و قساوت دوری می جست ، بجای خشونت برای حصول برتری همزیستی و رافت داشت و این الهامی مستقیم بود که از وجود معنوی اهورامزدا ، خدای بزرگ و یگانه ایران باستان می گرفت .



نقش اهورامزدا یا فروهر ، فروشی

ایرانیان قدیم البته تصاویری از آتش، آتشکده و محراب داشتند اما هرگز از خدای خود تصویری نمیساختند، چهره‌ها و پیکره‌های مجسم درین نقشه‌ها در حقیقت حامل صفات خاص اهورا مزداست نه خود وی. زرتشتیان مزدیسنا هیچوقت برای تسکین و رضای خدایان خود قربانی نمی‌کردند، ایشان بیک خدای واحد مطلق یعنی اهورامزدا معتقد بودند و برای این خداشکلی شبیه‌شکل انسان‌قایل نمی‌شدند، هرودوت حق داشت بگوید که ایرانیان تصاویری از خدایان خود نداشتند.

مغهای زرتشتی، موبدان و موبدان موبدرو حانیان عاقل و دانشمندی بودند که در اجتماع ایران قدیم نقش مهمی داشتند و حضور ایشان در مراسم دربار و اجتماع ضرورت داشت، در تاجگذاری‌های پادشاهان در مراسم تعیین و انتصاب وزیران و مشاوران پادشاه شرکت داشتند، اینان مسئول حفظ و نگهداری آتش مقدس بودند، آوازهای اوستائی می‌خواندند و از اهورامزدا و فره‌وشیها برای شاه و مردم یاری می‌خواستند مجموعه مقدس بزرگی که در نقش رستم بر بدنه سنگ ترسیم و ترقیم شده نمایانگر نفوذ عظیم آئین زردشتی و مفاهیم آن در اجتماع آن روز ایران بزرگ است. در نقش رسم بنای آتشکده‌ای که محل نگهداری آتش جاودان بوده هنوز برپای است. گروهی برانند که زرتشت برای اصلاح آئین مزدیسنا مبعوث شد در حالیکه وی خود آورنده و بنیانگذار مزدیسنا بود، وی ترمیم کننده آئین قدیم آریانه‌های ایران بود که دچار انحراف شده به دیویسناگراییده بودند (دیویسنا پورایوتاکامی *Daevayasni Poiriyo - takaeshi*) زرتشت دیویسنا را که بر شرک و کفر تمایل داشت به مزدیسنا که بروحدت استوار بود مبدل ساخت و عبادات شاق و خشن و آمیخته با موهوم پرستی را منسوخ نمود.

مخالفان می‌گویند که اگر هخامنشیان زرتشتی بودند، چرا برای کوروش و داریوش مقبره ساختند و ایشان را بخاک سپردند، پاسخ ما اینست که آریانه‌ها مرده‌های خود را می‌سوزاندند و ایرانیان نیز که البته آریائی بودند این رسم را داشتند، کلمه دخمه ازده که بمعنی سوزاندن است گرفته شده و معنای آن محل سوزاندن (کریما توری) است حال آیا ممکن نیست گفته بشود که بدنهای پادشاهان هخامنشی را نخست در برابر آفتاب می‌نهادند که با این نیروی طبیعی سوخته شود، سپس استخوانهای آنها درین بناهای یادگاری قرار دادند.

هنگام فرا رسیدن نوروز جشن بزرگ ملی و مذهبی، موبد بزرگ اجرای مراسمی را که شخص شاهنشاه نیز در آن شرکت داشت برعهده می‌گرفت نمایندگان بیست و هشت ملیت گوناگون همگی متحدان پارس و اعضای خاندان بزرگ شاهنشاهی ایران بودند هدایای خاص خود را پیشکش می‌کردند، تالار آپادانا که این مراسم در آن انجام می‌گرفت با نقشها و کنده کاریهای پرمعنی و اصیل خود، در حکم کتاب خطی گرانقدری است که حاوی آداب و رسوم آن ملیتمهای گوناگون جهان باستان، در دو هزار و پانصد سال پیش است.

با بنیانگذاری شاهنشاهی ایران، شرق و غرب برای نخستین بار در قلمرو گسترده هخامنشیان برخورد یافت و ازین زمان بود که دانش و فرهنگ آسیا به یونان راه یافت، البته فرهنگ زرتشتی نیز که پاره‌ای از فرهنگ عظیم هخامنشی بود به جهان غرب نفوذ کرد، آکروپلیس یونان پنجاه سال پس از تخت جمشید ایران ساخته شده است.

هرتسفلد نیز در حالیکه به نفوذ مذهب در معماری هخامنشی معترف است، به راه‌یابی اثرات این معماری به یونان اشاره می‌کند

ومی نویسد که معماری یونان باین ترتیب دگرگونیهای چشم گیر یافت .

تا اینجا اشاراتی به زرتشتی بودن پادشاهان هخامنشی شده است و چون موضوع بحث ما ، پیام و فحوای نقوش مقدس موجود آثار هخامنشی ، باین مطلب یعنی دین هخامنشیان بستگی کامل دارد کوشش خواهیم داشت که زرتشتی مزدیسنا بودن این پادشاهان را



داریوش در زیر نقش فروهر

به اثبات برسانم و سپس به تشریح این علائم مقدس که اثر مستقیم نفوذ مذهب در هنر و معماری است پردازم .

مهمترین سند کتبی که از هخامنشیان بمانده سنگ نبشته‌ها و سنگ نگاریمهای ایشان برپهنه کوهها و عمارات است اما بررسی این آثار بدون توجه و مطالعه متون کتابهای مقدس و دیگر مظاهر و آثار تمدن آن عصر نمی‌تواند برای روشن سازی وضع اجتماعی و فرهنگی آن دوران مفید و موثر باشد، از بررسی این اسناد و شواهد این نتیجه حاصل می‌شود که هخامنشیان مزدیسنا بوده‌اند و زرتشت بنیانگذار آئین مزدیسنا بوده است که اساس آن بر توحید است در برابر دیویسنا که برشرك مبتنی است .

جای شگفتی است که برخی از دانشمندان گفته‌اند که هخامنشیان زرتشتی نبوده‌اند اما شاهنشاهان ایشان همه نمایندگان و مظاهر آهورامزدا در زمین بوده‌اند اگر سنگ نبشته‌های هخامنشی را بررسی کنیم خواهیم دید که از هخامنش بعد همه این پادشاهان مزدا پرستان زرتشتی بوده‌اند و همه جا نام آهورامزدا که بفرمان ایشان بر سنگها حک شده به چشم می‌خورد. اینان برای تیمن و تبرک نام آهورامزدا را می‌آوردند و از وی طلب یاری و آمرزش میکردند:

چنین گوید آریارامن : آهورامزد این کشور
یعنی پارس را بمن عطا کرده است که من نگهدارش
باشم و به لطف آهورامزدا من پادشاه این کشور
هستم، آهورامزدا بمن یاری می‌دهد .

چنین گوید آرشامس : آهورامزدا خدای بزرگ
بزرگترین خدایان مرا پادشاه کرده است به لطف
آهورامزدا من نگهدار این سرزمین هستم، خداوند

بمن یاری می دهد و از من حمایت می کند، از من، از
 قصر پادشاهی من و از سرزمین من نگهداری می کند.
 در بیستون، شاهنشاه داریوش تاریخ دودمان شاهی خود را اعلام
 می کند و چنین می نویسد:

از زمانهای بسیار کهن، در خانواده من نیاکان
 ما پادشاه بودند، من نهمین ایشان هستم، من به
 لطف آهورامزدا پادشاهم، آهورامزداست که این
 سرزمین را بمن بخشیده است. داریوش شاه گوید.
 برای کسی که آهورامزدا را می پرستد قدرت هست،
 شادمانی هست، آهورامزدا بزرگ است وی
 بزرگترین خدایان است وی داریوش شاه را آفرید،
 آهورامزدا پروردگار بزرگی است که جهان را
 آفرید، که آسمان پراز شگفتیها را خلق کرد که
 بشر را آفرید و برای وی خوشی و کامروائی پدید
 آورد و داریوش را پادشاه ساخت، داریوش که شاه
 شاهان است و بزرگترین همه ایشان است.

در سنگ نبشته داریوش در نقش رستم وی همان صفاتی را
 برای آهورامزدا ذکر کرده که در اوستا نیز ذکر شده است، این چنین:

داریوش شاه گوید: به لطف آهورامزدا من
 شیفته درستی (آشوانت Ashavant) هستم من به
 نادرستی و دروغ (درگوانت Dregvant) دلبستگی
 ندارم من دوست دارم که هیچ ضعیفی از طرف
 قوی تر از خود مورد ظلم و ستم قرار نگیرد و هیچ
 نیرومندی نیز مورد بغض و نفرت زیردستانش

نباشد (کنت ص ۱۴۰) آنچه من کردم همه بلطف
ویاری اهورامزدا بود (کنت ص ۱۴۴) .

وقتی که خشایارشا از دیوان سخن می گوید، گوئی يك زرتشتی
پاکدین است يك مزدیسنا است که از دشمنان خود ودین خود شکوه
می کند ، همانگونه که يك زرتشتی پاکدین از دیوسنا نفرت دارد
خشایارشا نیز از دیوسنا روگردان است وی برضد این آئین گمراه
کننده جنگید همانگونه که زرتشت پیامبر، خود نبرد کرد و پیروز
شد ، خشایارشا دیوسنا را از بخشی از قلمرو خود برانداخت .
هنگامی که از شاهنشاهی خود و گسترش آن سخن بمیان می آورد :

چنین گوید خشایارشا : در میان این سرزمین
ها جایی بود که در آن خدایان ناباب پرستش میشد،
بعدها من بلطف اهورامزدا این محراب پرستش
دیوان را برانداختم و اعلام داشتم که دیوان نباید
پرستیده شوند، در جائیکه پیش از این دیوان را
می پرستیدند من پرستش اهورامزدا را باب کردم،
پرستش اهورامزدا و آرتا (Arta, Asa) را با احترام
کامل گسترش دادم (کنت ص ۵۱)

بعقیده کنت نحوه ذکر اهورامزدا در این عبارت که شامل آشایا آرتا
نیز شده است خود يك نوع مفهوم ادبی است نظیر آنچه در گاتهای
اوستا آمده است .

وای کسیکه پس از من خواهی بود، اگر آرزو مندی که در حیات
خویش خوشبخت باشی و پس از مرگ آمرزش یابی برای قانون
معنوی ارتا (آشا) که اهورامزدا الهام بخش آن است احترام گذار
باش ، آنکس که به الهامات اهورامزدا ارج گذارد و اهورامزدا و

آرتا (قانون مقدس و جاودانی آشا) را نیایش کند در سراسر حیات جهانی خویش خوشبخت خواهد بود و پس از مرگ هم آمرزیده خواهد شد (کنت ۱۵۱) این عبارت نیز بسیار شبیه است به دعای آشم و هو که زرتشتیان امروز هم زمزمه می‌کنند.

در سنگ نبشته اردشیر می‌بینیم که نام اهورامزدا بانام آناهیتا و میترا آورده شده نه بدانجهت که این سه وجود برتر باهم برابرند بلکه بدان لحاظ که این دو معبود گرامی آئین زرتشتی نیز دو مظهر دیگر از صفات اهورامزدایند که نامشان پس از نام وی ذکر میشود.

نیازی نیست که بیش ازین درباره دین هخامنشیان سخن پردازی و درباره زرتشتی بودن ایشان پافشاری کنم بخصوص که در طی بزرگداشت عظیم شاهنشاهی ایران و جشنهای تأسیس سلسله هخامنشیان بزرگ بدست کوروش کبیر، درباره دین هخامنشیان علاقه‌مندی قابل توجهی نشان داده شده است و تحقیقات دامنه‌داری از نقطه نظر شواهد تاریخی متضمن کتیبه‌ها و کندوکوهای باستان‌شناسی بعمل آمد و می‌توان گفت که زرتشتی بودن این شاهنشاهان باثبات رسیده است. کتابی نیز تحت عنوان دین هخامنشیان در تهران نوشته شده که حاوی نظرات دانشمندان مختلف سراسر جهان است.

در آئین زرتشتی نیز مانند عرفان اسلامی، زیبائی و جمال مطلوب و پسندیده بود، ازین روی که آنرا بهر نوع و در هر مورد جلوه‌ای از جمال خالق لایزال می‌دانستند، در معماری و هنر ایران باستان این زیبائی پرستی از نیرو که مظهری مستحکم از پرستش خدای بزرگ بوده جلوه‌گر شد. شاهنشاهان هخامنشی اعلام داشتند که نیروی ایشان برای اداره جهان از نیروی خالق متعال مقتدر منشعب است و این اهورامزداست که بایشان اقتدار و بزرگی داده

است تا کشورهای تابع خود را اداره کنند و بردشمنان خود پیروزی یابند .

برخی از دانشمندان برآنند که هخامنشیان زرتشتی نبوده‌اند اگر چنین باشد این پرستش بمیان می‌آید: پس چه دینی داشته‌اند؟ نام خدای بزرگ و واحد ایشان چه بوده است؟ کتاب مقدس ایشان به چه نام است و اصول مذهبی و اخلاقی ایشان چه بوده است؟ در بالا نشان دادیم و بیان داشتیم که هخامنشیان مشرک نبوده‌اند بلکه بخدای واحد یعنی اهورامزداى مزدیسنان زرتشتیان اعتقاد داشته‌اند، در سنگ نبشته‌ها و وقتی سخن از اهورامزداى یگانه بعنوان بزرگترین خدایان بمیان می‌آید بدان معنی نیست که در آن زمان ایرانیان بخدایان دیگر نیز اعتقاد داشته‌اند و این از همه بزرگتر بوده است بلکه این مفهوم را در بردارد که برابر خدایان بیشمار مذاهب دیگر که بر تعدد ارباب انواع استوار بوده است اینان فقط يك خدای بزرگ بخشنده مهر بان داشته‌اند ، و وقتی اردشیر پس از نام اهورامزدا نام میترا و آناهیتا را می‌آورد نه بدان جهت است که اینان دو خدای دیگر بوده‌اند، بلکه اینان را نیز بعنوان دو مظهر از مظاهر معنوی اهورامزدا ذکر می‌کرده‌اند . مهر نور جاودانی و ناهید درخشش مقدس و مظهر تجدید حیات بوده است برای شناسائی بهتر و درك مفهوم واقعی مهر و اردی سورا آناهیتا بهتر است که یستمهای مهر و اردی سورا آناهیتا را بررسی کنیم، همه میدانیم که این میترا یا مهر آئین زرتشتی بامیترا یا مهر دین مهر پرستان روم متفاوت بوده است .

گروهی نیز این سه وجود معنوی را بعنوان سه عامل مشخص قدرت خدائی در آئین زرتشتی پذیرفته‌اند در حالیکه در آئین زرتشتی فقط يك نوع ازین اتحاد سه‌گانه یا تثلیث قدسی وجود دارد و آن عبارت است از اهورامزدا ، سپنتا مینو و فره‌وشی . در آئین زرتشتی هما

يك نوشيدنی سكرآور نيست با بررسي يسناهای ۹-۱۰-۱۱ آشكار می شود که هما با تشریفات خاص روحانیان سائیده می شود و با آب مقدس آمیخته می گردد تا نوشیدنی خاص زرتشتی را بهنگام عبادت فراهم سازد موبدان بهنگام برآوردن تشریفات خاص یسنا برای ایجاد محیط معنوی و خلوص حتی امروز نیز همآمینوشند و همراه با خواندن یسناهای یازده آنرا مانند آب مقدس می آشامند .

نوروز اول سال نو و روز بزرگ ملی و مذهبی ایرانیان عهد باستان بود که البته زرتشتیان نیز آنرا گرامی می داشتند تقویم ایران باستان که آنرا تقویم زرتشتی نیز می توان خواند يك تقویم کامل خورشیدی است و همه مراسم آئین زرتشتی از جمله تشریفات فصلی گامنبارها بر اساس این تقویم بنیان گذاری شده است .

در نوروز ستاره نانتا در افق طالع می شود و روحانیان زرتشتی حتی امروز هم تشریفات باژ را در مورد این ستاره در هنگام غروب برگزار می کنند . نوروز و مهرگان دو جشن ملی و مذهبی ایرانیان است که از عهد باستان معمول بوده و هنوز هم مرسوم است .

گفتیم که یونان نیز از اثرات فرهنگ و تمدن ایران باستان بهره ها برد نویسندگان یونان به عصر زرتشت بارها اشاره کرده و آنرا ۵۰۰۰ سال پیش از جنک ترژان که در ۱۱۰۰ پیش از میلاد واقع شد می دانند و وقتی از مغان سخنی در میان می آید بصراحت می نویسند که دین مغان بر عرفان متکی است و واضح آن زرتشت پیامبر است بنا بر این دین زرتشتی باین قدمت چشم گیر بدون شك در هزاره اول پیش از میلاد دینی رایج و مقتدر بوده است .

واضع فلسفه غرب فیثاغورث یونانی است که خود دو ازنده سال تحت تعلیم يك موبد زرتشتی بود و سپس حکمت یونان را که بر اساس عرفان ایران قدیم استوار بود خلق کرد .



نقش انسمان بالدار یا کوروش پاسارگاد

گزنفون در کتاب مشهورش سیراپدی یا تربیت کوروش از تربیت عالی کوروش و نجابت روحی و اعتلای معنوی وی سخن می گوید و همانند افلاطون راستگوئی ویرا می ستاید و ما میدانیم که اینها همه از خصوصیات تربیت در جامعه کهنسال زرتشتی است .
 محققانی که هخامنشیان را زرتشتی نمی دانند درین رهگذر از تاریخ ایران باستان اغتشاش و ابهام دست و پاگیری می آفرینند

اینان میگویند که خدای اصلی و واحد هخامنشیان و زرتشتیان هردو اهورامزدا خوانده می شود و هردو آتش را گرامی می داشته اند و اینها از خصیصه ها و پدیده های معنوی خاص آریانه های بسیار باستانی استخراج و استحصال شده بوده است ، یادآوری می کنیم که زرتشت خود پیامبر مشخص آریانه های قدیم بود و آریانا و جا یا ایرانویج سرزمین اصلی این دیانت کهن ایرانی است و جلوه ای پرمعنا از فرهنگ غنی ایرانی است .

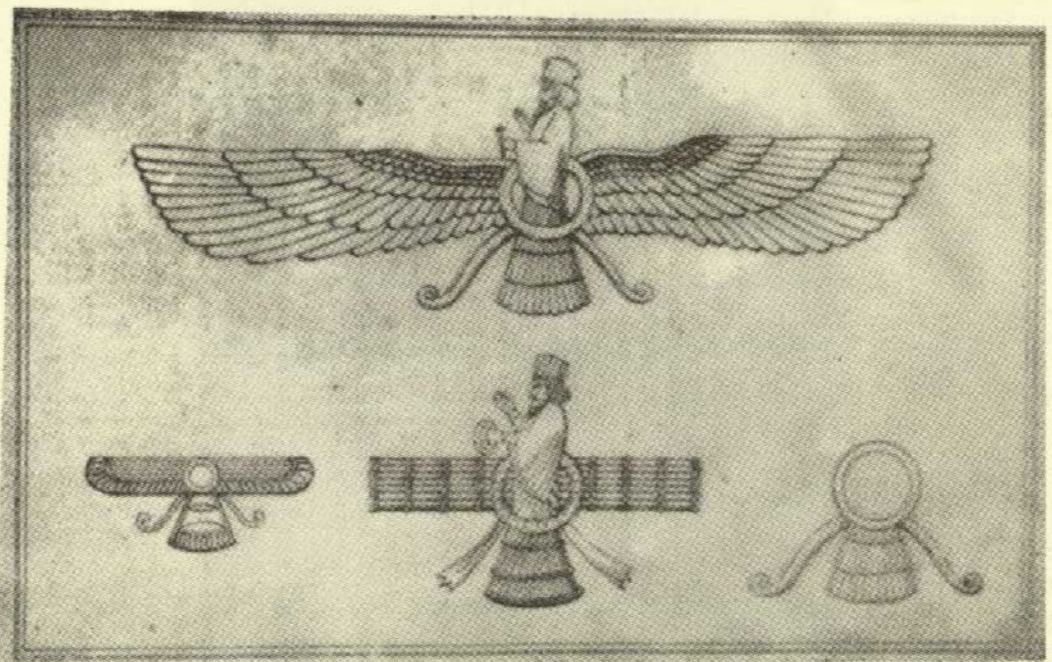
شاهنشاهان هخامنشی خود اعلام داشته اند که آریائی هستند داریوش در کتیبه نقش رستم نویسانده است که از سلاله ای آریائی است (شماره ۸ ردیف ۲)

از اصول برجسته دیانت زرتشتی پیکار بادروغ (درگوانتا) و ناپاکی است داریوش نیز به آیندگان و جانشینانش فرمان داد که با کژی و دروغ آشتی ناپذیر بمانند .

پرشکوه ترین و پرمعناترین نقش در میان نقوش مقدس عصر هخامنشی نقش خورشید بالدار است که نشانه فروشی (فروهر) است و برخلاف تصور محققان غربی تمثال و پیکره اهورامزدا نیست این نشانه ای است که مفهوم معنوی آئین زرتشتی را مجسم می سازد مفهومی که در اوستا بعنوان روح مقدس جهانی کامل که در همه جا هست و همه جا زیر پر اوست معرفی شده است ، این نشانه مظهر قدرت معنوی خداست که حامی پادشاهان ایران است و ازینروست که همیشه در بالای سر پادشاهان و جائی که اینان تخت نشینی و تاج گذاری می کنند با بالهای گشاده اش طرح و ترسیم می شده است .

در فروردین یشت می خوانیم که فروشی ها با وفاداری و وقار از عوامل نیکوکاری حمایت می کنند با سبکبالی خاص خود روان و مانند

باد در حرکتند مقتدر و نیرومندند و برای کشورهای چو ایران پیروزی و افتخار می آفرینند باخور یافر که نشانه افتخار معنوی و کامروائی ایرانیان است (برای کیانیان) فرکیانی همکاری و همگامی دارند. فروشیمها هنگام نیایش چون مرغی سبک پراز بهشت بسوی فضای بی انتها بال می گشایند و با خود جذبه و قدرت معنوی و افتخار بهمراه می آورند (یشت ۱۳ - ۴۲ تا ۴۴)



نقشهای مختلف بالدار از کتاب قدیم نقش ایران چاپ بمبئی ۱۸۸۹

فروشیمها چون مرغی خوش پرو بال (مرغو هو پارو) پرواز میکنند تا بیک شهریار مستقل میهن دوست یاری کنند (یشت ۱۳ - ۶۹ تا ۷۰) فروشیمها جامه ای از نور در بردارند اهورامزدا را و اتوخورنگاتو خوانده می شود که بمعنی نور لایتناهی تابنده با عظمتی غیر قابل تصور است و فروشیمها اخگرانی مقدس که از همان نور لایزال و بی پایان منشعب میشوند بنا بر این این نشانه که به غلط تمثال اهورامزدا خوانده میشود علامتی بود که اصول مهم معنوی آئین زرتشتی قدیم

را حفظ می کرد. دایره وسطیادآور کره خورشید است که برای تمام آریانیانها مانند مصریان عزیز و مقدس بود بالها مشخص حرکت آزادانه وهوشیارانه است، سرانسانی آن مشخص مغز وتفکر و روشن بینی و خرد، و بدن آن نمونه ای بارز از نحوه مستحکم معماری هنرمندانه عصرهخامنشی است. حلقه ای که در دست وی است مظهر دایره کمال و پایان ناپذیری است که خود نشانه ای است از پیمان ناگسستنی شاهنشاهان ایران ومیترای بزرگ.

البته این طرح ایرانی آنست که در تخت جمشید دیده می شود و با طرح مصری همانندولی بسیار متفاوت است در آنجا این نقش چهار بال دارد که بر روی هم خوابیده اند ودوسر مار به دایره مرکزی که نشانه خورشید است وصل شده در نقش ایرانی دونوار هیئتی مطلوب و دلپذیر به پائین افتاده اند وشاید این علامت همان چیزی بوده باشد که زرتشتیان بنام کمر بند مقدس هنوز هم دارند. در یسنای ۹ و ۲۶ از ایوانوهان واستهار یا سانه مینو تاستم سخن یمیان آمده است مراسم اعطای رشته مقدس با ایوانوهان با تشریفات خاص انجام می گرفت و درین موارد ایوانوهان از رشته های نخل که تابیده و دور برسم پیچیده میشده اند تشکیل میشده و برسم عبارت بوده است از ترکه های درختان یا میله های نازک فلزی.

تقدیس فروشی و بکار بردن علامت آن در عصر ساسانیان نیز ادامه یافت و در تاج پادشاهان بکار رفت که مشخص اهمیت معنوی و خدائی سلطان بود. حتی پس از تسلط اعراب نیز این علامت در معماری اسلامی ایران منسوخ نشد و برجای ماند که البته نشانه دل بستگی شدید ایرانیان به مظاهر مقدس ملی و مذهبی خود در اعصار باستان بود بجائی که هفده قرن پس از عصر اعتلای

هخامنشیان در دوران پادشاهی غوریان (۱۱۸۷ - ۱۱۷۳) این علامت در معماری و نقشبندی مناره جام ملحوظ گردید و بکاررفت شش قرن پیش ازین نیز در عصر ساسانیان قدیسین بودائی چهره بودا را در بامیان همراه با پیکره عظیم وی برکشیدند (بودیسانظر - متریا) و تاجی بر سرش گذاشتند که مشابه تاج خسرو پرویز ساسانی بود فراموش نکنیم که این عصر رواج تمدن و فرهنگ ساسانیان در آسیای مرکزی بود .

زرتشت پیامبر آتش را به عنوان مظهر آهورامزدا و نشانه قدرت برگزید و این چیزی جزایشتر عربی یا اتر نیست که در پارسی عهد کهن اثرا (آذر) خوانده می شد و ماهیت آن از آتش بدان مفهوم که امروز افاده می کنیم برتر است (یشت ۳ / ۳۶)

تخت جمشید پایتخت بزرگ هخامنشیان نه تنها مرکز سیاسی و فرهنگی ایران باستان بود بلکه مرکز معنوی و روحانی آن نیز محسوب می گردید و کلیه عواملی که باعث ایجاد وحدت و استحکام هم آهنگی و همگامی عوامل تشکیل دهنده شاهنشاهی بود درین مرکز قدرت گرد آوری شده بود که این چرخ عظیم شاهنشاهی عهد باستان را در نظم جهانی خود یاری دهد ، هنگام فرارسیدن نوروز جشن های پرشکوه درین نقطه برپا می شد و طالار مرکزی آن در حکم يك پرستشگاه معنوی ملی بود و البته آتش و نور نیز بعنوان مظهر قدرت و برکت همه جا وجود داشت . خشایارشا می گوید : آنچه زیباست مظهری از مظاهر وجود آهورامزدا است و بلطف وی خلق شده است فیثاغورث در اثر معروفش پرفیری می نویسد که خداوند پیکرش از نور است و روحش حقیقت و این اقتباسی است از عقاید ایرانیان قدیم . آتشکده ای معروف در تخت جمشید وجود داشته است که بنای



درخت سرو و گل آفتابگردان - تخت جمشید

آن هنوز پابرجاست و بدان کعبه زرتشت می گویند محلی که مغان
 و بهدینان به نیایش آهورامزدا می پرداختند .
 درکنده کاریهای تخت جمشید جائیکه نقشها باید به نحوی از هم

جدا شوند یکی از نقشمهای مکرر جدا کننده درخت سرو است سرو با آئین زرتشتی و سنن ایرانی همبستگی خاص دارد اصولاً این درخت همیشه بهار نشانه‌ای است از جاودانگی روح و زندگی دائمی. در شاهنامه فردوسی می‌خوانیم که زرتشت پیامبر خود درخت سروی کاشت و این درخت بهشتی شد و مرگ ناپذیر، با هیکلی عظیم و هیولا که با عنوان سرو کشمیر شهرتی عالمگیر یافت. زرتشت این سرو را درختی بهشتی خطاب می‌کند که برگش دانش است و برش خرد و هر کس میوه آنرا بچشد جاودانه خواهد ماند، درخت سرو در عین حال مظهری است از جنبه مثبت و مفرح زندگی مذهبی و ازینروست که هنوز هم مکانهای مقدس مذهبی در ایران با درختان سرو احاطه می‌شوند. جنگ میان شیرو گاو نر که به پیروزی شیر و کشته شدن گاو می‌انجامد نشان دهنده یک اسطوره نجومی باستانی است شیر و گاو (اسد و ثور) هر دو از مجموعه‌های موجود در منطقه البروج هستند و هنگامی که این دو مجموعه در اوج هستند نوروز ایرانیان فرا می‌رسد.

در لباس قهرمانانی که نقش ایشان بر جبهه این بناها ترسیم شده هزاران گل و بوته که بیشتر آنها نشان دهنده خورشید، این مظهر عظمت و عطوفت است می‌توان یافت و در میان این نقش‌ها نقش گل آفتابگردان از همه بیشتر است.

پروفسور پوپ می‌نویسد که آئین زرتشتی ایران باستان در تکوین پدیده‌های تزئینی در ایران نقش خلاقه‌ای برعهده داشت و اثرات آن در معماری سنتی ایران کاملاً نمودار است.

بنظر من آنچه که در عصر هخامنشیان تکوین شد و برجای ماند باید بعنوان مهمترین اسناد تاریخ عصر قدیم مورد بررسی قرار

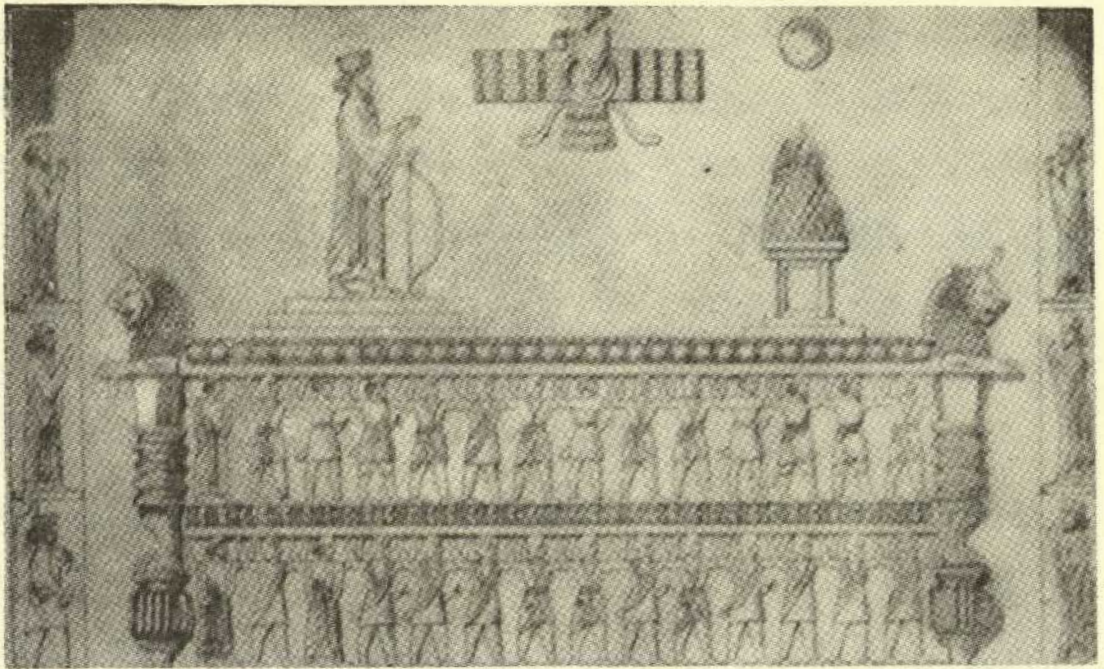
گیرد زیرا درین عصر و درین نقطه از جهان با ارشاد شاهنشاهان هخامنشی در معماری و مجسمه سازی و کنده کاری پیشرفتی شگفت آور پدید آمد و با همکاری هنرمندان چهار گوشه جهان تاریخ به نقطه اوج خود رسید و این شاهکار های جاودانی شاهد آن عصر طلائی است .

خشایارشا می نویسد : بالطف اهورامزدا من این دروازه جهانی را برپای داشتم این شاهکار های زیبای معماری را من ساختم ، در پاریس پدر من هم بناهای زیبای برکشید و هرچه زیبا و تماشائی است ما ساختیم با کمک و لطف اهورامزدا خدای بزرگ .

ستونهای و سرستونهای بزرگ که از آن جمله است سرستون دوسر باپیکره ای از کله گاونر از مشخصات جهانی تخت جمشید است . حال چگونه این ستونها تهیه و بر جای استوار شده و چگونه سرستونها بر فراز آن قرار داده شده اند از بحث ما خارج است . همینقدر می دانیم که با کمک این ستونهای عظیم سقفی آسمان سای برین طالارها می بسته اند و سرپوشیده ای با گنجایش هزاران نفر بوجود می آورده اند .

نقش جالب دیگر در تخت جمشید نقشی است از پادشاهان که بر پیشانی کوه حامل کالبد مرده ایشان کنده کاری شده است درین نقشها شاه را می بینیم که بروی تخت شاهنشاهی خود ایستاده است و روبروی وی سه چیز که هر سه از مظاهر آئین زرتشتی و اهورامزدا خدای ایران باستان است کنده کاری شده است : خورشید و آتش و فروهر .

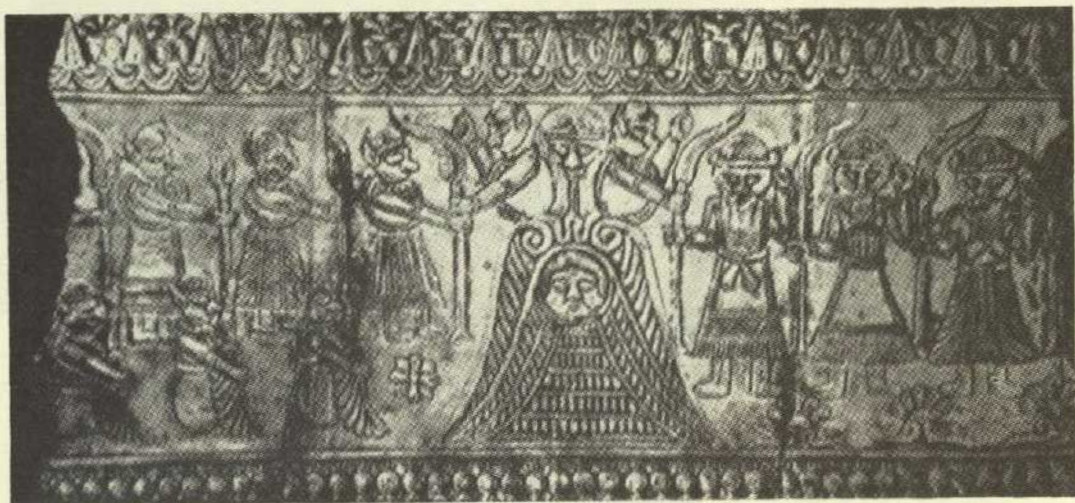
آنچه که مظهر عناصر نامطلوب اهریمنی است هیکلی زشت و دهشت آفرین دارد و هیولائی است افسانه ای بادمی بشکل دم عقرب



شاهنشاه هخامنشی با نقش فروهر ، آتش و خورشید تخت جمشید

و پنجه‌هایی مانند عقاب و بدنی چون بدن شیر در حالی که هیکل وی هیئتی چون گاو وحشی دارد و این همان اهریمن آئین زرتشتی است که پادشاه از آن گریزان است و با آن می‌جنگد و سرانجام مغلوبش می‌سازد. فرهنگ ایرانی از همان نخستین عصر درخشش خود بر پایه نوع دوستی و فضیلت اخلاقی استوار گردیده و هدف آن حصول به عشق و یگانگی بوده است، اجرای این طرح عظیم یعنی خلق فرهنگی باین عظمت و لطافت بر پیروزی نظامی و تصرف اراضی استوار نبوده است و بازور تحقق نیافته است، بلکه پایه آن بر فضیلت استوار شده بود و برای اصلاح و تکامل تمدن بشری از تمام نیروها و امکانات استفاده می‌کرد و با حکمت اساسی این اجتماع کهن و آینده بشریت ارتباط مستقیم داشت و روحیه بردبار و متفکر موسس این سلطنت کهن یعنی کوروش در تکوین این اساس پا بر جای و درخشان اثری گویا و بحق داشت، اثری که بشریت امروز نیز بدان و بنتایج حاصله از آن که

صلح و دوستی است نیاز فراوان دارد صلح و دوستی بر پایه فرهنگ و هنر . پادشاهان هخامنشی در راه تکوین و گسترش هنر و معماری پیشوایان و پیشگامان بخشنده و مهربانی بودند که بامدجویی از فضیلت معنوی و معتقدات مذهبی این کار بزرگ را آسان ساختند و با ارشاد ایشان بود که در معماری و هنر هخامنشی این نشانه‌ها و علائم معنوی و مذهبی معرفی شد و بسوی تکامل گرایید .



دروان . آهورامزدا . اهریمن
(قرن ۸ پیش از میلاد) لوحه
نقره از لرستان

نقش دو بز بشقاب از مجموعه
خصوصی در نیویورک
قرن پنجم





جنگ شير و گاو
بشقاب از يك موزه خصوصي



گاو بالدار - از يك موزه
اختصاصي نيو يورك



نقش دو هیولای بالدار در دسته خنجر - تخت جمشید

چند یاد داشت درباره این مقاله :

۱- همانطور که در مقدمه گفته شد دکتر بد زرتشتی است وزرتشتی بودن هخامنشیان برای وی و همکیشان وی افتخاری است بزرگ بنا برین کوششهای وی در راه زرتشتی شناختن هخامنشیان امری است طبیعی بخصوص که علاوه بر گروهی از دانشمندان فرنگی برخی از محققان ایران نیز در زرتشتی بودن هخامنشیان شك دارند و چند نفری نیز آنرا انکار می کنند.

چون مبنای مقاله دکتر بد در تشریح آثار و علائم مورد بحث بر زرتشتی بودن این پادشاهان استوار شده است وی در سراسر مقاله اش همه جا باین مطلب اشاره و در برخی موارد آنرا امری هویدا و مبرهن می داند در حالیکه می دانیم هنوز بطور قطع نمیتوان گفت

هخامنشیان چه دینی داشته‌اند همانگونه که شادروان مشیرالدوله نیز در طی بحث مفصل خود سرانجام حکم نمی‌دهد اما زرتشتی بودن ایشان را انکار نمی‌کند.

با اینکه دستور بد تا این حد در عقاید خود پابرجاست زرتشتیان هندویرا بعنوان يك بدعت گزار و تجدد طلب می‌شناسند زیرا پارسیان در حفظ و اجرای آداب و رسوم مذهبی خویش بسیار متعصب هستند.

۲- نظر دکتر بدد در باره نقش اهورامزدا قابل توجه و بررسی است زیرا تقریباً همه دانشمندان غربی این شکل را نقش پیکره اهورامزدا تصور کرده‌اند بررسی این مطلب از دید دانشمندان ایرانشناس پارسی‌کاری است سودمند زیرا البته دانشمندان اروپائی احاطه‌ای راکه این دانشمندان به آئین زرتشتی دارند نداشته‌اند و گروهی از ایشان نیز تحت تاثیر تمدنهای قدیم شرق یعنی مصر و کلد و آشور قرار داشتند.

۳- در باره اوج دو مجموعه اسد و ثور در هنگام نوروز گویا استاد دچار اشتباه شده است زیرا این دو مجموعه که متعلق به ماههای اردی بهشت و مرداد (اردیبهشت = ثور = گاو) (مرداد = اسد = شیر) می‌باشند هیچوقت در جوار هم قرار نمی‌گیرند و در هنگام نوروز نیز حالت خاصی ندارند و شاید نقش مورد بحث بنحوی با این مجموعه‌ها مربوط باشد امانه باین ترتیب که استاد اشاره می‌کند.

۴- دکتر بدد در پایان مقال از بذل عرفان پناهی شاعر و دانشمند ایرانی مقیم کالیفرنیا که در باره نقش مناره جام ویرا راهنمایی کرده است سپاسگزاری می‌کند.

۵- کتیبه‌ها را نویسنده از کتاب معروف رولاند . جی . کنت

Old Persian by Rolland G. Kent بنام پارسی باستان چاپ

سال ۱۹۵۳ نقل کرده است.

سخنی چند

درباره جزیره خارک

و

آثار باستانی آن

بقلم

سیف‌الدین قائم مقامی

آقای پروفیسور گیرشمن ایران شناس دانشمند فرانسوی که سالها ریاست هیأت علمی باستان شناسی فرانسه را در ایران داشته و چندین جلد کتاب در باره ایران از جمله «ایران از آغاز تا اسلام»، «کاوشهای سیلک»، «کاوشهای گیان» و کتاب دیگری بنام «ایران . . .» در دو جلد یکی درباره «ایران دوره های آغاز ایران و مادی و هخامنشی» و دیگری «ایران دوره های پارسی و ساسانی» تألیف نموده اند، رساله‌ئی نیز در ۱۶ صفحه به قطع خشتی بنام «جزیره خارک یا Ile de Kharg» درباره آثار باستانی و سوابق تاریخی آن جزیره به زبان فرانسوی تألیف کرده اند که در جای خود حائز اهمیت است و آقای دکتر سیف‌الدین قائم مقامی با آشنائی های عینی و ذهنی بسیاری که بر اثر مطالعات خود در مورد دوره کلان-سنگی Mégalithique دارند و با استناد پژوهشهایی که در طی مأموریتی تحقیقی و علمی در جزیره خارک بعمل آورده اند، این رساله را مورد نقد علمی قرار داده اند و ما نظرات ایشان را که مسئولیت آن منحصرأ

به عهده خود ایشان خواهد بود ، بی کم و کاست در
این شماره از مجله بررسی های تاریخی به چاپ
میرسانیم و انتظار داریم آقای پروفیسور گیرشمن هم
چنانچه مطالبی در رد و یا قبول نظرات آقای دکتر
قائم مقامی دارند بی مضایقه برای ما بفرستند ، با
امتنان تمام متن اصلی و ترجمه معتبر فارسی آنرا
بچاپ خواهیم رسانید. ضمناً از آقای دکتر قائم مقامی
نیز خواهشمندیم قسمت‌هایی از تحقیقات خود در باره
جزیره خارک را پیش از انتشار آنها بصورت يك
کتاب مستقل ، برای درج در مجله بررسی های
تاریخی ارسال فرمایند .

بررسی های تاریخی

سخنی چند درباره جزیره خارک

و

آثار باستانی آن

بسم

سیف‌الدین قائم‌مقامی

در باره گذشته های دور و نزدیک، آثار باستانی و موقعیت نظامی و سیاسی جزیره خارک در خلیج فارس، در کتب و گزارشهای نمایندگان سیاسی کشور های اروپائی در ادوار مختلف، مطالب گوناگونی خوانده بودم. همچنین راجع به ترقیات شگرف و روزافزونی که در چند سال اخیر بر اثر پیدایش تأسیسات نفت و وسایل بارگیری آن نصیب این جزیره شده، اخبار جالبی شنیده بودم. کلیه مطالب و اخبار مزبور حس کنجکاوی و اشتیاق شدیدی در نگارنده جهت دیدار از جزیره پدید آورده بود و همیشه امید و آرزو داشتم که

روزی بتوانم آنچه را که خوانده و شنیده‌ام به چشم خود ببینم و نسبت به هر یک از آنها جداگانه بررسی نمایم. چه به قضاوت دیگران چندان اعتمادی نیست! از طرفی مسئله‌ایکه پیوسته ذهن و فکر نگارنده را مشغول و نگران میساخت، موضوع محافظت و مراقبت از آثار باستانی جزیره نامبرده در برابر آسیب عوامل طبیعی و مخصوصاً تجاوز تمدن جدید بود. چه بسا وجود گسترش همه جانبه‌ای که در سطح دانش بشری حاصل شده و هر کس بقدر فهم خویش شناسائی قابل ملاحظه‌ای در زمینه اصول بسیاری از علوم و فنون پیدا کرده، گاه افرادی تحت عنوان دروغین نوخواهی و مبارزه با کهنه-پرستی یا به بهانه‌ی ایجاب مقتضیات زمان و مکان ولی اغلب بخاطر منافع مادی یا بعلت عدم آشنائی کامل به اهمیت آثار باستانی، آثار کهنی را بیرحمانه مورد بیمهری و قهر قرار داده، خراب میکنند و میراث تمدنها و فرهنگهایی را که با گذشت قرون و اعصار به صورت اثر باستانی هنوز کمابیش سالم بساقی مانده بکمک ماشین آلات مخرب جدید به ساعتی محو و نسا بود مینمایند تا بجای آن اثر باستانی، بنائی نو بسازند. غافل از آنکه بنای نو آنها هر چه مفید و با ارزش باشد جای اثر کهنه را نمیگیرد و جبران این عمل نابخردانه آنها بهیچ وجه میسر نیست.

در اسفندماه ۱۳۵۱ دانشگاه تهران تصمیم گرفت جهت شناسائی، بررسی، عکس برداری و نقشه برداری از بناهای کلان سنگی جزیره خارک مأموری به این جزیره بفرستد و شرکت ملی نفت ایران که پیوسته مشوق و حامی هر فعالیت علمی در کشور است داوطلبانه آماده پذیرائی از وی گردید. چون نگارنده سوابق و آشنائی مختصری با آثار باستانی پیش از تاریخ داشتم و در سایر نقاط ایران نیز تجسساتی کرده بودم، لذا قرعه فال به نام اینجانب زده شد و با علاقه‌ای که از مدت‌ها قبل برای دیدار از جزیره نامبرده داشتم با کمال میل و رغبت چنین مأموریتی را با جان و دل پذیرفتم و بسوی

سرزمینی که در حقیقت باید آنرا موزهٔ طبیعی دیرین شناسی و باستان شناسی ایران^۲ نامید، روان گردیدم. ضمناً برای آشنائی بیشتر و بهتر باشگفتی- های این سرزمین و کوشش‌هایی که جهت شناسائی آنها بعمل آمده ترجیح دادم قبلاً از نتیجهٔ مطالعات، کاوشها و تحقیقاتی که تا کنون بوسیلهٔ دانشمندان و باستان شناسان ایرانی و بیگانه شده و امروز به صورت سند و مدرک در آمده، اطلاع حاصل نمایم. در بین اسناد و مدارک به جزوه چاپی ای به زبان فرانسه بنام « Ile de Kharg یا جزیرهٔ خارک، بر خوردم که بوسیلهٔ باستان- شناس نامدار و استاد عالی مقام دانشگاه اکس آن پرووانس یعنی پرفسور دکتر رمان گیرشمن که سالیان دراز سمت ریاست هیئت باستان شناسی فرانسه را در ایران داشته، نوشته شده و در سال ۱۹۶۰ میلادی از طرف « شرکتهای عامل نفت ایران »^۳ در تهران به طبع رسیده است. این جزوه که بعداً به فارسی سلیس برگردانده شده و همراه اثر تحقیقی دیگری تألیف شادروان احمد فرامرزی تحت عنوان « جزیرهٔ خارک، در تیرماه ۱۳۴۷ به زیور چاپ آراسته گردیده^۴، بخوبی ثابت مینماید که اولیای محترم شرکت ملی نفت به اهمیت آثار باستانی جزیرهٔ خارک کاملاً واقف بوده و برای جلوگیری از هر گونه اشتباه، ندانم کاری و خدای نخواستہ خرابکاری نسبت به آثار باستانی، قبلاً از استاد باستان شناس معروفی مثل پرفسور گیرشمن کمک خواسته تا پرفسور با سوابق ممتد و اطلاعات وسیعی که در بارهٔ باستان شناسی ایران و خاورمیانه دارد، بررسی های لازم را بعمل آورد

۲- زیرا در هر قدم در زیرپا و اطراف خود آثار دیرین و باستانی فراوانی میتوان یافت.

۳- Iranian oil operating companies (کنرسیوم)

۴- پرفسور گیرشمن در جزوه خود، نام جزیرهٔ خارک را همه جا با کاف فارسی یعنی «گ» با دوسرکش نوشته است، در حالیکه در اثر چاپی شادروان فرامرزی نام جزیره گاه با «ک» و گاه با «گ» آمده است. در این باره شایسته است فرهنگستان ایران و کمیسیون نام شناسی وزارت کشور تحقیق همه جانبه ای بعمل آورده و برای همیشه تکلیف نام این جزیره را روشن سازند.

ونکات تاریخی مربوط به جزیره خارک و آثار باستانی آنرا روشن و تعیین نماید. شرکت ملی نفت تنها به شناسائی آثار باستانی جزیره قناعت نکرده، بلکه بمنظور آشنائی بیشتر به کنه این آثار و حفظ و نگهداری آنها در برابر آفات، بوسیله پرفسور گیرشمن به کاوش در پیرامون آنها پرداخته و از تعمیر و مرمت هر يك از آنها که احتیاج به تعمیر و مرمت داشته کوتاهی نورزیده است. چنانکه بهترین نمونه تعمیرات مذکور را در مقابر معروف به «مقابر پالمیریان» میتوان دید.

اقدامات شرکت ملی نفت نسبت به شناسائی، حفاظت و مراقبت از آثار باستانی جزیره خارک در حد خود از هر جهت درخور تحسین است. اما نتیجه مطالعات، کاوشها، بررسی‌ها و فعالیتهای پرفسور گیرشمن که بصورت جزوه‌ای بنام «Ile de Kharg» یا «جزیره خارک» درآمده و در بلاذکر آن گذشت در بعضی موارد قابل تأمل و تعمق میباشد. پرفسور گیرشمن در جزوه «جزیره خارک» روی دلبستگی شدیدی که گویا به تمدن و فرهنگ یونان داشته، مطالبی از قول مورخان و جغرافیانویسان یونانی و رومی نقل کرده که قبول آنها بدون معرفی مدرک دیگر بسیار دشوار است. همچنین راجع به بعضی از آثار باستانی خارک اقداماتی بعمل آورده و عقایدی ابراز داشته که محتاج توضیح و توجیه و ارائه دلیل و برهان از طرف ایشان میباشد. چون امکان دارد جزوه خارک بعنوان يك سند رسمی تلقی گردد و مورد استفاده همگان و بخصوص اهل تحقیق قرار گیرد، لذا بی‌مناسبت نیست تا با رجوع به صفحات ترجمه آن در زیر، نکاتی را بطور نمونه مورد بررسی قرار داده و در معرض افکار دانش‌پژوهان بگذاریم تا بتوان بااطلاعات بیشتر به قضاوت درباره آنها پرداخت.

در صفحه ۵۶ پرفسور گیرشمن راجع به جزیره خارک مینویسد: «جزیره میبایست از سه هزار سال پیش از میلاد مسیح جزو قلمرو کشور «عیلام» بوده باشد. زیرا با کشتی بادی فقط سه یا چهار ساعت با بوشهر، بندر مهمی»

« که در کرانه ایران است ، فاصله دارد و قلمرو عیلام که شوش پایتخت آن
 « بوده تا بدین قسمت خلیج فارس میرسد. زیرا نیم قرن پیش هیأت باستان-
 « شناسان فرانسوی در بوشهر خشت‌هایی یافتند که بر آنها نوشته‌هایی درباره
 « پادشاهی عیلام منقوش میباشد. »

پیدا شدن خشت‌های عیلامی در بوشهر دلیل بر تسلط عیلامیان بر جزیره
 خارک نیست. زیرا بین بوشهر و خارک بیش از ۵۷ کیلومتر دریا فاصله است
 و تصور اینکه جزیره خارک جزو قلمرو عیلام بوده بدان میماند که گمان
 کنیم جزیره انگلستان جزئی از دوسرزمین بلژیک یا فرانسه بوده است. چه
 بین انگلستان و فرانسه در پادو کاله^۵ تنها ۳۱ کیلومتر دریا فاصله میباشد و
 در کرانه‌های جنوبی دریای مانش آثار فراوانی از اقوام بلژو گل موجود
 است. پس پذیرفتن نظریه فسور بدلائل دیگری احتیاج دارد. اما آنچه برای
 عموم مسلم میباشد ، بعلت نزدیکی جزیره خارک به خاک ایران و بدلیل
 وحدت نژادی ، زبانی و ملی مردم این دوسرزمین همچنین یکسانی‌ای که
 در آثار باستانی آنها دیده میشود ، جزیره خارک از قدیم‌ترین دورانها همواره
 جزء جدائی ناپذیری از سرزمین ایران بوده است . منتهی تسلط عیلامیان
 بر آن معلوم نیست .

در صفحه ۵۶ نیز پروفیسور گیرشمن مینویسد: « نآرک^۶ دریادار اسکندر
 « کبیر نیز با بحریه اش از دهانه رود سند حرکت کرد تا به فرات برسد ، او
 « از بنادر و نزدیکی کرانه حرکت میکرد تا رابطه خود را بادسته‌ای از
 « سپاهیان اسکندر که در طول ساحل دریا از هند باز میگشتند از دست ندهد.
 « بحریه او به جزیره خارک بر نخورد اما بمحض رسیدن به مقصد ، یکی از
 « همراهانش بنام آندرستن^۷ را موظف کرد تا کشف خلیج را به پایان برساند.
 « استرابون^۸ نویسنده قرن اول پیش از میلاد میگوید که آندرستن

Androsthène de Thasos - ۷. Néarque - ۶ Pas - de - Calais - ۵

Strabon - ۸

«انتهای خلیج را دورزد و همچنانکه پیش میراند و خشکی در جانب راست»
 «وی بود، به جزیره‌ای ایکار^۹ نام که گوئی به ساحل می‌سود، رسید. او»
 «در آن جزیره، معبد آپولون^{۱۰} و یکی از هاتقان آرتیمیس توروپل^{۱۱} را»
 «یافت.»

«میتوان پنداشت جزیره‌ای که آن درستن دور زده بود، همان جزیره»
 «خارگ (ایکاریوس)^{۱۲} میباشد که نام آن در نوشته استرابون مبدل^{۱۳} شده»
 «است. کناره شرقی خلیج از جزیره، که برای دریانوردان لشکرگاهی»
 «ارزشمند میباشد، کاملاً پیداست. میتوان مانند شارل پیکارد^{۱۴} چنین»
 «اندیشید که همراهان آن درستن که برای نیایش آرتیمیس توروپل الهه محبوب»
 «اسکندر مدت نسبتاً درازی در جزیره ماندند، نخستین کلنی یونانی در»
 «خارگ بودند. در جزیره همنام ایکاریوس در مجمع‌الجزایر اثره نیز توروپل»
 «را نیایش میکردند.»

اگر ما نقشه خلیج فارس را در برابر خود بگذاریم، می‌بینیم که جزیره خارگ در شمال خلیج واقع شده است و در نزدیکترین نقطه با خشکی در حدود ۳۶ کیلومتر فاصله دارد. پس اگر نآرك و بحر یه اش که از دهانه سند تا فرات در طول ساحل حرکت کرده‌اند و به جزیره خارگ برخورد کرده‌اند، تعجبی ندارد. گوا اینکه از یک دریادار برجسته و ورزیده اسکندر کبیر که جهت کشف خلیج فارس دریانوردی مینموده پسندیده نیست که در چند کیلومتری خود جزیره بزرگی مثل جزیره خارگ را ندیده باشد. در حالیکه با چشم غیر مسلح از خاک ایران، جزیره خارگ و بالعکس از جزیره خارگ، خاک ایران را به آسانی میتوان دید. حال اگر به گفته استرابون اعتماد کنیم و قبول

۹ - Ikare - ۱۰ - Temple Apollon - ۱۱ - Oracle d' Artémis Tauropole

۱۲ - Ikarios

۱۳ - در متن فرانسه نوشته پرفسور گیرشمن، بجای کلمه مبدل لغت Déformé بکار

رفته که بمعنی تحول یافته و منقلوب است.

۱۴ - Charles Picard

نمائیم که آندرستن طبق مأموریتی که داشته انتهای خلیج را دور زده و همچنانکه پیش میرانده و خشکی در جانب راست وی بوده به جزیره ای بنام ایکار که گوئی به ساحل می سوده رسیده . پس این جزیره ایکار در جنوب خلیج فارس قرار داشته و با جزیره خارک که در شمال خلیج واقع است و از خشکی تقریباً ۳۶ کیلومتر دور میباشد فرق دارد . بالنتیجه از نظر تحقیق در باره جزیره خارک باید کلیه مطالبی را که استرابون در خصوص جزیره ایکار یا ایکاریوس ، معبد آپولون و یکی از هاتفان آرتیمیس توروپل نوشته ، همچنین استنتاجاتی را که پروفیسور گیرشمن و شارل پیکارد راجع به وجود لشکر گاهی در کناره شرقی خلیج از جزیره و اقامت همراهان آندرستن برای نیایش آرتیمیس توروپل الهه محبوب اسکندر و نخستین کنی یونانی در خارک کرده اند ، یکباره نادیده گرفت و از آن گذشت . اما آنچه برای نگارنده مجهول باقی میماند توجیه دو مطلب زیر است :

اول - چگونگی تبدیل یا بهتر بگوئیم قلب نام «ایکار» یا «ایکاریوس» به «خارک» میباشد که با هیچیک از قواعد جاری زبانشناسی و نام شناسی^{۱۵} تطبیق نمیکند !

دوم - خلیج فارس که برای یونانیان جائی ناشناخته بوده و برای اولین بار نآرک و همراهانش زحمت کشف آنرا بخود داده اند ، پس چطور معبد آپولون و یکی از هاتفان آرتیمیس توروپل قبلاً در آنجا پیدا شده اند؟!

باری ، از جزیره خارک و ایکار بگذریم و به پیروی از تداعی معانی و بخاطر نشان دادن میزان صحت و دقت مطالب منابع یونانی یکی از حکایاتی را که درباره معبد آپولون در جزیره انگلستان آمده عیناً نقل کنیم . دی اودور دوسیسیل^{۱۶} بزرگترین مورخ یونانی قرن اول پیش از میلاد و معاصر استرابون در خصوص معبد کلان سنگی استون هنج^{۱۷} چنین مینویسد :

۱۵ - Toponymie ۱۶ - Diodore de Sicile ۱۷ - Stonehenge

«هکاته و چند مؤلف دیگر حکایت میکنند که در برابر سرزمین سات‌ها^{۱۸}»
 «در میان اقیانوس جزیره‌ای به بزرگی سیسیل ... وجود دارد که مسکن»
 «مردمان اقصی نقاط شمالی است ... ساکنان آن آپولون را بیش از هر جای»
 «دیگر ستایش میکنند. یک محوطه مقدس مصنوعی از تعرض در جزیره همچنین»
 «یک معبد مدور باشکوه، مزین به پیشکش‌های ذیقیمت وقف او شده است. ۱۹»
 کسانیکه به انگلستان رفته‌اند و از معبد کلان سنگی استون هنج در
 شمال سالیسبوری^{۲۰} دیدن کرده‌اند از مطالب بالا بخوبی درمی‌یابند که تاجه
 حد حکایت معبد آپولون در انگلستان بی‌اساس است. زیرا این معبد از
 بناهای کلان سنگی بیش از تاریخ می‌باشد و به آپولون و اعتقادات مذهبی
 یونانیان ابدأ ارتباطی ندارد.

در صفحه ۵۷ پروفیسور گیرشمن مینویسد: «پلین ۲۱ نویسنده رومی قرن»
 «اول میلاد نیز جزیره ۲۲ را بنام آرا کیا^{۲۳} نامیده است که میتوان در آن»
 «بسهولت ریشه نام امروزی را یافت. به عقیده این نویسنده قدیمی جزیره»
 «با کوهی بس بلند، وقف نپتون^{۲۴} بود، و این توضیح بشناخت آن کمک»
 «میکند. برای دریائسانی که از خلیج می‌گذشتند، کاملاً طبیعی بود که»

۱۸- مقصود از سرزمین سلت‌ها بیشتر برتانی فرانسه است.

۱۹- چون امکان دارد کتب دی اودوردوسیسیل در دسترس همگان نباشد لذا عین ترجمه
 آن به فرانسه، در زیر نقل میگردد:

«Hécatee et quelques auteurs racontent, qu'en face du pays des
 Celtes, il existe dans l'Océan, une ile aussi grande que la Sicile...
 habitée par es Hyperboréens... les habitants honorent Apollon plus
 que par'out ailleurs. Une enceinte sacrée lui est dediée dans l'ile,
 ainsi qu'un magnifique temple circulaire, orné de riches offrandes.»

Pline - ۲۱ Salisbury - ۲۰

۲۲- جزیره مقصود جزیره خارک است.

Neptune - ۲۴ Aracia - ۲۳

«معبدی برای خدای اقیانوس برافرازند تا لطف و حمایت و پیرا بدست»
«آوردند.»

برخلاف نظر پروفیسور گیرشمن، ازدیدگاه علم نام شناسی، ریشه نام امروزی «خارک» را در «آراکیا» نمیتوان یافت چون این دو باهم فرق دارند و یکی نیستند. پس آنچه پلین راجع به آراکیا نوشته، درباره خارک صادق نمیباشد. همانطور که کوه بس بلندی را که وقف نمیتون بوده و پلین از آن یاد میکنند در جزیره خارگ نمیتوان دید. زیرا بلندترین نقطه جزیره خارک یعنی محل «دیده بان» از سطح دریا تنها در حدود ۹۰ متر ارتفاع دارد و چنین ارتفاعی نمیتواند کوهی بس بلند باشد.

در صفحه ۵۸ پروفیسور گیرشمن مینویسد: «کلود پتولمه^{۲۵} جغرافیادان «قرن دوم میلادی بهمین نام آراکیا از جزیره یاد کرده و آنرا جزیره «اسکندریه^{۲۶} دانسته است. این قسمت از نوشته گنگ است. آیا این نام «سبب کشف^{۲۷} جزیره بوسیله دریا نوردان بحریه اسکندر بوده است؟ یا «سبب آنست که جزیره میبایست چون پایگاهی برای اکتشاف دریائی «تازه (که)^{۲۸} اسکندر پیش از مرگ میخواست آغاز کند، بکار گرفته «میشد. بنا بر فرض دیگری جزیره پایگاه دریائی شهر اسکندریه در سوزیان «بوده است و این شهر را اسکندر کبیر که به اهمیت ارتباط سیاسی و «تجاری با هند آگاه بود، در ملتقای دجله و اولائوس^{۲۹} (کرخه امروز) «بنا کرده بود.»

۲۵ - Claude Ptolemee

۲۶ - در اینجا جزیره اسکندریه باید جزیره اسکندر باشد زیرا پروفیسور گیرشمن در متن فرانسه «Une ile d' Alexandre» نوشته است.

۲۷ - بجای لغت «کشف» در متن فرانسه کلمه «Découvert» آمده است.

۲۸ - در ترجمه احتمالاً کلمه «که» در موقع چاپ افتاده است.

۲۹ - Eulaeos

« باید یاد آور شد که امروز کرخه بعثت تغییر مسیر، در مردابهای
 « هویزه ناپدید میشود. محل این اسکندریه که اندکی بعد دوبار زیر آب
 « رفت و ویران شد هنوز شناخته نشده است. شهر میبایست در شمال خرمشهر
 « بوده باشد نمایندگیهای تجاری اسکندریه سوزیان که در کار تجارت با
 « هند اهمیت داشتند، بساید در جزیره خارک منزلگاهی میداشتند تا از
 « دریا نوردی طولانی در کنار ساحل برهنه وازلنگر گاه مستقیم به سوی
 « دهانه خلیج برانند.»

برخلاف نظر پروفیسور گیرشمن، نوشته کلود پتولمه بهیچ وجه گنگ
 نیست. بلکه مؤید نظر نگارنده در بالاست. بدین معنی که همانطور که
 پروفیسور خود مرقوم فرموده اند، جزیره آراکیایا بقول پتولمه «جزیره اسکندر»
 در جای دیگری غیر از خارک قرار داشته و شاید بقول پروفیسور گیرشمن در
 ملتقای دجله و کرخه واقع بوده است. حال مختصات و سرنوشت آن چه
 بوده؟ از موضوع بحث ما خارج میباشد.

مطالب پروفیسور گیرشمن در خصوص یونانیان در جزوه «جزیره خارک»
 بهمین جا پایان نمییابد. اما بجهت آنکه این مطالب به جزیره خارک
 ارتباطی ندارد، از بحث درباره آنها صرف نظر میکنیم و به قدیمی ترین آثار
 پیش از تاریخ جزیره میپردازیم.

در صفحه ۶۰ پروفیسور گیرشمن تحت عنوان گورهای کلان سنگی ۳۰
 مینویسد: «قدیم ترین آثاری که هیأت باستان شناسی فرانسوی یافته است»
 «دوقبر سنگی ۳۱ مربوط به تقریباً هزار سال پیش از میلاد است. این دوقبر»
 «در سنگ کنده شده و هنوز لحد آنها که عبارت از دو تخته سنگ ضربی ۳۲»

۳۰- Tombes Mégalithiques

- ۳۱- دوقبر سنگی درست نیست و باید «دوقبر کلان سنگی» باشد زیرا پروفیسور گیرشمن در
 متن فرانسه «Deux tombes mégalithiques» ذکر کرده است.
 ۳۲- ترجمه دو تخته سنگ ضربی باید «دو تخته سنگ ستبر ضربی» باشد. زیرا در متن
 فرانسه «Deux puissantes dalles de pierres» قید گردیده.

« است ، حفظ شده است . یکی از قبرها خالی بود . دیگری بادقت گشوده »
 « و در آن ، بازمانده تقریباً پانزده اسکلت تشخیص داده شد که آشفته »
 « درهم ریخته بودند . دفن کردن مردگان در جزیره‌ای که قبرهای آنرا »
 « نمیتوان در خاک کند ، بلکه باید در سنگ نقر کرد ، سبب میشد که اهالی »
 « از گورها بدفعات استفاده کنند و استخوانهای پیشین را در قبرهای قدیمی - »
 « تری بریزند قبرهای دولمن^{۳۳} نیز چنین حالی داشت . سکه‌ای رومی که »
 « در این مقبره یافت شده نشان میدهد که انتقال اجساد در قرن چهارم یا »
 « پنجم میلادی صورت گرفته است . »

در سفر نگارنده به جزیره خارک از دو قبر کلان سنگی وصف شده
 بوسیلهٔ پروفسور گیرشمن ، تنها يك قبر بنام دوخواهران^{۳۴} شناخته شد که
 شرح آن در زیر خواهد آمد . اما نسبت به قبر دیگر هر چه در اطراف جزیره
 جستجو بعمل آمد و از افراد محلی و کارمندان قدیمی شرکت ملی نفت از پیر
 تا جوان پرسجو شد ، کسی کوچکترین اطلاعی از آن نداشت ؛ معلوم نیست
 پروفسور گیرشمن قبر دوم را در کجا پیدا کرده و برای کنسرسیون نفت ایران
 کاوش نموده که همه از آن بی‌خبر میباشند ؛ آیا بنظر پروفسور گیرشمن
 دادن نشانی محل آثار باستانی لازم نیست ؟ آیا دیگران حق ندارند قبری
 را که پروفسور یافته و در درون آن کاوش کرده ببینند ؟ ! پس آن قبر در
 کجاست و نشانی آن کدام است ؟

پروفسور گیرشمن دو قبر مذکور در فوق را به تقریباً هزار سال پیش از

۳۳ - Dolmen

۳۴ - بر روی قبر معروف به دوخواهران دو تخته سنگ بزرگ بحالت ضربی و بقول
 پرفسور خرپشته « En dos-d'ane » قرار دارد که اهالی آنها را دوخواهرون می‌نامند و
 عقیده دارند که این دو سنگ دوخواهر بوده‌اند که روزی لغت شده بودند تا در دریا شنا
 و شست و شو کنند . ناگاه عده‌ای نامحرم به جزیره وارد میگردند و به نزدیک آنها می‌رسند .
 دوخواهران از خجالت و برای پوشانیدن بدن خود بهم می‌چسبند و در همین حال سنگ
 میشوند (اشکال ۱ و ۲).

می‌لاد مربوط می‌داند بدون آنکه دلیلی بر ادعای خود اقامه کند. خوانندگان گرامی بخوبی میدانند که امروز در عالم پراهمیت‌ترین چیزی که در بناهای کلان سنگی مورد نظر است سن هر بنا می‌باشد. زیرا سن هر بنا، تاریخ ساختمان آن بنا را روشن می‌سازد و تاریخ ساختمان هر بنا، تاریخ نفوذ و رواج تمدن و فرهنگ دوران کلان سنگی را در آن سرزمین تعیین مینماید. چون تاریخ نفوذ و رواج تمدن و فرهنگ دوران کلان سنگی در همه جای جهان یکسان نیست و بر حسب نقاط مختلف فرق میکند. لذا ما در ایران مثل کشورهای دیگر که در آنجا بناهای کلان سنگی یافت می‌شود نهایت کوشش را بجا می‌آوریم تا با پیدا کردن اشیاء و آثار و شناخت آنها به وسایل مختلف علمی، سن حقیقی یا تقریبی بناهای کلان سنگی ایران را معلوم نمائیم. از اینرو برای ما هر قطعه کوچک سنگ سیلکس، هر تکه سفال شکسته، هر اسکلت پوسیده یا نپوسیده، هر مهره گریز بند مرده، هر مجسمه نازیبا یا گلی یا سنگی، هر نقش حجاری شده بر روی سنگ و بالاخره هر چیز که از درون بناهای کلان سنگی بدست آید، ارزش فراوان دارد و از آن بعنوان سند استفاده می‌کنیم.

پروفسور گیرشمن در جزوه «جزیره خارک» به زبان فرانسه، عکسی از یکی از دو قبر کلان سنگی واقع در جزیره خارک را درج کرده (شکل ۱)، بدون آنکه تصریح نماید این عکس مربوط به کدامیک از دو قبر است. همچنین متذکر گردیده که این دو قبر در سنگ کنده شده و هنوز لحد آنها که عبارت از دو تخته سنگ ستبر ضربی می‌باشد حفظ شده است. بی آنکه طول، عرض، ارتفاع یا عمق قبرها را معین کند و یا کوچکترین اطلاعی درباره مختصات آنها بدهد؛ فقط به خوانندگان خویش تلویحاً اطمینان میدهد که یکی از قبرها خالی بود و دیگری را بادقت گشوده در آن، تنها بازمانده تقریباً پانزده اسکلت را تشخیص داده که آشفته درهم ریخته بودند. حال چطور یک قبر کلان سنگی که معمولاً اجساد چندین نسل را در خود جای میدهد خالی بوده و در قبر دیگر تنها بازمانده تقریباً پانزده اسکلت باقی مانده؛ اصولاً مطلبی

است در خور تعمق و بررسی! زیرا طبق آداب، رسوم و اعتقادات دینی، مردمان دوران کلان سنگی معمولاً مرده‌ها را با اشیائی از قبیل ظروف سفالی، آلات و ادوات سنگی و سنگ سیلکسی، زینت آلات سنگی، گلی، مرجانی، فلزی (طلا، نقره، مس، مفرغ و آهن) و غیره دفن می‌کردند.

در تحقیقات محلی که از پیر مردان و اهالی جزیرهٔ خارک بعمل آمد، همه اظهار می‌داشتند که عکس قبری (شکل ۱) که وسیلهٔ پروفوسور گیرشمن در جزوه بنام «جزیرهٔ خارک» چاپ شده همان عکس سابق قبر معروف به دوخواهران است که پس از کاوش، تغییراتی در آن بوجود آورده‌اند. از طرفی در دیداری که بوسیله نگارنده از قبر کلان سنگی دوخواهران بعمل آمد با کمال تعجب مشاهده شد که قبری که بطور رسمی از طرف مرجع علمی ای مثل پروفوسور گیرشمن مورد کاوش قرار گرفته و باید طرز ساختمان و شگفتی‌های آن در معرض دید همگان باشد، متأسفانه مجدداً با خاک و خاشاک و مقداری شکسته سفالهای باستانی پر شده است؛ یکی از دو تخته سنگی که لحد آنرا تشکیل میداده شکسته و بعداً بطور ناشیانه‌ای تعمیر گردیده. (شکل ۳) همچنین پایه‌های دو تخته سنگ لحد را که باید در جای مستحکمی قرار می‌گرفته به کمک قیم آهنی، (به قسمی که در شکل ۲ و ۳ دیده میشود) بصورت عاریه‌ای بر روی لبه قبر واداشته‌اند. در حالیکه اگر تغییری در ساختمان قبر بوجود نمی‌آوردند و تنها آنرا بصورت اول تعمیر مینمودند، بهیچوجه احتیاجی به چنین قیم آهنی زشتی نبوده است. حال چه انگیزه‌ای موجب گردیده که برخلاف منطق و سنت علم باستان شناسی تغییری در ساختمان قبر بدهند و با این اقدام اصالت آنرا از بین ببرند و فکر بازدید کنندگان را منحرف ساخته و آنهارا گمراه کنند؟^{۳۵} بر نگارنده پوشیده است!

در متن فرانسه جزوه «جزیرهٔ خارک» پس از جمله «یکی از قبرها خالی بود»

۳۵- از مقایسه اندازه سنگها و آدم‌ها، در دو شکل ۲ و ۱ بغوی تغییر و تبدیلی را که در قبر کلان سنگی حاصل شده میتوان دید.

«دیگری بادقت گشوده و در آن، بازمانده تقریباً پانزده اسکلت تشخیص داده شد که آشفته درهم ریخته بودند» جمله‌ای آمده که در ترجمه آن به فارسی ظاهر آفراموش گردیده و آن جمله چنین است: «... و اسکلت‌ها را از یک قبرستان» «زیرزمینی دیگری، در سبدهائی ساخته شده از تر که بید و اندوده به قیر، به» «آنجا حمل کرده اند.»^{۳۶}

توضیح دقیق پروفیسور گیرشمن دربارهٔ یک قبرستان زیرزمینی دیگر و سبدهائی ساخته شده از تر که بید و اندوده به قیر مایه نهایت خوشحالی گردید. ولی متأسفانه هر چه نگارنده در جزیرهٔ خارک جستجو کرد، نه یک قبرستان زیرزمینی دیگر و نه سبدهائی از تر که بید و اندوده به قیر یافت؛ فقط در میان خاک‌کھائی که از درون قبر کلان سنگی دو خواهران خارج کرده بودند، مقداری شکسته سفالهای باستانی مشاهده نمود که معلوم نیست، کی آنها را در آنجا پراکنده است؛ زیرا پروفیسور گیرشمن بنا بر نوشتهٔ خود چیزی در درون قبر مزبور جز بازمانده تقریباً پانزده اسکلت تشخیص نداده است:

بطوریکه در صفحات پیش نیز آمد، پروفیسور گیرشمن راجع به دفن مردگان در جزیرهٔ خارک چنین مینویسد: «دفن کردن مردگان در جزیره‌ای که قبرهای آنرا نمیتوان در خاک کند، بلکه باید در سنگ نقر کرد، سبب میشد که اهالی از گورها بدفعات استفاده کنند و استخوانهای پیشین را در قبرهای قدیمی تری بریزند. قبرهای دولمن نیز چنین حالی داشت.»

در اینجا دیگر قبول نظریات پروفیسور گیرشمن امکان پذیر نیست و باید بدون مجامله و تعارف با صراحت تمام از وی پرسید: اولاً در جزیرهٔ خارک چرا نمیتوان قبرها را در خاک کند، بلکه باید در سنگ نقر کرد؟ آیا در خارک

L'une de ces tombes était vide. L'autre dégagée avec soin, —۳۶
 permit de reconnaître les restes d'une quinzaine de squelettes
 jeté en vrac qui furent transporté la d'une autre nécropole dans
 des paniers en osier en deduit de bitume.

خاک وجود ندارد؟ اگر چنین است! پس تپه ماهورهای خاکی و اراضی زراعی آن چیست؟ ثانیاً گورهای فراوان اسلامی که در هر گوشه و کنار جزیره دیده میشوند و در خاک کمنده شده‌اند چگونه هستند؟ ثالثاً دلیل براینکه اهالی خارک در دوران کلان سنگی از گورها بدفعات استفاده میکردند و استخوانهای پیشین را در قبرهای قدیمی تری میریختند کدام است؟ رابعاً اگر قبرهای دولمنی نیز چنین حالی داشتند! آیا ممکن است برای نمونه یکی از آنها را که بوسیله باستان شناس سرشناسی کاوش شده و در گزارش آن موضوع ریختن استخوانهای پیشین در قبرهای قدیمی ترقید گردیده، معرفی کنید؟ البته اگر این قبر دولمنی از کشور خود پروفیسور باشد بیشتر موجب امتنان خواهد گردید.

اما پروفیسور گیرشمن در تألیفات خویش مجرب‌تر از آنست که چیزی را ناسنجیده و ناآگاهانه بنگارد. لذا در جمله دیگری که بر جملات مذکور در فوق افزوده به توجیه مطلب و ترمیم نظریه خود پرداخته، چنین مینویسد: «سکه‌ای رومی که در این مقبره یافت شده، نشان میدهد که انتقال اجساد^{۳۷}» در قرن چهارم یا پنجم میلادی صورت گرفته است.

پس بنا بر نظریه اخیر پروفیسور گیرشمن، انتقال استخوانها به قبر دو خواهران اصولاً بدوران کلان سنگی ارتباطی ندارد و ابن اقدام در قرن چهارم یا پنجم میلادی که مقارن فرمانروائی ساسانیان بر جزیرهٔ خارک میباشد، به عمل آمده است.

آری، در زمان ساسانیان مردم ایران دین زرتشتی داشتند و برخلاف پیروان سایر ادیان که مردگان خود را میسوزانیدند یا به خاک می‌سپردند، آنها اجساد را دفن نمی‌کردند. زیرا در احکام زرتشتی پس از رفتن جان از بدن، جسد به صورت شیئی ناپاکی درمی‌آید که میتواند هر چیز و هر کسی را با فساد و پلیدی خود آلوده سازد و به‌بازماندگان مرده گزند رساند. پس باید

۳۷ - در اینجا بجای کلمه اجساد، باید استخوانها نوشته شود.

نعل را بر بلندترین نقاط روی زمین گذاشت و موی سر و پای آنرا بسادقت به زمین بست تا درندگان و پرندگان گوشت آنرا بخورند. زمانی که استخوانهای مرده از گوشت و پوست و رگ و پی پاک شد، میتوان آنها را در استودانی قرارداد.

تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد، در تاریخ چندین هزار ساله دین زرتشتی تا کنون کسی ندیده و نشنیده که زرتشتیان استخوان مرده های خود را در گور دیگران بریزند. همچنین بعید بنظر میرسد که به دیگران نیز اجازه میدادند که استخوان مردگان را از گوری به گور دیگر انتقال دهند. چه هنوز هم در ایران گور به گور کردن مردگان بزرگترین توهین نسبت به مرده و نزدیکان او محسوب میشود. اما آنچه موجب شبهه در ذهن پروفیسور گیرشمن گردیده سکه رومی ای میباشد که ظاهراً در قبر کلان سنگی دو خواهران پیدا شده است. در اینجا باید به استحضار پروفیسور برسانم که پیدا شدن سکه رومی دلیل بر انتقال استخوانهای مرده از گوری به گور دیگر نیست. زیرا در کشور خود پروفیسور (فرانسه) در قبرهای دولمنی، سکه هائی از امپراتوران رومی مانند کنستانتین دوم، تراژان، آنتونینها^{۳۸} و غیره بدست آمده و حتی در یکی از قبرهای معروف به «آدونتیسها»^{۳۹} سکه مسی ای با صورت لوئی سیزدهم پادشاه فرانسه یافت شده ۴۰ که در بسیاری موارد با هیچ نقل یا انتقالی در گور همراه نبوده و ابداً ارتباطی به انتقال استخوانهای مرده از گوری به گور دیگر ندارد.

۳۸ — Les Antonins عبارت از هفت امپراتور رومی بنامهای زیر بودند : فروا «Nerva» تراژان «Trajan»، آدرین «Adrien»، آنتونین «Antonin»، سارک اورل «Marc-Aurèle»، وروس «Vérus» و کومود «Commode».

Adventices — ۳۹

۴۰ — رجوع شود به صفحه ۵۹ از کتاب : «Dolmens et Menhirs» تألیف Fernand Niel پاریس ۱۹۵۸

آری، مامیدانیم که در قرون اولیهٔ پیش از میلاد مسیح همچنین در ادوار مختلف میلادی اجساد و یا استخوانهایی را در درون گورهای دولمنی جاداده‌اند. ولی پروفیسور برای اثبات نظریهٔ خویش مبنی بر اینکه انتقال اجساد در قرن چهارم یا پنجم میلادی صورت گرفته است باید بطریق علمی ثابت نمایند که استخوانها یا لاقل یکی از اسکلت‌های پیدا شده در قبر کلان سنگی خارک متعلق بقرون چهارم یا پنجم میلادی بوده است.

باری از بازمانده های کهن قبرهای کلان سنگی بگذریم و به پیگیری از پروفیسور گیرشمن بار دیگر به تجزیه و تحلیل آثار یونانیان در جزیرهٔ خارک بپردازیم.

در صفحه ۶۱ پروفیسور گیرشمن دربارهٔ معبد پوزیدون^{۴۱} چنین مینویسد:

« در بدنه قسمت مرکزی کوه که جزیره را از شمال به جنوب می‌پیماید، « آب، محوطه طشت مانند بزرگی که اطرافش را سنگ فرا گرفته گود کرده است. در اینجا چشمه‌ای بوده که آب آن دریاچه‌ای تشکیل داده که بنا به گفتهٔ کارشناسان پنجاه میلیون لیتر گنجایش داشته است. « چهارده سال پیش بر اثر زلزله‌ای، چشمه کور، و آب دریاچه خشک شد. « از دیرباز، آدمی در جستجوی آب، خواه چشمه، خواه دریاچه، « این عنصر مقدسی که زندگی، تولید و برکت در پی دارد، بوده است تا « پرستشگاه خود را در کنار آن بنا کند. احتمالاً از دورانهای ناشناخته « کهن، ساکنان جزیرهٔ خارک نیز چنین بوده‌اند. آثاری مربوط به « پیش از دوران رسیدن یونانی‌ها به آنجا وجود ندارد اما چهار دیوار معبد « پوزیدون که با سنگ بخوبی ساخته شده هنوز آشکار است. بی‌گمان « سنگها را از خارج آورده‌اند زیرا چنین سنگ خوش رنگی در خارک « پیدا نمیشود. سه ردیف سنگ چین درجانبی وجود دارد، و دوردیف « در جانب دیگر، و در دو طرف دیگر تنها یک ردیف، آنها مستقیماً روی

« صخره ای که اندک شیبی دارد و هر گز نکوشیده اند تا سطح آنرا هموار »
 « کنند ، نهاده شده اند . در داخل چیزی نیست مگر صحنه ای در جانب »
 « شرقی که مانند پله ای کوتاه بر آمده است . در خارج حوضی چهار گوش »
 « و عمیق در سنگ کنده شده که یکی از زوایای آن به کناره معبد میرسد . »
 « صد متری دورتر ، در شمال آب انباری در دامنه صخره در آورده اند که »
 « باید آب باران را در خود جمع کند . زمین خار گ آب را فرو نمی خورد . »
 « از عمر این معبد بی خبریم و نمیدانیم به آئین دیگری خدمت کرده »
 « است یا نه . اما بطوریکه از حفاریات بر می آید در قرن چهارم میلادی معبد »
 « ویران شد و بر خرابه های آن آتشکده زرتشتی بنا به مذهب رسمی ایران »
 « ساسانیان ، ساخته شد . سکه هر مز که در آغاز قرن چهارم سلطنت »
 « میکرد ، تاریخ احتمالی بنای مجدد معبد را نشان میدهد . آتشکده از »
 « سنگ تراشیده و ملاط گل ساخته شده و میانه طالار آن بر محرابی آتش »
 « جاوید مقدس می سوخت . . . »

از فحوای مطالب بالا بخوبی استنباط میشود که پروفیسور در تحقیق خویش تحت تأثیر روایات استرابون و پلین قرار گرفته و خواسته است بین روایت استرابون که نوشته : « . . . آندرستن در آن جزیره ، معبد آپولون و یکی از هاتمان آرتمیس توروپل را یافت »^{۴۲} و روایت پلین که متذکر گردیده : « . . . جزیره با کوهی بس بلند وقف نپتون بود . . . کاملاً طبیعی بود که معبدی برای خدای اقیانوس برافرازند تا لطف و حمایت ویرا بدست آوردند »^{۴۳} تلفیقی بوجود آورد و از مجموع آنها معبدی بنام پوزیدون یا خدای دریاها که رومی ها اورانپتون مینامیدند ، بسازد . حال چر نام پوزیدون را بر نام نپتون ترجیح داده ؟ یقیناً بخاطر آنست که پوزیدون خدای یونانیان میباشد و نپتون خدای رومیان . یونانیان با حمله اسکندر بایران تخت جمشید را آتش زدند و بطوریکه میگویند تمام خاک ایران را تصرف کردند . در صورتی

۴۲ و ۴۳ - رجوع شود به اصل روایات در صفحات پیش .

که رومیان اسیر شاهنشاهان اشکانی و ساسانی شدند و آنها را در نقاط مختلف کشور بکسار گسل واداشتند. اما نگارنده در دیداری که از این بنا بعمل آورد، جز يك اتاقك خرابه که آثار هیچ مذهب و ملتی در آن وجود ندارد چیزی ندید؛ شاید پروفیسور گیرشمن راجع به انتساب آن به پوزیدون مدارك و اسنادی در اختیار دارد که به جهاتی (۴) مکتوم داشته است و الا سه ردیف سنگ چین در جانبی و دوردیف در جانب دیگر و حوضی چهار گوش در کنار آن دلیل بر معبد پوزیدون نمیشود!

راجع به چشمه، دریاچه پنجاه میلیون لیتری، آب انباری در شمال معبد پوزیدون و آثار دیگری در آن حوالی که پروفیسور گیرشمن از آنها سخن بمیان آورده، فعلا چیزی نمینویسیم و بحث درباره آنها را بوقت و جای دیگر مو کول میکنیم. فقط میخواهیم بدانیم پیدا شدن سکه هر مز پادشاه ساسانی که در آغاز قرن چهارم میلادی سلطنت میکرده چطور احتمالا دلیل بر ویرانی معبد پوزیدون و تجدید بنائی بصورت آتشکده زرتشتی شده است؟

آنچه در تحقیقات پروفیسور گیرشمن در سطور بالا شایان کمال دقت است جمله صریح و بی قید و شرط زیر میباشد:

«آثاری مربوط به پیش از دوران رسیدن یونانیها به آنجا؛ وجود ندارد.» در اینجا نگارنده هیچگونه ادعائی ندارد ولی خاضعانه به استحضار ملت ایران و آقاسای پروفیسور گیرشمن میرساند که اگر در جزیره خارک کوشش سریعی جهت شناسائی آثار پیش از تاریخ و حفظ و نگهداری آنها بعمل آید، شاید بتوان از مقایسه آثار آن با آثار موجود در خاور میانه، بازمانده آثار فرهنگها و تمدنهایی را نشان داد که بچند هزار سال پیش مربوط میگردد.

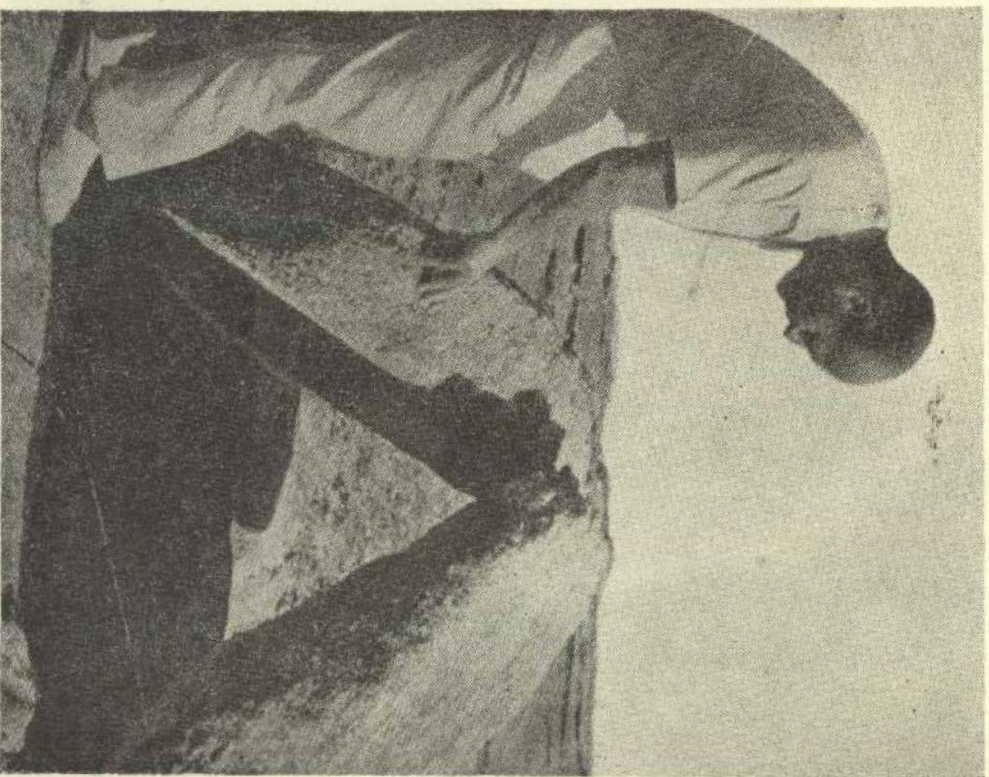
۴۴ - آنجا مقصود جزیره خارک است.

باری ، بحث ما در خصوص تحقیقات تاریخی و باستان شناسی آقای
 پروفسور گیرشمن در جزیره خارک تا حدی به درازا کشید ، بدون آنکه
 هنوز راجع به آثار باستانی مهریان ، پالمیریان ، نسطوریان ، مسلمانان و
 غیره چیزی نوشته باشیم . فقط باید یادآور شد که آنچه گذشت مجملی بود
 از مفصل نسبت به قسمت کوچکی از آثار باستانی جزیره خارک .

« تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل »



شکل ۲- وضع فعلی قبر کلان سنگی معروف بدو خواهران
با لحدی مرکب از دو تخته سنگ سستبر ضربی بعد از کاوش
و تعمیر آن .



شکل ۱- وضع قبلی قبر کلان سنگی جزیره خارک با
لحدی مرکب از دو تخته سنگ سستبر ضربی
(نقل از جزوه Ile de Kharg تألیف پرفسور گیشمن)



شکل ۳- دو تخته سنگ ضربی لحد قبر کلان سنگی معروف
بدوخواهران باقیم آهنی آن که سنگها بطرز ناشیانه ای
تعمیر گردیده اند .

فرمانی

از سلطان رستم آق قوینلو

از

ایرج افشار

اهداء به ژان او بن
به یاد بیست و پنجمین سال آشنائی

فرمانی از سلطان رستم آق قوینلو

از رستم بن مقصود بن حسن بهادر خان آق قوینلو
(۸۹۷-۹۰۲) یسک فرمان مورخ سال ۹۰۰ هجری ،
تحریر شده در تبریز و به خط تعلیق، مربوط به ترتیب
پرداخت خراج و وجه منال کرارج اصفهانک که از
طرف رستم مذکور به شاه تقی الدین محمد نقیب^۱
واگذار شده بود، توسط آقای ژان او بن در یادنامه
ماسینیون^۲ چاپ شده است. فرمان مورد ذکر اطلاعات
مفیدی را در زمینه طرز پرداخت خراج و نحوه دریافت
مال و منال در بردارد. جزین گویای اعتبار و اهمیت
است که شاه تقی الدین از نظر نقابت و سیادت در حوزه
اصفهان داشته است.

اخیراً که در خدمت شاعر فاضل گرامی آقای
جلال بقایی نائینی مقیم نائین بودم، فرمانی بسیار
گرانقدر از رستم آق قوینلو مورخ به سال ۹۰۲ هجری
و به خط نسخ بسیار عالی و باتذهیبی نفیس از همان عصر
دیدم که متن آن را اینک در اینجا به چاپ می رسانم
و مشخصات و اختصاصات آن را بدین شرح بر می شمارم.

چون از فرامین سلسله آق قوینلو مقدار کثیری در دست نیست، طبعاً این اثر برای محققان تاریخ آن عصر واجد اعتبار و مرجع تحقیقات تازه خواهد بود و ارزش علمی و تاریخی آن مسلم است.

از دوستان دانشمند آقای محمد تقی دانش پژوه که مخصوصاً در قرارت مهرها و آقای دکتر عباس - زریاب که در چند مورد مرا کمک کردند و از فاضل ارجمند آقای حسین مدرس طباطبائی برای اطلاعات مفیدشان تشکر می کنم.

(۱) این فرمان برخلاف فرمانی که آقای ژان-اوبن چاپ کرده اند مسجل به سبجلات عده ای زیاد از علماست.

سبب این امر در آن بوده است که در مالکیت مواضع مورد بخشش پادشاه، اشکال شرعی وجود داشته است.

طبعاً عده ای را بر آن داشته اند که عمل رستم پادشاه را از نظر شرعی صحیح دانسته تسجیل کنند.

(۲) چون این فرمان هم، در مورد اقطاع آبادیهایی است به شاه تقی الدین، طبعاً گویای شخصیت مؤثر و صاحب نفوذ دینی اوست در آن عهد.

(۳) از این فرمان نیک برمی آید که تا چه حد آق قوینلوها از لحاظ جنبه دینی و به ملاحظه سیاست کشورداری خود نسبت به سادات توجه و عنایت مبذول می داشته اند.

(۴) از لحاظ اصطلاحات دیوانی و نیز تمهیداتی که فقها و علما در موجه و شرعی جلوه دادن عقود و ایقاعات به کار می برده اند جالب توجه و متضمن دقائق ظریف است .

(۵) فرمان ، حاوی اسامی چند پارچه آبادی و اعلام جغرافیائی ناحیه اصفهان است و طبعاً از نظر جغرافیای تاریخی مفید فایده .

(۶) در این فرمان نام شاه تقی الدین و اجدادش تاسه پشت گفته شده است (در حالی که فرمان چاپ آقای او بن فقط نام شاه تقی الدین را دارد).

(۷) در این فرمان نام عده ای از علمای عصر و خطوط آنان مضبوط است .

(۸) فرمان به تسجیل قضات شافعی و حنفی (هر دو گروه) رسیده است. این امر خود از نظر اوضاع اجتماعی عصر قابل دقت نظر است .

(۹) خط خوش نسخ فرمان ممکن است از آن مولانا ادریس باشد به دلیل آنکه در « گلستان هنر » آمده است: « مولانا ادریس... خط او گرچه نازک و ورعنا نیست اما اسلوب و اصول خوب دارد . انشاء حسن پادشاه و رستم پادشاه و الوند بیک کرده است ».^۳

(۱۰) فرامین از این سنخ که مربوط به آن عصر باشد بدین زیبایی و با تذهیب عالی کم نظیر است ، حتی فرمان الوند بیک هم بدین نفاست نیست.^۴

(۱۱) قطع فرمان ۴۸ × ۲/۷۵ سانتی متر و کاغذ آن آهار مهره است. سجع مهر سلطان رستم در قسمت چپ

تذهیب دیده می‌شود. و آن مقدار که خوانده شد عبارت است از: «آنکه دارد مهر بهر مصطفی..... رستم بن مقصود» امید است دوستان به خواندن آن کمک کنند.



امید است این فرمان تاریخی که از یک پادشاه ایران و متضمن نکاتی مهم است توسط سازمان ملی اسناد ایران خریداری و در آنجا برای همیشه نگاه‌داری شود.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هو السلطان له الحمد وعليه التكلان

الحمد لله الذي انعم على العالمين بكمال فضله و انعامه و اكرم ارباب
العزب و فور فضاله و اكرامه و الصلوة و السلام الا كملان على اكمل
خلق الله محمد صاحب الشرع و معلمى اعلامه و على آله الكرام و اصحاب
عظامه .

و بعد اين وثيقة شرعية دينيه و اين صحيفه صحيحه مليه ناطق و مشعرست
به ذكر آنكه در تاريخ عشرين شهر مبارك جمادى الثانى سنة اثنى و تسعمائة
الهجرية النبوية و كيل شرعى ثابت الوكالة و اوضح النيابة اعلى حضرة خلافت پناه
جمشيد جاه ملايك سپاه، ظل اله سليمان مكان، خورشيد رفعت، مشتري منزلت،
سلطان سلاطين العرب و العجم، مالك رقاب الامم، مستعبد الملوك فى البر و اليم،
مستخدم القياصرة فى العالم، باسط بساط الامن و الامان، ناسر صحايف العدل
و الاحسان، ولى العهد فى الزمان، قانع الظلم و الطغيان، المظفر على الاعداء
بلا جنود و اعوان، المؤيد من عند الله، المجازى لمن اتخذ الهه هو اه، المفتوح عليه
ابواب الفتح المبين، المنصور بنصرة خير الناصرين، المتوكل على الملك العلى،
المهيمن المنان، السلطان ابن السلطان ابن السلطان ابن الخاقان ابن الخاقان
ابن الخاقان ابن الخاقان غياث السلطنة الابدية و الخلافة السرمدية و الرفعة الكاملة
و الحشمة الشاملة .

ابوالمظفر السلطان رستم بن السلطان مقصود ابن السلطان

حسن بهادر خان

خلد الله تعالى ظلال عنايته و مرحمته على كافة المسلمين و ابدلوا خلافته
وسلطنته و عدالته على قاطبة العالمين.

بعد از ثبوت وكالة او فيما سيذكر همگی و تمامی تلتان مشاع از جميع
موضع اندوان^۵ واقع در بلوك قهاب از بلوكات اصفهان و كوره عراق عجم
محدود به قنائة استونه (كذا) ۶ و به قنائة مشهوره به مولحقاق (كذا) و به املاك
ديان و به شارع و صحراى القوان (كذا) ۷.

و همگی و تمامی موضع فيروز آباد محدود به مزرعة حرردان (كذا)
و كوحان (كذا) و به شارع و قل سکنه و مزرعة بغل (كذا) و به صحراى
مرر آباد (كذا) و شوره زار و به صحراى سفوسجرد (كذا) و سکنه (كذا) که
واقع است در بلوك قهاب مذکور با سایر توابع و لواحق و مزارع و مضافات
و منسوبات از صحراى و اراضى و جداول و قنوات و انهار و آبار عامراً و غامراً
به طريق شرعى اقطاع تمليكى تمليك اعلى جناب سيادت پناه، نقابت دستگاہ،
معالى قباب، اعلى انتساب، تقوى نصاب، اعلى ملاذ، اکابر معاذ، مرتضى
ممالك اسلام، قدوة السادات و الاشرف فى الايام، اسوة الافاخم و النقباء بين الانام،
الجامع للمملكات الملكية، الحائز للكاملات الانسية، متبوع الاعالى فى العراق
مقتدى ارباب المناقب بالاتفاق، المؤيد من عند الله الصمد شاه تقى الملة
والسيادة و النقابة **والدين محمد بن حضرة المولى المرتضى المقتدى السعيد -**
الشهيد المجتبى المغفور المبرور الحميد، مقتدى اعظم السادات فى زمانه،
الواصل الى رحمة الله رضوانه شاه قوام الملة و المغفرة **والدين حسين بن حضرة**
المرتضى المقتدى الاعظم مؤئل الاكابر و ارباب العمائم فى العجم، افتخار اجلة
النقباء فى عصره، متبوع اعزة الاشراف فى دهره، المستريح روحه الاقدس
فى جوار الله الصمد الغنى شاه **قطب الدين محمد النقيب الهادى الحسينى اعلى الله**

تعالی شأنه العالی بین الانام و روح ارواح آبائه العظام و اجداده الکرام
بالدوام الی یوم القیام فرمود،

و وکیل اعلیٰ جناب سیادت مآب مشارالیه نیز قبول شرعی تملیک اقطاعی
مذکور کرد و به اقباض شرعی اعلیٰ حضرت پادشاه عالم پناه مشارالیه جمیع
موضع و حصه مذکور تین را باتوابع مزبوره قبض صحیح شرعی کرد و در
تحت تصرف شرعی اعلیٰ جناب تقی محمد در آمد .

و جریان اقطاع تملیکی مذکور بعد از آن بود که نزد قضاة اسلام سیما
حاکم مسجل صدر کتاب اعلیٰ الله تعالی شأنه در ضمن مرافعه شرعی و تداعی
ملیه ثابت و واضح شده بود و به وجه شرع که ابتیاعی که محمد امیر بن
فخرالدین احمد بن محمد رارانی^۸ در چهار دانگ مذکور از اندوان
مسطور سابقاً دعوی می نمود که از وکیل وکیل اعلیٰ حضرت پادشاه عالم پناه
مومی الیه خریده، به موجب تمسک مشتمل بر اقرار اقرار وکیل وکیل مذکور
بر تقدیر وقوع باطل بوده، بنا بر وجه مسطوره در تمسکی که درین باب
مکتوب شده و بطلان آن نزد قاضی مسجل ثابت و محکوم به گشته و آنکه
ایامی که محمد امیر مذکور در چهار دانگ اندوان مذکور تصرف نموده
بوده به غصب و غیر حق بوده ثبوتی صحیح شرعی و برین جمله حکم شرعی
بعضی از قضاة شافعیه صادر شده بود و به تنفیذ شرعی دیگر قضاة شافعیه و حنفیه
منفذ و ممضی شده بود .

و ایضاً ثابت شد به ماهو طریق ثبوتی شرعاً که عقد اقطاع تملیکی
مذکور مشتمل بر جمیع شروط و ارکان بوده و اعلیٰ جناب مقطع له را استحقاق
اقطاع مذکور بدو، و زیاده از آن، من وجوه کثیره از اموال دیوانیه و ضایعه
بوده و هست، و آنک حین الاقطاع المذکور حصه و موضع مذکور تین باتوابع
مزبوره آن در تحت تصرف نواب اعلیٰ حضرت پادشاه عالم پناه مومی الیه
خلد الله ملکه و سلطانه بوده، پس به موجب اقطاع تملیکی بر وجه مسطور

جميع حصه و موضع مذکور تین باتوابع ولواحق ومضافات ومنسوبات و اراضی وشرب ومشارب مذکورہ حق وملک طلق شرعی اعلى جناب مقطع له مومی الیه گشت، فله ان يتصرف فیها كتصرف الملك فی املاکهم وذوی الایدی والحقوق والاشقاق فی حقوقهم واشقاصهم .

وبرین جمله حکم شرعی قاضی مترافع الیه بعد از رعایت ما یجب رعایتہ شرعاً صادر شد وبه تنفیذ قضاة اسلام شافعیہ و حنفیہ مقرون ومتصل گشت. وبه وقع التحریر والاشهاد فی تاریخ المذکور فی صدر الکتاب والحمد لله اولاً و آخراً والصلوة والسلام علی نبیه وحبیبه محمد وآله وصحبه ظاهره و باطنه.

سجلات قسمت پائین فرمان

☆ هو . علماء اسلام ابقاهم الله تعالى الى يوم القيام بيان فرمایند که مضمون این کتاب من اوله الى آخره صحیح ومشروع است یا نه؟ بینوا تو جروا والحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی محمد وآله وصحبه اجمعین .

هو . ذاك لذلك والامر على ما هنالك، وانا شاهد بمضمونه الثابت شرعاً، حرره العبد عمر بن الشيخ تاج الدين غفر لهما (محل مهر) . ولد كرا الله اكبر العبد الفقير عمر، ۹۰۱

☆ الله الموفق . بلى والله اعلم، [حرره] عبد الغنى بن محمد البهبهاني الشافعي عفى عنهما امر (محل مهر) .

☆ هو هو . كتب الجواب والله اعلم بالصواب، حرره ابن محمد منصور الحسيني .

☆ من الواقفين عليه ، العبد عنایت الله ديلمی (محل مهر) .

☆ بشهادت العبد ، زكريا عفى الله عنه (محل مهر) .

☆ هو من المطلعين عليه ، العبد محمود الديلمی (محل مهر) : تو کلت

على الله العبد محمود بن شكر الله

سجلات قسمت بالای فرمان

✽ هو. المعز وحده. الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين والصلوة والسلام على سيدنا محمد وآله وصحبه الطيبين الطاهرين، وبعد فقد وضع مضمون الكتاب الديني هذا لدى وتحقق مكتوبه بين يدي من المطلع الى المقطع بوجه تعبيديه شرعاً ويعول عليه سمعاً فان رعاية مايجب رعايته شرعاً ترتيب عليه مقتضى الشريعة الغرا من التنفيذ والحكم بصحته والامضاء مسؤلاً، حرره العبد المحتاج المفتقر الى الله الغنى، كمال الدين بن فتوح الدين الاصفهاني حامداً مصلياً مسلماً عفى عنهما (محل مهر) : نادعلياً مظهر العجايب

✽ هو عرض على ثبت مضمونه عندى بوجه انهاءى فننذبه وحكمت بما فيه كتب ابن يعقوب سليمان الشريف نيابة عاليه مطاعته ... ابدت ايام صدارته عفى عنهما (محل مهر). انه من سليمان وانه بسم الله الرحمن الرحيم.

✽ هو - ثبت ما ثبت فى الكتاب الدينى هنا من بدايته الى نهايته بوجه شرعى انهاءى، فننذته اثر رعاية مايجب رعايته شرعاً مسؤلاً، حرره محمد ابن مجد الدين محمد الانصارى عفى عنهما (محل مهر). و ما توفيقى الا بالله محمد ٨٨٩،

✽ ... مضمونه لدى انهاء فننذته مسؤلاً حاكماً بصحته، حرره الفقير رستم الحنفى عفى عنهما (محل مهر) :

✽ الله يحق الحق بكلماته، وضح لدى مضمونه فاشهدت به وانا ابو على بن محمد منصور الحسينى احسن الله حاله (محل مهر).

پشت فرمان در محلهای وصل کاغذ نه مهر از آن محمد بن عبدالرحمن شکر بن الله وهشت مهر از آن دیده میشود.

حواشی

۱- آقای اوین به تفصیل اطلاعات مربوط به این شاه تقی الدین را در مقاله خود که پس از این معرفی می شود مندرج ساخته و شجره خاندان او را که از یک سو به شاه قطب الدین محمد نقیب حسینی و از سوی دیگر به شاه شرف الدین حیدر گلستانه منتهی میشود به دست داده است .

2- J. Aubin , Note sur quelques documents Aq Qoyunlu.
Mélanges Louis Massignon, Damas 1956 , Vol . I . 11. 122 -147 .

۳- گلستان هنر تألیف قاضی احمد میرمنشی قمی ، تصحیح احمد سهیلی خوانساری. تهران ۱۳۵۲ ص ۴۴

۴- خریداری موزه بانک سپه از مرحوم جابری انصاری (اصفهان) که متن آن توسط آقای دکتر عبدالحسین نوائی به چاپ رسیده است .

۵ - نام این آبادی در فرهنگ جغرافیایی ایران (جلد ۱۰) وجود دارد

۶ - اسمایی که با کذا مشخص شده است در منابع دیده نشد و محتاج کسب اطلاع از مطلعین محلی است .

۷ - آقای جلال بقائی نائینی فرمودند که قنبر است .

۸ - تقریباً به این شکل خوانده می شود ولی ممکن است دارانی هم باشد و داران منطقه ای از اصفهان است .

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



هُوَ السَّلَامُ الْمَعْلُومُ الْمَشْهُورُ الْمَشْهُورُ

الحمد لله الذي اتم على النبي المين كمال فضله وانعامه واكرامه بالبر والفور

افضاله واكرامه والصلوة والسلام الامان الاجلان على اقطاب الله **مجل**

صاحب الشرع ومبلى اعلامه وعلى آله الكرام واصحاب عظامه **بغيد**

ابن وثيق شيعيه دينيه وان صحيفه صحيفه مليه ناطق وشيخ **نذكر**

ذو ربيع عشرين شهر مبارك جمادى الثاني سنة ثمان وتسعين الهجر النبوي

وكيل شرعي نائب الوكالة واضح النيات بل على خصه وخلافه جميعه ما لا يكذب
 ظل آله سليمان كان خورشيد رفته شترى تترك سلطان ملاطير العرب والممالك
 زاب الام مستعد للملوك في البر واليم مستخدم القياض في العظام باستطاب
 الامن والامن اشرف صحابه العدل والاحسان وفي العهد في الزمان ^{الطمان} ^{الظلم}
 الطفر على الاعذار الجور واعلان الويد عن داهه الجازي لمن شهد له هاه
 المقترح عليه ابواب الفتح المين المصوره خبر الناصر المنور على ^{الملاطير}
 المين الشان السلطان ابن السلطان الخاقان ابن الخاقان الخاقان
 ابن الخاقان عمات السلطنة الامد والخلافه السعود والرفعة الكاملة ^{السلطنة}

ابو المظفر السلطان
مقصود السلطان

خلد الله تعالى اطلاق غايته ومحمته على كافة المسلمين وادلوا مساهمة ^{سلطته}
 وصدائه على طلبه العالمين بعد ان توث وكالدها سادس كرمي وقت
ثلثان مشيخ از جميع موضع اندون واقع در بلوق قهاب ايرك
 اصنهان وكور عز عم محروود قهاب اسويه وقناه مشهوره بمولها واما بلاد
 ديان وديار وديار الصول **وهي كوي** موضع في زور باد محروود
 من عز محروود وكوجان وديار وديار كيه ومرور فضل وديار راد وديار
 وديار سفي محروود وكه واقع في بلوق قهاب من ذكره باب الرابع ولو است
 ارضاء واراضه وجداول وفوار طينها واما

عامر وعمار بطرق شرعية اقطاع تملك اهلها بآدمه تقاببتكاه
 معالي اقباب الى التاب نفوس ضارب الى الانا كما معاه نضج الملك الام
 فذرة السادات والاروت في الايام استواء الاخم والقبائل الامام الخليل
 الملكية كما لا الانية تنوع الاعمال في العرو مندى ان ابا المولى
 الموزع عند الله الضد شاه في المله والسيادة والشفا والذبح عن حضور المولى المقتدى
 السيد الشهيد الحق المعنور المبرور المحيد مقتدى اعظم السادات في هذا الزمان
 الى رحمة ورضوانه شاه قوام المله والفقرة والدخسين في حضور المقتدى
 الاعظم مولد الاكابر وراي السمام في العجم اصحاب امله الثبا في مشرع الامم
 في دهره المشرع وروح الاقنن في جوار الله الضد المقتدى شاه قطب الدنيا والقيس
 لها في الحين اهل الله تعالى شانه العالي بن الامام وروح ارواح ابا العظام
 واجداده الكرام بالدوام الى يوم القيام فرمود واكل اهلها سادات شاه
 نيز قبل شرعية تملك اقطاعي مذكور ذكره وابقاض شرعية اهلها بن بادشاه عالينا شاه
 جميع وضع وحده مذكورين بالبا توابع يورد بعض صحيح شرعية كرد ودر بعض
 شرعية اهلها بقا عهد امد **وجريان** اقطاع تملك مذكور بعد ازار
 بود كه تر قضاة اسلام سيما حاكم سيجل صدر كتاب اعلی الله تعالى شاه در
 مرافعه شرعية وتداعي عليه ثابت وواضح بود بوجه شرعية كه ابتناعي كه
 محمد امين في الدرر احمد بن محمد را في درجه دار انك مذكور از ان دوران سطر
 سابقا دعوى سنبود كه از وكيل وكيل اهلها بن بادشاه عالينا مولى الية
 بموجب تمسك مشغل بر اقرار وكيل وكيل مذكور بقدر وقوع باطل اورد

بنار و جرمه مسطور درستی که در باب سکر شده و بطبلان آن رد
سجل ثابت محکوم رگشته و آنکه ابایی که محمد امیر مذکور در چهار مالک اند
مذکور تصرف نموده بوده و بعضی غیرین بوده شوق صحیح شرعی و غیر آنکه
بعضی از قضاة شافعیه صادر شده بود و بر ضد شرعی میکردند تا صیغه
منفذ و نفی شده بود و انصاف ثابت شد بما هو ظرف شرعی آنکه
اقطاع تملیکی مذکور شد در جمیع شرط و ارکان بوده و اطلاق قطع له
را استحقاق اقطاع مذکور در روزی از آن فرج کرده از اولویت
وضایفه بوده و هست و آنکه جنین الاقطاع المذکور حصه و موقع
باتواع مزبور آن در تحت تصرف نواب اعلیٰ حضرت بادشاه عالیجاه بود
خداوند ملکه و سلطان بوده پس بموجب اقطاع تملیکی در وجه مسطور
جمیع حصه و موضع مذکور تین باتواع و لواحق و مضافات و منسوبات
و اراضی و شرب و مشارب مذکور حتی و ملک اطلاق شرعی علیها قطع له
موسی ابیه گشت فله ان تصرف فیها کتف و الملاله الاملاکم و در
الایدی و الحقوق و الاشخاص حقیقتم و اشخاصهم و بحکم
فاضی ترافع الیه بعد از رعایت ما یجری رعایتیه شرعا صادر شد
قضاة اسلام شافعیه و حنفیه مقرون و متصل گشت و در وجه
الاتهاد فی تاریخ المذکور فی صدر الکتاب و الحمد لله اولوا و اخرها و الصلو
و السلام علی نبی و آله و صحبه اجمعین

تاریخ المملکات
تاریخ المملکات
تاریخ المملکات

عاشق امام باقر العقیل الامام القیام سادس از سید کشفین این کتاب
در اول آفرینش در شرفست نه شرف و زوار و جود است
در اول آفرینش در شرفست نه شرف و زوار و جود است
در اول آفرینش در شرفست نه شرف و زوار و جود است

کتاب الملک الاملاکم
ما من الا و لنا شاملاکم
الکتاب علی جمیع
والله و صحبه طاهر و باطنا

عبد

فقد صح مصور الكمال الذي هذا الذي

بعد

محمود بن علي الطلع والطلع

انها نبي بعد

سوان مولد على ما في عا

معاينة على ما في عا

وحك عا

بعد

السيد الكرمي

اسلمان

مجان

الحاج المصطفى

السيد سامع له الامم ما مسلك

طاعة ط

افاء العبد

ابن الامم صلوات



عنى عبا

محمود بن علي الطلع والطلع

محمود بن علي الطلع والطلع

محمود بن علي الطلع والطلع

محمود بن علي الطلع والطلع

محمود بن علي الطلع والطلع

محمود بن علي الطلع والطلع

محمود بن علي الطلع والطلع

محمود بن علي الطلع والطلع

بیان مسیو نوز

در سال ۱۳۲۴ - هجری . قمری

از

سر هنگ عبدالحسین بمپرامی

بیان مسیونوز

در سال ۱۳۲۴ - ۵ . ق

بیان مسیونوز که در مجله بررسیهای تاریخی زیر عنوان گزارشی از وضع گمرک ایران بچاپ رسیده یکی از اسناد بسیار قابل ملاحظه بوده و زحمات کارکنان مجله بررسیهای تاریخی در انتشار این گونه اسناد که تقریباً در هر شماره یکی از آنها بچشم میخورد مشکور است. اهمیت این سند از این جهت است که علت طرفداری ناگهانی سیاست خارجی را از مشروطیت ایران روشن میسازد و معلوم میدارد چرا و چگونه درهای سفارت خارجی بروی مشروطه خواهان باز شد و مستشرقین از جمله پرفسور ادوارد برون چرا اوراق جراید اروپا را پراز مقالاتی در مظلومیت مشروطه خواهان ایران نمودند .

از لحاظ تاریخ محض هم این گزارش مهم است چه مسیونوز و مستشاران بلژیکی از سال ۱۳۱۶ - الی ۱۳۲۴ مدت ۸ سال باکمال قدرت و تقریباً بدون معارض بازیگر سیاست مالی ایران و عامل اجرای مقاصد خارجیان و هیئت حاکمه بوده اند .

قبل از وارد شدن به اصل موضوع نکاتی هست که باید گفته شود :

۱ - اسقاط یکی دو صفحه اول گزارش هیچگونه تأثیر نابجائی در اهمیت سند و استفاده از متن پراهمیت آن ندارد زیرا معلوم است قسمت مفقوده عناوین و تاریخچه گمرک ایران است که تاریخچه

بواسطه کهن سالی در جاهای دیگر ضبط شده و عنوان نامه از قسمت باقی مانده سند بخوبی مشخص است .

مجله بررسیهای تاریخی مینویسد (ص ۱۵۵) که سند مزبور از آن جهت دارای اهمیت است که نوزاولین مستشار بلژیکی گمرک ایران بحضور مظفرالدین شاه تقدیم داشته در صورتیکه در دو مورد متن گزارش (صفحات ۱۵۹ و ۱۶۱) اشاره به فوت مرحوم مظفرالدین شاه مینماید و در هر دو جا مینویسد (مظفرالدین شاه سعید انارالله برهانه) باین وجود شکی باقی نمیماند که گزارش بحضور محمد علیشاه تقدیم شده و تاریخ تقدیم هم بادلایلی که خواهیم دید اواخر ذیحجه ۱۳۲۴ و با احتمال کمتر در اوایل سال ۱۳۲۵ ق تقدیم شده است (برابر فوریه ۱۹۰۷ - م)

۲- در خواندن سند در چند مورد زیر اشتباه شده است که بجاست اصلاح گردد .

خط متن سند نستعلیق شکسته و باین دلیل گاه بگاه شکستیمهائی بحروف داده اند البته بجهت زیبائی خط و این موضوع سبب شده که دومورد الف را دال بخوانند (ص ۱۶۱ س ۱۸) خراسان را خردستان خوانده اند و دیگر (ص ۱۶۱ س ۱۸) اودئیل را دودئیل خوانده اند (سال گاو بنا به تقسیمات منجمان ترکستان که با تحقیقات امروزی هم منطبق است .)

همچنین صفحه (۱۶۰ س ۸) بجای خانه زاد فقط کلمه (زاد) چاپ شده و خانه افتاده است و بالاخره صفحه ۱۵۹ س ۱۱ (نگردید) را بواسطه کمی جابجا شدن نقطه نون (نکردند) خوانده اند و گرچه در اینجا در معنی تفاوتی حاصل نمیشود اما دو نقطه زیر (یا) بخوبی خوانده میشود و مقصود دقت بیشتر در خواندن اینگونه اسناد است .
برویم بر سر گزارش و شرح جزئیات آن که منظور از اشاره

نمودن بقرارداد گمرکی و مخصوصاً مخالفین چیست ؟ .
 در سال ۱۳۱۵ - ق مرحوم میرزا علیخان امین الدوله از تبریز
 احضار ابتدا بریاست شورای وزرا و بعد بصدارت و بالاخره باصدارت
 عظمی شروع بکار کرد. و این احضار و انتصاب گرچه با موضوع
 مابستگی زیادند اما برای روشن شدن مطلب و دانستن وضع آنروزگار
 اشاره مختصری لازم است مرحوم مظفرالدین شاه و اطرافیان
 در تبریز مدتها بود که انتظار فوت ناصرالدین شاه را داشته تا بطهران
 آمده و خزانه پروپیمان و خیالی شاه را تصرف و یک شبه ره صدساله
 بروند اما وقتی به تهران آمدند اوضاع خزانه در وضعی بود که
 نتوانستند بخلاف نظر قبلی خود میرزا علی اصغر خان
 اتابک را معزول نمایند چه در آنصورت برای مخارج یومیه آشپزخانه
 و آبدارخانه در میماندند. این بود که مدت دو سال با اتابک مماشات
 کردند و چون نظراتشان انجام نشد در صدد عزل او برآمدند .
 حرص و طمع آنها از همین جا معلوم میگردد که مرد بریز و بیباچی
 چون اتابک هم از عهده توقعات بی اندازه آنان بر نیامد .
 امین الدوله نیز مطابق میلشان نبود اما چون تصور میکردند
 که بتواند موضوع قرضه را سرانجام دهد بصدارت او رضایت دادند.
 امین الدوله بی میل نبود که برای نیازهای فوری از خارجه قرض
 نماید اما شرایط برای او غیر قابل قبول بود لذا صدارت او چندان
 بطول نیا انجامید در حدود یک سال (۱۱ ذی قعدة ۱۳۱۴ - از تبریز
 احضار و در تاریخ ۱۵ رجب ۱۳۱۵ صدر اعظم و در تاریخ
 ۱۵ محرم ۱۳۱۶ معزول گردید) عهده دار صدارت بود
 و مستعفی گردید . اما در همان مدت کوتاه اقدام برجسته ای انجام
 داد و آن استخدام مستشاران برای اداره گمرکات بود. گوا اینکه نظر
 امین الدوله بموقع اجرا گذارده نشد لکن نتایجی گرفته شد که
 خواهیم گفت .

علت العلل عدم موفقیت مقدم بر هر چیز مرد عمل نبودن مرحوم امین الدوله بود. آن مرحوم هر چند مردی مطلع و به سیاست روز وارد بود ولی مردی که بتواند از عهده یکمشت درباری که به هیچ چیز جز پر کردن جیب خود توجهی نداشتند برآید نبود و متاسفانه وزیر دارائی را که برای خود انتخاب کرده بود (مرحوم نایب السلطنه قراگزلو) دارای صفاتی مشابه با خودش بود و بلافاصله بعد از امین الدوله از میدان بدر رفت. در کتاب خاطرات سیاسی امین الدوله در این باره چنین مینویسد: مسئله گمرکات که سالیان دراز از اول سلطنت ناصری مقاطعه بود کنترل نمیشد. احصائیه نداشت، دولت نمیتوانست بداند فی الحقیقه عایدات قطعی چیست؟ امین الدوله تصمیم گرفت چند نفر متخصص از اروپا برای اداره کردن گمرکات اجیر کند و برای اینکه این مسئله با رقابت شدید روس و انگلیس اسباب ازدیاد زحمت نشود صلاح دید از بلژیک که دولت بیطرفیست اشخاصی بخواهد. بمیرزا جوادخان سعد الدوله تبریزی که وزیر مختار ایران در بروکسل بود امر فوری داد اشخاص لایقی اجیر کرده روانه نماید. سعد الدوله با سه نفر قرار کرد. رئیس آنها مسیونوز و دو نفر دیگر بلژیکی بودند.

این مستشاران وقتی وارد ایران شدند که میرزا علی اصغر خان بصدارت منصوب شده بود و ضمناً دولت روس با شروع بکار این مستشاران موافقتی نداشت اما مستشاران بزودی راه کار را یاد گرفته و با هر دو جبهه داخلی و خارجی برضد مردمی که برای اصلاح کار آنان استخدام شده بودند ساخت و پاخت نمودند. در همین کتاب خاطرات سیاسی امین الدوله مینویسد: روسها که کاملاً ضد هر گونه اصلاح در ایران بودند، خصوصاً مالیه و قشون، از استخدام بلژیکیها عصبانی و برضد اینکار اقدامات میکردند برای اینکه میخواستند

اشخاصی باشند کاملاً مطیع آنها. کما اینکه بعد از استعفای امین-الدوله مسیو نوز و بلژیکیها را مثل امین السلطان نوکر مخصوص خودشان کردند. در صفحه ۲۷۶ خاطرات امین الدوله مینویسد که سفارت روس مسیو نوز را پخت و ساخت. طوری مطیعش کرد بهتر از امین السلطان. مسیو نوز بموجب قراردادیکه در زمان امین الدوله بسته شده بود فقط برای ترتیب و تشکیل گمرک اجیر شده بود که تحت امر وزیر ایرانی کار کند. اما روسها قرار دادند وزیر مستقل گمرکات باشد و نوکر آنها. بدیهیست امین السلطان نقشه را بفوریت اجرا کرد. این مسئله وزارت تامجلس اول کشیده شد و بنا بگفته تاریخ بیداری ایرانیان صفحه ۴۰۹ بخش نخست: در هیجدهم ماه شعبان افتتاح رسمی مجلس و مجلس شورای ملی تشکیل یافت. الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا.

رازی که نهان بود پس پرده حریفان

کردند عیان بادف و نی در سربازار

مسیو نوز و پرم و چند نفر دیگر از مسیحیان کلاه بخارائی ایرانی به سر گذارده و جبهه ترمه پوشیده در صف وزرا ایستاده بودند. این موضوع را بدین واسطه نوشتم تا دانسته شود که اصل پنجاه و هشتم متمم قانون اساسی بی سبب مینویسد که: «هیچکس نمیتواند بمقام وزارت برسد مگر آنکه مسلمان و ایرانی الاصل و تبعه ایران باشد.»

مطلب دیگر که باید طرف توجه قرار گیرد اینکه نفوذ فوق العاده مسیو نوز روی چه اصل بوده؟

نفوذ مسیو نوز در بین وزرا و درباریان و متنفذین بدین علت بود که مرحوم امین الدوله تشکیل گمرکات را بنا بسیره جدید برای

این میخواست که پول حاضر و دست بنقدی آماده نموده تا بتواند فوراً يك قوای ژاندارم با سازمان و اسلحه جدید فراهم ساخته و آن وقت دست به اصلاحات اساسی بزند و دستور تئوریسین انقلاب تجدد ایران مرحوم میرزا ملکم خان را دریافته بود که در رساله (سیاست ایران چیست) میگوید: نمیتوان مانند زمان داریوش مالیات گرفت و چون ناپلئون بناپارت ارتش تشکیل داد .

این اشاره در بیلان نوز صحیح است که میزان عایدات گمرک ایران از طریق اجاره بین ۶۰۰ الی ۹۰۰ هزار تومان بوده که آنهم درست بخزانه تحویل نمیشده و با اقدامات جدید این مبلغ به دو کروار و چهارصد و چهل و چهار تومان شده بوده و خواهیم دید که بیش از این بوده و نوز نمیخواسته بواقعیت واقف گردند. بهر صورت اگر این پول بمحل خود خرج میشد نظر مرحوم امین الدوله بموقع اجرا گذارده میشد اما مسیونوز نه فقط با اشاره مقامات خارجی بلکه به کمک فساد اخلاق شخصی این پول را در اختیار صدراعظم وقت و درباریان بانفوذ گذارده و از هر جهت مقام خود را تثبیت میکرده است. و مسلم است خود و سایر مستشاران نیز از این سفره آماده حداکثر استفاده را مینموده اند. مستر شوستر آمریکائی که شرح خدماتش مستلزم مقام دیگری است مینویسد که (اکنون در بلژیک از املاک و قصوریکه برای خود مرتب نموده اند بهره مند و محفوظ میشود) همچنین در یادداشت های سیاسی امین الدوله صفحه ۲۷۷ می نویسد مسیونوز و بلژیکیمها نه شاه میشناختند و نه دولت. آنچه نوز از وجوهات گمرک ایران مداخل کرد جواهر - مروارید قالی و اشیاء عتیقه خرید حسابش با کرام الکاتبین است. بلژیکیمهای مأمورین ولایات هم البته هر کدام نسبت به سهم خودشان عقب نماندند .

چون باین موضوع دیگر کار نداریم باید اضافه کنیم که نباید

بهیچ صورتی این مطالب را اغراق دانست بلکه باید بادلایلمهای گرفته شده از دو فقره قرضه را اضافه نمود آنوقت معلوم میگردد که این آقایان چه کرده اند.

این خدماتی بود که مستشاران بخود و هیئت حاکمه وقت نمودند حالا باید دید در باره سیاست خارجی چه اقداماتی انجام گرفته است . از طرفی باید دانست که در آستانه سال ۱۲۰۰ هجری صدر اعظم ایران که میرزا علی اصغر خان بوده و شاه هردو تقریباً متمایل به سیاست روسها شده بودند تا جائیکه در کتاب محمود محمود صفحه ۱۶۵۵ مینویسد : در هر حال این سالها سالهای پر خوف و وحشتی برای انگلیسها بود و نمیتوانستند کاری در ایران داشته باشند میدان سیاست ایران بکلی بدست سفارت روس افتاده بود و آنچه تقاضا داشت در دربار ایران بفوریت انجام میشد .^۱

در چنین اوضاع و احوالی انگلیسها تصمیم داشتند تغییراتی در سیستم حکومتی ایران داده تا نتوان با دادن يك امضای محرمانه امتیازی برقیب بدهند . بسیاری از سیاسیون مسئله قتل ناصرالدین شاه را با این موضوع بی ربط نمیدانند . خلاصه در چنین اوضاع و احوالی مستشاران وارد و میرزا علی اصغر خان بجای امین الدوله صدر اعظم ایران گردید و سفارت روس هم با کمک همین صدر اعظم مستشاران را در اختیار خود گرفت .

سفارت روس با آمدن میرزا علی اصغر خان و هشیاری مستشاران بلژیکی موقع را برای يك مانور سیاسی و در دست گرفتن گمرکات و تجارت ایران مناسب دانست . روابط تجاری ایران با دولت انگلیس متکی بر قرارداد و استفاده از حقوق دول کامله الوداد بود و چون با

۱ - به کتاب عصر بی خبری و خاطرات سیاسی امین الدوله نیز رجوع کنید

روسها بر طبق فصل سوم عهدنامه تجارتي مورخ ۵ شعبان ۱۲۴۳ هجری قمری منضم به قرارداد ترکمنچای از مال التجاره اتباع روس و ایران (کما فی السابق حقوق صد پنج فقط یکدفعه در موقع ورود یا خروج دریافت شده و علاوه بر آن هیچگونه حقوق گمرکی مطالبه نشود) بود دولت انگلستان نیز بهمین شکل عمل مینمود. حال دولت روس در صدد برآمد با تغییر تعرفه گمرکی سدی در مقابل مال التجاره انگلیس بوجود آورده و در مقابل تسهیلاتی برای ورود امتعه روسی فراهم آورد. برای انجام این مقصود موضوع را یک بار وقتی که در سال ۱۳۱۷ - ق برای مسافرت مظفرالدین شاه تقاضای قرضه نمودند پیش کشید و باردیگر در سال ۱۳۱۹ - ق که مجدداً شاه به خیال مسافرت افتاد و در نتیجه باز هم متوسل به قرض شدند جدا پیش کشید و یکی از شروط بلکه شرط اصلی قرض قرارداد. محمود محمود مینویسد (ص ۱۶۶۷) خزانه خالی دولت ایران اولیای آن زمان را سخت بدست و پا انداخته بود قرض ۲۲ میلیون ونیم منات طلا عطش آنها را فرو نهند از سفر اول اروپا شاه مراجعت کرد. لذت گردش اروپا برای شاه و درباریان فراموش نشدنی بود شاه باز عزم دیدار اروپا کرد از ۲۲ میلیون منات چیزی باقی نمانده بود و از جای دیگر هم بموجب قرارداد قرضه ۲۲ میلیون منات اولیه ممکن نبود از جای دیگر قرض کرد چنین صلاح اندیشی شد باردیگر به روسها مراجعه شود. این بار نیز دولت امپراطوری روس بی مضایقه برای پیشرفت سیاست خود روی خوش نشان داد فقط بایک شرط مختصر - آنها عبارت از این بود که در تعرفه گمرکی دولتین تجدید نظر شود و یک قرارداد جداگانه در این باب برقرار شود. دولت ایران قبول کرد اما بیک شرط که این موضوع کاملاً سری بماند و دولت انگلیس فعلاً از آن اطلاعی حاصل ننماید.

اینجا مطلبی قابل ذکر است که نباید تصور شود دولت وقت ایران در نظر داشته قراردادی مفیدتر از آنچه بوده تنظیم نماید و ترس از جلوگیری دولت انگلیس داشته است. خیر - معلوم است سیاست استعماری روس اگر زنجیر را محکمتر نمیکرد آزادتر نمیساخت. دولت ایران از این نظر که مبادا اطلاع دولت انگلیس جلوگیری از قرارداد نموده و در نتیجه قرضه بتعویق افتد و کمی دیرتر راهی دیار فرنگ شوند. ناراحت بود.

اما در کتاب عصر بی خبری (ص ۳۹۱) مینویسد: در موقعی که مظفرالدین شاه برای بار دوم از روسها تقاضای پول میکند روسها با دو شرط حاضر بدادن ده میلیون منات میشوند: یکی اعطای امتیاز ساختن راه شوسه جلفا - قزوین به بانگ استقراضی روس و دیگری تغییر تعرفه گمرکی بنفع روسیه.

محمود محمود مینویسد: باقرض ده میلیون منات طلا از دولت روس ساز و برگ سفر دوم شاه برای اروپا آماده گردید و دربار ایران حاضر شد قرارداد گمرکی جدید را بصواب دید مامورین بلجیکی بنفع روسها قبول کند. در این نوشته دو موضوع قابل مطالعه است اول اینکه بلژیکیها برای محکمی کار خود در مذاکرات دولت ایران را ملزم ساختند که خود عهده دار تنظیم نظامنامه باشند و دیگر اینکه دولت ایران قبلاً میدانست که تغییر بنفع دولت روسیه است و هیچگونه عذاب وجدانی نداشت.

تاریخ شروع مذاکرات وامضای آن و انتشار و اطلاع دولت انگلستان برای اثبات مطلب بسیار لازم است. در کتاب عصر بی خبری (ص ۳۹۱؟) مینویسد: قرارداد تعرفه گمرکی ایران و روس ظاهراً که صحبت آن از مدتها قبل بمیان آمده بود در تاریخ رجب ۱۳۱۹ هـ ق یعنی پنج شش ماه قبل از امضای قرارداد قرض دومی که از

روسها گرفته شد در تهران بامضا رسیده است ولی اجرای آن چندی محرمانه نگاهداشته شده بود. تاذی القعهده ۱۳۲۱ هجری قمری بتأخیر افتاد .

محمود محمود مینویسد : در ماه اوت ۱۹۰۲ (ج ۱- ۱۳۲۰-ق) شاه درلندن بود وانگلیسها هیچ اطلاعی ازاین قرارداد گمرکی نداشتند فقط بگوششان رسیده بود که مذکراتی برای طرح یک قرارداد گمرکی جدید در میان است که دولت ایران باروسها برقرار کند .

وباز مینویسد : وقتی انگلیسها از این قرارداد گمرکی اطلاع حاصل کردند منتها درجه عصبانی شدند از نوشتجات رجال مهم آنها پیدا است تا چه درجه غضب ناک شده بودند . یکی از آن اشخاص که بیش از همه در این باب جوش و خروش داشت سروالنتن چیروول بود . مخصوصاً مأمور ایران شد که در اطراف این قضایا از نزدیک اطلاع حاصل کند . هم او در این باب مینویسد : این خبر یک ضربت عمدی بود که بروابط تجارتی ماکه مدتها بین ایران وانگلیس برقرار بود وارد آورد . انتشار این قرارداد از پطرزبورغ هنگامی بود که لرد دئون- بریاست یک میسیون مخصوص از طرف ادوارد هفتم پادشاه انگلستان مأمور بود نشان زانوبند را در طهران به پادشاه ایران با تشریفات مخصوص بدهد . (ص ۱۶۷۲) اطلاع از این قرارداد گمرکی جدید از ترس و وحشت آن عده که همیشه بدولت انگلیس گوشزد میکردند که متوجه خطری که منافع تجارتی دولت انگلیس را تهدید میکند باشند- هیچ نکاست .

باز در صفحه (۱۶۷۳) مینویسد : این قرارداد گمرکی در نظر عمال سیاسی انگلستان بزرگترین ضربتی بوده که در بار ایران بمنافع سیاسی واقتصادی بریطانیای کبیر وارد آورده است . وزارت خارجه انگلستان بعجله و شتاب لرد دئون را بانشان زانوبند بدر بار طهران

فرستاد که يك قرارداد گمرکی جدید با ایران منعقد نماید . سیاسيون انگلیس این عقیده را داشتند که در طهران سیاست مداران انگلیس را عمداً اغفال کرده اند و این قرارداد را بسته اند دولت ایران خطای بزرگی را مرتکب شده که پشت سرما يك قراردادی بسته که منافع ما را بخطر انداخته است .

اگر مسئله بهمین جا ختم میشد شاید دولت انگلستان برعایت خاطر روس تا این اندازه در پیشرفت مشروطیت مساعی جمیله بخرج نمیداد چه در این تاریخ ویلهلم دوم با قدرت تمام به توسعه سیاست استعماری آلمان پرداخته بود و گفتار او که : زندگانی آلمان از این پس بر روی دریاهاست ، ناقوس خطر را برای انگلستان بصدا درآورده بود . از جهت دیگر بیسمارک با تمام مساعی میخواست دو امپراطوری اروپائی را بایکدیگر برای تقسیم مستعمراتی که آلمان برای دریافت آنها عقب افتاده بود متحد سازد . اما :

بموجب ماده دوم قرارداد مورخ نوزدهم ذی القعدة سال ۱۲۳۸ ایران و عثمانی که بموجب قرارداد ۱۲۶۳ مورد تأیید قرار گرفته بود مقرر شده بود از مالتجاره اتباع ایران و عثمانی که بکشور طرفین حمل و نقل میشد صدی چهار حقوق گمرکی دریافت گردد . حال چه بسا بعد از عقد قرار جدید با دولت روس دولت انگلیس از ماده دول کامله الوداد استفاده نموده و بجای صد پنج کمتر یعنی صد چهار حقوق گمرکی میپرداخت . لذا دولت روس با قبول دولت ایران و دستیاری مستشاران بلژیکی در صد تغییر این عهدنامه برآمدند . حال ملاحظه نمائید چگونه این اقدامات را درخفا انجام داده اند که باز دولت انگلیس تا امضای قرارداد از جریان مطلع نگردید .

در این هنگام پرنس ارفع الدوله دانش سفیر کبیر ایران در

دولت عثمانی بود. مرحوم خان ملك ساسانی در باره این ایام می نویسد «وقتیکه سیاست انگلیس در ایران پیشرو بود حسنعلیخان امیر نظام و حاجی محسن خان معین الملك را از پاریس و لندن به استانبول فرستادند همینکه سیاست روس جلوفتاد ناظم الدوله و علا الملك و ارفع الدوله را از پترزبورغ مأمور استانبول نمودند. آمدن احتشام السلطنه از برلن با استانبول دلیل بر پیشرفت سیاست آلمان در ایران میکرد.»

از این بیان نتیجه میتوان گرفت که پیشرفت سیاست روس در ایران تا چه اندازه بوده و پرنس ارفع الدوله نیز طرفدار پیشرفت سیاست روس بوده است.

در همین مأموریت چون نوزشخصاً به استانبول رفت و بنا بدستور روسها از خرج کردن مضایقه نداشته مطلب نه از طرف عثمانیها در زکر دونه از طرف سفیر ایران. ببینیم در عصر بی خبری در این باره چه نوشته؟ برای تغییر قرارداد گمرکی ایران و عثمانی مسیونوز مدیر کل گمرکات ایران را به اسلامبول میفرستند و روسها دولتین ایران و عثمانی را تحت فشار میگذارند و مبالغی نیز رشوه میدهند تا بمقصود خویش نائل میگردند.

ارفع الدوله در ماه ذی الحجه ۱۳۲۰ - ه ق یعنی چند ماهی بعد از امضای قرارداد ایران و عثمانی گزارشی به طهران میفرستد و در آن اعتراض سفیر انگلیس را بدولت عثمانی در باره تغییر تعرفه گمرکی مشروح بیان میدارد که برای جلوگیری از اطناب فقط اشارتی چند مینمایم. بنا بخواهش سفارت کبری روزیکه دولت عثمانی رسماً اعلان کرد که قرار تعرفه جدید از اول ماه فوریه روسی (تقریباً دی ماه ۱۲۸۱ - ش) مجری خواهد شد سفیر کبیر انگلیس با وزیر امور خارجه عثمانی مذاکره کرده و پرسیده بود. «... سعید

پاشا صدراعظم سابق بمن صریحاً قول داده بود که نگذارد اینکار بگذرد. و حالا دولت عثمانی بما خلاف وعده خود نموده خلاصه سفیر انگلیس از این فقره در نهایت درجه اوقاتش تلخ و کمال تعجب و تاثر را دارد و از اینکه با آنهمه تششحات آنها در عدم اجرای این قرارداد جدید چگونه این فقره صورت اجری گرفت .»

این دوپیش آمد که هر دو در خفا انجام پذیرفت تصمیم دولت انگلستان را در تغییر حکومت ایران قطعی ساخت گفتیم که سیاست ویلهلم دوم در اروپا که بنا به دستور بیسمارک اتحاد با دولت امپراطوری روس بود دولت انگلستان را نسبت بروسیه تزاری بسیار متمایل ساخته و بهیچوجه حاضر نبود عملی انجام دهد که سبب نزدیکی روس به آلمان گردد و دیدم که بالاخره این سیاست منجر بعقد قرارداد ۱۹۰۷ گردید و این اختفا از طرف ایران بقدری سیاسیون انگلستان را تحریک نمود که فقط در منطقه ایران به رنجش دولت روس اهمیتی نداده و مشروطه خواهان را تحریک و پشتیبانی نمودند.

اما دولت روس راهم بکلی آسوده خاطر نگذاردند و میبینیم که روابط دولت ژاپن در این تاریخ باروسییه روز بروز تیره تر گردید تا منجر به جنگ ۱۹۰۴ - ۱۹۰۵ شد. همچنین انقلابیون روسیه حزب اتحاد و ترقی در روسیه خاصه در قفقاز از هر جهت کمک و تحریک شدند.

چون مقصود نگارنده همین بود که معلوم گردد اقدامات مستشاران بلژیکی و عقد قرارداد سبب کمک بیدریغ دولت انگلستان به مشروطه - خواهان گردید بیش از این وارد این موضوع نمیشوم و بحث در این مطلب را به تاریخ مشروطیت ایران که بنظر نگارنده هنوز تحقیق علمی نشده واگذار مینمایم.

بعد از ذکر این مقدمات است که ناگهان جریان وقایع در ایران

عوض شد. مأموران انگلیسی مسافرتشان بنواحی مختلف جنوبی ایران شروع میشود کلمات زشت و زننده در کتب و مجلات برضد ایران نوشته میشود ادوارد برون و سایر مستشرقین دلسوزتر از همیشه میشوند و مظلومیت ایرانیان را بگوش ملل جهان میرسانند قرارداد را هزار مرتبه بدتر از آنچه بود معرفی نمودند. مرحوم کسروی در باره این قرارداد مطلب قابل ملاحظه‌ای مینویسد (صفحه ۲۹) از این کارزیانی دیده نمیشد (منظور قرارداد است) و مردم از نمان بلژیکیان و از بدخواهی آنان که هنوز بیرون نیافتاده بود آگاهی نمیداشتند و با این همه در بوشهر و شیراز و یزد و اسپهان و تهران بازرگانان و ملایان ناخشنودی نمودند. در سال ۱۲۸۱ که مظفرالدین شاه در سفر اروپا میبود در همه آن شهرها بازرگانان شوریده و بادولت در گله و گفتگو میبودند.

خلاصه هنوز شاه در اروپا بود که در تهران انجمن‌ها شروع بکار کرد. مرحوم ناظم الاسلام در مقدمه تاریخ بیداری ایرانیان مینویسد که هنوز شاه در اروپا بود (سفر دوم) که اتابک را علما تکفیر نموده و بعد از تکسیر در اسلامبول در تهران منتشر ساختند و از طرف دیگر عده‌ای از علما و اعیان تشکیل مجلسی داده و بهر ترتیب بود انگلیس‌ها دشمن شماره یک خود را معزول ساختند. و در اواخر شهریور ۱۲۸۲ - ش برابر با اواخر جمادی‌الثانی ۱۳۲۱ - ه ق اتابک میرزا علی اصغر خان معزول و به اروپا مسافرت نمود. انتخاب جانشین اتابک روی نظر خاص سیاست انگلستان بود و بهمین دلیل فرمانفرما (عبدالحسین میرزا) با همه کوشش و کشش بدین سمت انتخاب نشد چه او مردی که سید قندی را چوب بزند و به طباطبائی و بهبهانی بی‌اعتنائی کند نبود لذا عین‌الدوله بدین سمت انتخاب و کرد آنچه کرد و شد آنچه شد.

حال که تا آنجا که ممکن بود به اختصار درباره گزارش نوز و شأن نزول آن صحبت شد برای خاتمه دو مطلب را باید بعرض برسانم :

۱- قرارداد چگونه بوده ؟ بنا بمندرجات متن قرارداد که الساعه در مقابل بنده است خود قرارداد بدانصورت که طرفداران سیاست جنوبی تبلیغ میکردند نبوده زیرا در فصل یکم میگوید : حقوق گمرکی را موافق تعرفه‌های مفصله (آ) و (ب) و (ث) که منظم باین قرارنامه است دریافت خواهد شد. - و زمانیکه سر و صدای مخالفین بلند شد هنوز تعرفه‌ها بموقع عمل گذارده نشده بود و بهمین دلیل مرحوم کسروی در تاریخ مشروطیت مینویسد : اینان بکار پرداختند (بلژیکیها) و اداره گمرکی بشیوه کشورهای اروپائی پدید آوردند. و تعرفه را نیز دیگر کردند و شاه فرمانی بیرون داد که باجهای گوناگون که بنامهای (راهداری) و (قیانداری) و (حقوق خانات) و مانند اینها از کاروانیان و بازرگانان ایرانی گرفته میشد از میان برخیزد و همچون بازرگانان بیگانه تنها يك (حقوق گمرکی) در مرز گرفته شود و بس از این کار زیانی دیده نمیشد و مردم از نهان بلژیکیان و از بدخواهی آنان که هنوز بیرون نیفتاده بود آگاهی نمیداشتند....

نگارنده کتاب (استقلال گمرکی) مرحوم رضا صفی نیا را ندیده‌ام اما بنقل از کتاب عصر بی خبری آن مرحوم هم از مخالفین سخت قرارداد بوده مینویسد: قرارداد گمرکی ایران و روس مضار بزرگی را دارا بوده حتی میتوان گفت که این قرارداد از عهدنامه گلستان و ترکمن‌چای بمراتب بدتر بوده .

و لکن مرحوم مخبرالسلطنه هدایت که خود از بازیگران مهم این دوران و جریان مشروطیت ایران بوده و بعلاوه از دوستان بسیار نزدیک اتابک و راهنما و راهبر او به انجمن فراماسیون بوده نظری درست برخلاف نظر مرحوم رضا صفی نیا میدهد و در کتاب خاطرات و خطرات مینویسد : مسیو نوز با روسها داخل مذاکره

شد باعتبار معاهده با مصر که هم از دول کامله الوداد است تغییری در تعرفه گمرک داده . بصرفه انگلیس نبود اگرچه حاجی محمد تقی شاهرودی آن اصلاح را مفید بحال تجارت نمیدانست بعقیده من رشنه بعهدنامه ترکمانچای هر اندازه اش فتحنی محسوب میشود .

۲- نوز بعد از تاریخ گزارش که مسلما در ماههای اولیه جلوس محمد علیشاه بوده (جلوس ۳ ذیالحجه ۱۳۲۴) یعنی اوایل سال ۱۳۲۵ ه . ق مورد حملات وکلای مشروطه بوده تاریخ بیداری ایرانیان مینویسد (بخش ۲ ص ۶۹) روز پنجشنبه نهم ذیالحجه ۱۳۲۴- دیگر در خصوص مسیو نوز وزیر گمرک و اینکه او باعث اغتشاش سرحد ایران و عثمانی شده است .

روز چهارشنبه ۲۲ ذیالحجه ۱۳۲۴- چهارم (شرایط اهالی آذربایجان در مجلس) باید مسیو نوز و وکیل او مسیو پریم فوراً معزول شود و مسیو لاورس رئیس گمرک تبریز هم فوراً باید توقیف شود .

روز یکشنبه ۲۶ ذیالحجه ۱۳۲۴- جناب مخبر السلطنه که رفته بود بدربار بازگشته رقعهای از صدراعظم آورده که حاکی بود برعزل مسیو نوز و مسیو پریم از شغل خودشان . و بدین ترتیب این بازیگر بزرگ از صحنه سیاست خارج گردید تا بقیه عمر را چون دیگر سیاست مداران موفق آسوده بگذرانند .

مرحوم مخبر السلطنه هدایت در صفحه ۱۴۷ خاطرات و خطرات شرح این ماجرا را مبسوط نوشته و طالبین باید به آن مراجعه نمایند . میگوید هشت تقاضا بود که شاه عزل نوز را قبول کرد . اما در صفحه ۱۵۹ مینویسد اتابک یعنی میرزا علی اصغر خان رفیق گرما به و گلستانش در امر نوز مایل به اصلاح بوده و لکن مخبر السلطنه قبول نکرده است .

رساله

سیاح مسیحی فرنگی

موسوم به بصیرت نامه

با مقدمه‌ای از :

دکتر محمد اسماعیل رضوانی

(دکتر در تاریخ - دانشیار دانشگاه تهران)

مقدمه

کتاب «بصیرت نامه» که در بعضی از نسخه‌ها «عبرت نامه» نامیده شده نزد دانشمندان ناشناخته‌نمانده زیرا هم نسخه‌های خطی آن خیلی نایاب نیست و هم يك بار وسیله مرحوم محمد حسن خان صنیع الدوله (اعتمادالسلطنه بعد) در جلد دوم کتاب منتظم ناصری ذیل وقایع ۱۱۴۵ هجری. قمری ۱۷۳۲ مسیحی با يك نوع دخل و تصرفی که در مقدمه زیاد و در متن کم است به چاپ رسیده است . این چاپ همراه با يك مقدمه بسیار کوتاهی است که تمام آن این است :

«در عهد شاه سلطان حسین سیاحی اروپائی به اصفهان آمده مدت بیست و شش سال در اصفهان اقامت و توقف نموده و با نظر دقت و درایت اسباب زوال دولت صفویه را دیده و شرحی در این باب بزبان لاتن نوشته آن شرح را ابراهیم نامی از ملازمان سلطان عثمانی به زبان ترکی ترجمه کرده و موسوم به عبرت نامه ساخته در اسلامبول به طبع رسانیدند. در زمان مرحوم مبرور نایب السلطنه رضوان آرامگاه عباس میرزا طاب الله ثراه عبرت نامه مزبوره را میرزا

عبدالرزاق بیگگ مورخ از ملازمان آن حضرت به زبان فارسی ترجمه نموده و این است آنچه آن سیاح فرنگی در سبب زوال دولت صفویه می نویسد»

این مقدمه در متن بصیرت نامه، نسخه حاضر نیز وجود دارد که از طریق مقایسه نحوه تصرفات مرحوم اعتماد السلطنه عیان می گردد .

چرا يك متن از يك مترجم در بعضی از نسخه ها عبرت نامه نام گرفته و در بعضی بصیرت نامه ؟ نکته ای است که بر بنده مجهول مانده است .

دو سال قبل در یکی از عتیقه فروشیمهای اصفهان نسخه ای بسیار نفیس و خوش خط و تذهیب شده از این کتاب که به دنبالش میگذشتم به دستم افتاد. آنرا از غنایم گرانبهای سفر خود به این شهر پرهیز محسوب داشتم و در بازگشت با شادی به نظر دانشمندان و صاحب نظران رساندمش. در میان آنان دو تن بمنظور تکمیل توفیقی که نصیبم شده بود به یاریم برخاستند نخست دانشمند فرزانه جناب آقای دکتر خانبا با بیانی استاد ممتاز دانشگاه تهران که نسخه اصلی آنرا به زبان فرانسه که از یکی از کتابفروشمهای پاریس خریده بودند بعنوان امانت به بنده دادند، دوم دانشمند بزرگوار و دوست ارجمند سرکار سرهنگگ دکتر قائم مقامی که بطور مکرر تشویقم فرمود که مقدمه کوتاهی بر آن بنویسم و آن را بعنوان يك اثر نفیس

هنری ودست نخورده بصورت اصلی و خالی ازدخل و تصرف درمجله
بررسیهای تاریخی ویا هم بطور مستقل چاپ و جاودانی سازم که
البته امر ایشان را با سپاسگزاری پذیرفتم و از ایشان و جناب آقای
دکتر بیانی ممنونم .

نویسنده کتاب :

متن فرانسوی آن بالغ بر دو جلد است اندکی از قطع جیبی
بزرگتر، جلد اول ۵۰۴ صفحه و جلد دوم ۴۳۲ صفحه است و پیدا است
که یا متن ترکی آن خیلی خلاصه بوده و یا ترجمه فارسی آن بسیار
خلاصه شده است .

از مقدمه نسبتاً مفصل آن چنین برمیآید که اخبار مربوط به
واقعه قیام رعایای قندهاری شاه سلطان حسین و نتایج عظیمی که
بر آن بار شده در روزنامه های آن روز فرانسه چاپ می شده و باطلاع
مردم میرسیده است . سقوط شگفت انگیز اصفهان پایتخت شاهنشاهی
مقتدر قاره آسیا در فرانسه آن روز سروصدائی براه انداخته و مردم
فرانسه علاقمند شده اند که حقیقت حال را دریابند . در آن روزگار
يك تن از کشیشان بنام یهودا کروفینسکی^۱ یسوعی Jude Kru Finski
خاطرات خود را تقریر کرده و ظاهراً نویسنده دیگری تحریر
کرده است وی بیست سال به منظور تبلیغات مذهبی در اصفهان
مقیم بوده و با صاحب منصبان و وزیران آن دوران آشنائی و خصوصیت

۱- به تلفظ دیگری در متون تاریخ و از جمله ترجمه جلد چهارم تاریخ ادبیات ادوارد برون

کروینسکی .

داشته و درجلفا با کشیشان و مبلغین مسیحی میزیسته و در پزشکی نیز متخصص و در نزد سران غلجائی مقام مهم داشته و در نتیجه از اسرار و رموز کار آنان اطلاعاتی پیدا کرده و گفته‌های او عین مشهودات او بوده است. در مقدمه کتاب تأکید میشود که حوادث تا سال ۱۷۲۵ مستند است یعنی وقایعی است که نامبرده دیده است از این سال به بعد مطالب مبتنی بر اطلاعاتی است که از دیگران کسب کرده و در حقیقت شایعاتی است که بازگو کرده است بنا بر این خواننده کتاب صحت حوادث مربوط به قبل از سال (۱۷۲۵ م) و بعد از آنرا نباید یکسان بشمرد.

مترجم :

مترجم کتاب عبدالرزاق بیگ دنبلی متخلص به مفتون نیز شخصیتی ممتاز و شناخته و به اصطلاح ادبا اظهر من الشمس است. تصور نمیکنم در میان شخصیت‌هایی که در مسائل ادبی و تاریخی تحقیق میکنند کسی باشد که عبدالرزاق بیگ را نشناخته باشد. قسمت عمده کتاب نفیس «تجربة الاحرار و تسلیة الابرار» او که در سال ۱۳۴۹ به تصحیح و تحشیه استاد دانشمند آقای حسن قاضی طباطبائی چاپ شده حاوی شرح حال و اخلاق و صفات و حاکی از علو قدر او در فنون ادبی و تاریخی اعم از فارسی و عربی است بخصوص که مصحح محترم بمنظور تکمیل این شرح حال مقاله دانشمند معاصر آقای سلطان‌القرائی را که در معرفی کتاب مذکور و در شرح حال مؤلف آن عبدالرزاق بیگ نگارش یافته زینت بخش مقدمه کتاب کرده است.

آقای بامداد نیز در کتاب نفیس خود «تاریخ رجال ایران» شرح پر و کوتاهی از این دانشمند آورده است. در متون ادبی و تاریخی دوران قاجاریه و به خصوص عصر فتحعلیشاه و نایب السلطنه نامدار او عباس میرزا نام عبدالرزاق بیگ مکرر آمده است. در میان شرح حال‌های چاپ نشده‌ای که از او دیده‌ام شرحی است که در کتاب یا تذکره «انجمن خاقان» که تألیف آن منسوب به فاضل-خان گروسی است وجود دارد. انجمن خاقان نیز اگرچه چاپ نشده اما نسخه‌های خطی متعدد آن در دسترس محققین و دانشمندان قرار دارد و اثری ناشناخته نیست معذالك به قصد تکمیل مقدمه و متن عین این شرح چاپ نشده را از انجمن خاقان در اینجانب نقل میکنم تا نوشته من ارزش بیشتری پیدا کند :

«مفتون - عبدالرزاق بیگ خلف الصدق نجفقلی خان دنبلی بیگلربیگی تبریز و مضافات آن است که از زمان نادر شاه تا اواخر زندیه با عزتی شامل و شهامتی کامل ، کافل آمال و مرسل آجال و رافع احوال و قامع ابطل بود. پس از انقضای مهلت پدرحمیده سیر به حکم استعداد فطری و قابلیت اصلی ، فقر دانائی را بر فخر دارائی و اکتساب علوم را بر ادخار معلوم و کمال حکمت را بر وبال حکومت و رنج و عزلت را بر گنج ایالت و تألم خویش را بر تظلم درویش ترجیح داده کسب معارف و حقایق و حل غوامض و دقایق را و جهه همت ساخته در اکتساب فضایل و اجتناب رذایل جهدی وافی مبذول داشته ، هرچه شیطان منشان دنیا طلب بر تو بیخ و تغیر فزودند جنابش بر توطین و تمکین افزود . شرافت حسب را با عزازت نسب

و خصایل ملکی را با شمایل بشری جامع گشته، غنائی غیر متضایف با فقر و عملی متقابل با غزل حاصل کرده فارغ البال و مرفه الحال با نهایت اعزاز و کمال احترام به نظم فراید و نشر فواید مشغول شد. در حل معضلات و اطلاع بر نکات و معرفت شعرا و روات عرب مانند جنابش کمتر از اعصار سالفه و قرون ماضیه ادیبی بوده. به سلامت نفس و تحمل خاطر و پاکی طینت و بشاشت طبعشان کمتر چشمی و گوشی دیده و شنوده، در نشر و نظم خیالات متین دارد و نکات رنگین. در ترتیب و تألیف تاریخ «زینت التواریخ» نیز با مرحوم میرزا محمد رضی سهمیم بوده کتابی موسوم به «ناز و نیاز» منظوم کرده و کتابی نیز مشحون به درر و غرر شعرای عرب و عجم و حل غوامض اشعار این دو طایفه ترتیب داده که با وجودش کس مستغنی از اغلب کتب ادبیه است. در حین ترتیب این تذکره که سنه یکم هزار و دویست و سی و چهارم است به طواف حضرت کعبه الله العلیا زاده الله شرفاً مشرف شده، امید که با عمل مقبول و سعی مشکور و نیل مقصود به وطن مألوف رجوع نموده [باز] دیگر هم فیض صحبتش نصیب شود و هو نعم المجیب»

بطور خلاصه عبدالرزاق بیگگ دنبلی دانشمند و ادیب و مورخ نامدار عصر فتحعلیشاه است در سال ۱۱۷۶ هجری. قمری در خوی متولد شده و در ۱۲۴۳ در تبریز روی در نقاب خاک کشیده است وی از مستعدان سعادت مندی است که از سن دهسالگی ببعد مدت چهارده سال بعنوان گروگان در شیراز تحت نظر کریمخان زیسته و چون بیکار بوده بالاچار روی به تحصیل دانش و کسب کمال آورده است زیرا

پدرش نجفقلیخان بیگلربیگی تبریز بوده و از مردان نامدار روزگار و در نظر کریمخان خطرناک به شمار میرفته است در نتیجه کریمخان پسرش را در شیراز به گرو نگه می‌داشته و همین امر عامل تحصیل پسر و مایهٔ سعادت او گردیده است .

عبدالرزاق بیگک در سال ۱۱۹۹ وسیلهٔ آقا محمدخان از حالت گروگان رهائی یافته به تبریز آمده است . از آن پس دست از مطالعه و تحقیق و تألیف نکشیده و شانزده اثر نفیس در بازار علم و ادب از خود به جای گذاشته است .

- ۱ - حدائق الجنان .
- ۲ - تجزیة الاحرار و تسلیة الابرار .
- ۳ - حدیقه .
- ۴ - روضة الاداب و جنة الالباب .
- ۵ - حقایق الانوار .
- ۶ - حدائق الادبا .
- ۷ - نگارستان دارا .
- ۸ - مآثر سلطانیه .
- ۹ - جامع خاقانی .
- ۱۰ - شرح مشاعر ملاصدرا .
- ۱۱ - مثنوی ناز و نیاز .
- ۱۲ - مثنوی همایون نامه .

- ۱۳ - مثنوی در بحر رمل .
 ۱۴ - دیوان قصاید و غزلیات .
 ۱۵ - ریاض الجنه .
 ۱۶ - همین کتاب بصیرت نامه که ترجمه از ترکی به فارسی است .

شاه عباس شاه قزوین را با امانت بحضرت خرد در آورده
 و پادشاهان را در وقت غارت با امانت در اختیار
 ضمیمه کرد که او در دست و سر و سر در اختیار
 خزان و دست از امانت و تخت و تخت و تخت و تخت
 بعد از آن شاه عباس در وقت اسطفا کرده بود در
 فیلی تخت شاه را در آورده در دست و سر و سر
 در روز غارت محرم محرم در دست و سر و سر
 قرار یافت در دست و سر و سر و سر و سر
 خرد و سر و سر و سر و سر و سر و سر

و بحاکم عثمان سلطان نمود و دست سفلی از صفای آلوده
 شد و در سلطان مراد سلطان بود و خرد و خرد
 و در ۱۰۵۲ هجری در دست و سر و سر و سر
 بعد از آن شاه عباس در دست و سر و سر
 صفی و در دست و سر و سر و سر و سر
 اهتمام کرده و در دست و سر و سر و سر
 استعدادهای را در دست و سر و سر و سر
 امور و بعد از آن سلطان مراد و سلطان مراد
 اتفاق با سلطان عثمان و سلطان و سلطان



زینت خط و رو انانیم قانع در آن کز برسد کوی است
 سیر صروده ما در عمل غمخوده ها ندیدم کز تو است در غم
 و از دوری تو ای کز تو ای که در هیچ وجه و چنانکه در هیچ
 بعد از خنده در دوری است ای کز اگر کرده و با نظر او است
 ادرم و سوار تعیین نمود و در اقامت او را او کز با تو است
 اینجا از این قصه گویم و غم و غم و از این قصه و غم و غم
 از وقت محرم بر اثر غم از این جمله غم می گویم که در غم
 بر در آینه و ما در غم است از این جمله غم می گویم که در غم
 در افق است به ای لاله غم و غم و در این جمله غم می گویم

من بچند این شهرت در خط و در خط و در خط و در خط
 آرزو شاه از تو است که از این طبع طبع است
 از این جمله غم می گویم که در هیچ وجه و چنانکه در هیچ
 آری هر وقت که را امید یکتا از این جمله غم می گویم
 بود که در وقت غم از این جمله غم می گویم که در غم
 طبیعت است که نور از این جمله غم می گویم که در غم
 اینجا خود بود و در این جمله غم می گویم که در غم
 شوی محض غم می گویم که در این جمله غم می گویم که در غم
 از این جمله غم می گویم که در این جمله غم می گویم که در غم

مشق

و با شکر و حمد و ثناء آن عظیم و بزرگ می نمود و در آن
سپهر که در پیشگاه سلطان از آن صحرای بزرگ و بی انتها
سفر از آن زمانه طریح می شد و از آن صحرای بزرگ و بی انتها
بسیار باران می بارید و در آن صحرای بزرگ و بی انتها
آب و شکر و نعمت و بزرگی و بزرگی و بزرگی و بزرگی
آب و شکر و نعمت و بزرگی و بزرگی و بزرگی و بزرگی
و در آن صحرای بزرگ و بی انتها و آن صحرای بزرگ و بی انتها
در صحرای بزرگ و بی انتها و آن صحرای بزرگ و بی انتها
در صحرای بزرگ و بی انتها و آن صحرای بزرگ و بی انتها
در صحرای بزرگ و بی انتها و آن صحرای بزرگ و بی انتها

و بر روی آن بخت سلطان شکر و شکر و شکر و شکر
و با شکر و حمد و ثناء آن عظیم و بزرگ می نمود و در آن
سپهر که در پیشگاه سلطان از آن صحرای بزرگ و بی انتها
سفر از آن زمانه طریح می شد و از آن صحرای بزرگ و بی انتها
بسیار باران می بارید و در آن صحرای بزرگ و بی انتها
آب و شکر و نعمت و بزرگی و بزرگی و بزرگی و بزرگی
آب و شکر و نعمت و بزرگی و بزرگی و بزرگی و بزرگی
و در آن صحرای بزرگ و بی انتها و آن صحرای بزرگ و بی انتها
در صحرای بزرگ و بی انتها و آن صحرای بزرگ و بی انتها
در صحرای بزرگ و بی انتها و آن صحرای بزرگ و بی انتها
در صحرای بزرگ و بی انتها و آن صحرای بزرگ و بی انتها

رانند و بیجا رو خجاس نیز از اجسک و دشت کماکان
 حیدریت سبکتر و کرم و فاضل و در چون
 پیوسته طریزان بد و گفتر سوره با یکدیگر نیستا اجسک
 در کسب حقیقت از نظم و ریاضت
 و اما حق در حق و اسفار حق و معادل در ریاضت
 آید خلق نماند و زود به زود است
 دولت و علم و علوم معین شست و شستن
 که از وقت رایج و زمانه رایج و غیر فامد کسی بر درگاه
 پیوسته است و در سوره کماکان است و در وقت
 پیوسته است و در سوره کماکان است

با دست و معراج و بیست ساطعات میجه از اسما و حوارج
 بر کتب قدیمه است و نمود و الله مبرک است میجه از اسما
 با حقیقت نموده زار با جاران و فن و کفر است حقیقت
 صاحبی اگر که در دوستان را خجاس است و در
 و به دیگر میزند و اگر او با او است و همای
 و بعضی است از سبب است و اول است در درجه
 و در هر یک یک که از حق نام دور است که او را نام
 حقیقتی است از اسما است و است ندی و است
 اسما زو با کما و در سوره کماکان است و در کماکان است

در آن وقت که اول عرعر و در آن
 سیزدهم چاهها را در آن
 بر آن وقت که در آن
 در آن وقت که در آن
 در آن وقت که در آن
 در آن وقت که در آن
 در آن وقت که در آن
 در آن وقت که در آن

در آن وقت که در آن
 در آن وقت که در آن
 در آن وقت که در آن
 در آن وقت که در آن
 در آن وقت که در آن
 در آن وقت که در آن
 در آن وقت که در آن
 در آن وقت که در آن

و دیگر آنکه در آن نامه بجهت آنکه در آن نامه
در آن نامه در آن نامه در آن نامه
و دیگر آنکه در آن نامه در آن نامه
و دیگر آنکه در آن نامه در آن نامه
و دیگر آنکه در آن نامه در آن نامه
و دیگر آنکه در آن نامه در آن نامه

(۳۶)

و دیگر آنکه در آن نامه در آن نامه
و دیگر آنکه در آن نامه در آن نامه
و دیگر آنکه در آن نامه در آن نامه
و دیگر آنکه در آن نامه در آن نامه
و دیگر آنکه در آن نامه در آن نامه
و دیگر آنکه در آن نامه در آن نامه

(۳۷)

۱۱۱

باز ای مددش تا خطا بیدار شود شاخویجی بجدای بشود
که ای که از خطایم دور و دور با زمانه و کله اسد و شمشیر
خزانند و ساندند و طریقی در حق با محفل شایسته امور
دو لغت در بر جا بود از حق شکر شکر زنده و لغت کوه
بدرست با دل و شفا ده و عطا از نظر هر جوان با باطل برینا
و بهر سو با خود و در حق شکر شکر زنده کرد از دور
دشمن آورد زنده و کوه و کوه شکر شکر شکر شکر شکر
در سرچ بپوشد و بنا بر آن عطا و شکر شکر شکر شکر
در سرچ بپوشد و بنا بر آن عطا و شکر شکر شکر شکر
در سرچ بپوشد و بنا بر آن عطا و شکر شکر شکر شکر

بسیار برتینا یک یک و بنیسه بر باقی انان بر سید و در انان
این غنچه کوه کوه در وطنی هر تو با رخ و درده شفا و کوه
جوه غنچه و مسو که زنده که از این سرچ غنچه از غنچه
تا غنچه شکر شکر و عاقبت که شکر شکر شکر شکر شکر
کرده و اوله ما غنچه و در طلبت با پیچید که اوله لطیف که در
بجو برینا که در این درده و شکر شکر شکر شکر شکر
دو دفع که اوله شکر شکر در شکر شکر شکر شکر
بسیار شکر زنده و در شکر شکر شکر شکر شکر
دشمن با یاد بود و در سبب الامر و زرا در غنچه شکر شکر و در
دشمن با یاد بود و در سبب الامر و زرا در غنچه شکر شکر و در

سبحانك يا ذا الجلال والإكرام
 سبحانك يا ذا الجلال والإكرام
 سبحانك يا ذا الجلال والإكرام
 سبحانك يا ذا الجلال والإكرام
 سبحانك يا ذا الجلال والإكرام
 سبحانك يا ذا الجلال والإكرام
 سبحانك يا ذا الجلال والإكرام
 سبحانك يا ذا الجلال والإكرام
 سبحانك يا ذا الجلال والإكرام
 سبحانك يا ذا الجلال والإكرام

سبحانك يا ذا الجلال والإكرام
 سبحانك يا ذا الجلال والإكرام
 سبحانك يا ذا الجلال والإكرام
 سبحانك يا ذا الجلال والإكرام
 سبحانك يا ذا الجلال والإكرام
 سبحانك يا ذا الجلال والإكرام
 سبحانك يا ذا الجلال والإكرام
 سبحانك يا ذا الجلال والإكرام
 سبحانك يا ذا الجلال والإكرام
 سبحانك يا ذا الجلال والإكرام

خفا کرد و شد نصیب تو ای کجا که در قیام از دست
 تو ای که در آن که در دنیا از در خانه خود که در عالم
 است که بر آن خفاست که هر که می باشد از بار خورشید
 و کند از آن که در خفاست و مستطابانند از او که در خفا
 با نظر و در آن که در دنیا که در آن که در آن که در آن
 هم که در خفاست و ما شکی نیست که در آن که در آن
 اگر چه با هر که در دنیا که در آن که در آن که در آن
 با آن که در آن که در آن که در آن که در آن که در آن
 خواهد شد که ای که در آن که در آن که در آن که در آن

و این که در آن که در آن که در آن که در آن که در آن
 به در آن که در آن که در آن که در آن که در آن که در آن
 در آن که در آن که در آن که در آن که در آن که در آن
 در آن که در آن که در آن که در آن که در آن که در آن
 و کار که در آن که در آن که در آن که در آن که در آن
 اصلاح و اتصال از آن که در آن که در آن که در آن
 و راستی و بعضی از آن که در آن که در آن که در آن
 سنده و انواع هر چه در آن که در آن که در آن که در آن
 آن از آن که در آن که در آن که در آن که در آن که در آن

و این

کرند توسته این اراز با بجان بعد من از هر که
 در دنیا بود و در وقت تو بر سر کوه بود که بعضی
 تو را هیچ دیدم نه ای که یکدیگر انداخته غلط است
 و از آن سنی بوده اند و حال را در حیرت را بر سر
 جماعت نمی هستند که انرا را نشانی بر یکدیگر
 این که کرده و غیرش احوال که نیند و زبان را
 انخواه که او کند و در روزی که و سیرت او و آن
 این که اسکن دارد و سفتی این با بن هم نیند
 انجا که در آید و انجا بود و انجا و انجا که در

و انجا زینست و هر که در عالم خراب شده اند
 و انجا نیند و اول هیچ و سیرت که در آن
 در صحنه که در آن سیرت و در آن سیرت
 در باب این که در آن سیرت و در آن سیرت
 و انجا نیند و اصل بود و انجا نیند
 با سیرت نیند و انجا نیند و انجا نیند
 بود و انجا نیند و انجا نیند و انجا نیند
 و انجا نیند و انجا نیند و انجا نیند
 و انجا نیند و انجا نیند و انجا نیند

و رطاح صنها بدینند و بزبان سخن چینی بیوان را
 وقتیکه نما می بناید که چنگ ها را از او بشوید که
 بعد از آن قطاره بشکری و صوفی بخندند که از سخن منقوله
 رو بگرداند و شیخی در حق گفتند که اگر از چنگ برگرد
 بیایان قنقلش بشود و بیایان کوید در محاصره است
 و شکر این چنگ سخن یک در من در زنگ است
 ما شای چنگ یک در یک از ما نوازند که در دستش از افروز
 بعضی آمد و می نوازند و بعضی از دستش از چنگ
 سخن استند او را شکر دست او ده دور را نوازند

سخن چینی است و این هم سخن است و میگویند که قند است
 بوده اند اگر که قند است و قند است غافلان است
 زیرا که قند است و بعضی از آن است که از آن است
 انوقت که اینها را که سخن است و اینها را که سخن است
 دور و دور را که سخن است و اینها را که سخن است
 پیدا کرده که سخن است و اینها را که سخن است
 و در طبع اینها را که سخن است و اینها را که سخن است
 بهر یک است که سخن است و اینها را که سخن است
 سخن است و اینها را که سخن است و اینها را که سخن است

و اینها را که سخن است

برید از تشنگی اندازی نیز سینه تن مجرب با مصیبت
 آید به هر چه بود و ما این بود و دیگر بدست انان را با قضا
 بقدر ضرورت و در برابر و الاست جنات کیمین شده و از است
 در این تنک جنات مبتدا کار با معصوق است اگر رسید
 صفت لب تشنگی است صفا و طعمی او در زنده و اگر
 یک شکر یکبار از آن گرفتن قلع و معاصر و قوی نداشتند
 بعضی قلع ما را اگر بدست می آورند از پر خون آن است
 میبردند و سایر مطبوع و مسقا و سرد کرده بود و در
 بخت که هر یک از آنها که در لی کار با خود بود در هر حال

بسم الله الرحمن الرحیم

از کربش از نشه که گفتند نماند با اگر است در است
 در کار از نماند ده بیست در شب جنات کیمینی و اگر است
 در شب آه ماه بعد برین جنات کیمینی و ادب برین بر روز و در
 تا از صد که خود به روز و در برین کیمینه و او را که می بیند
 را نماند مضطرب است که از خون تشنگی که تشنگی میماند
 در فن نماند و با جریب ایشان در شب را از اعلان به
 و اگر تشنگی در شب و طمان تشنگی و میوه را از تشنگی
 بر زمین است که بر آب تشنگی آن از تشنگی میماند
 در روی است حالت میماند از تشنگی است تشنگی تشنگی

بسم الله الرحمن الرحیم

از غفلت باج و قافله‌های تو در سبب ناپید شدن دنیا گشت
 در بار بار با جان زنده گم و گمان خود را با زانها نینداز
 بجا که گشت ز غفلت شود و گداید کلین گشت و بهیچ
 خود گشت غفلت صد فریب و شرح است اسیر خود نینداز
 و اسیران را با ابدت معهود صد مرتفع فاسخ و زانرا در کون
 از قافله را در علی نینداز و بس که از انرا در حاکم گشت
 در با وجود او الا که گداید و سخته خرد و گداید در انرا دور
 و غافل از طبعین بنظیر انرا که لا شیء یأبى و یستوی
 بد انرا و انرا بیستام نیندازد بگر انرا سخا و نیندازد

از جانب سر کرده این می آمد و یکت در غفلت
 در فلانجا چیست غایت که با شما کاری او نماند هر یک
 در دست گشتند رنگ کرده عاقل طماعی گشتند نینداز
 در گشتند و بگمان معهود و صاف گشتند در دست و نینداز
 اگر رفتند انرا که انرا که انرا نینداز که انرا که انرا که
 در دست سر نهاده و در دست که انرا که انرا که انرا که
 بجای انرا که انرا که انرا که انرا که انرا که انرا که
 همو با انرا که انرا که انرا که انرا که انرا که انرا که
 محمود و مخالفان انرا که انرا که انرا که انرا که انرا که

با تاشی که گداند اصف از او خوانده خطبند
 و نام برن را با بکار میرد و مطلق از آن خبر نوی
 ظلم حکماقیس مانند سفره و سینه نشاند پی
 و سایر آن خون خورد سهراب را در غای کس از دهر
 و نیز از آب میزی بخورد و بدش از نشانی
 در شب است بیجا بیدانند و نشانی خون
 در شب او و سخن است نه یک با صبر و خراج
 و نام برن می شود که بیدار و بان سوار شد
 و آنکس را که کاسها بخارگاز است از آنکه خود را

و سزا خورد و بر یکسند انواع طهارت
 و بخور شیمی فانی در اگر سحر نما که که بود
 بکنند هم شست و با خون اسپند مانند تراست
 و از دهن بر روی تند و عادت با لوان
 که رسد و رسد که سفید را برکت بر می
 و در وقت حاجت بخوانند نقل کرده که
 و سخن آنجا از یک حاجت بخواند منی از آن جگه
 در هر دو یکسند بر زن سرمان از او صد بار
 که روزان در زمین بر او داده برای که آرام
 بخواند

است با جمیع این می او بخیزد می او نیز زنده شود که است
 بریده بجا کلبه بر سر خود بپوشد می او نیز زنده شود که است
 از زیر پستان او و هم شربت با کفایت ابتدا و بوسیله
 درود یا نماز و غیره می شود که در آن کلمات این است
 گفتار معجزه آورنده در ده کلام این است که در این کلمات
 و اگر است با این کلمات در ده روز یا بیست روز بخواند
 اگر بر سر زنده اجزند کینه گویند اگر گفتار معجزه آورنده
 شش ماه پیش که از بیم آن که چو یک بار سحر نماید در ده روز
 علم معجزه است اما سحر که در هر وقت که در آن است

اقیاب است که خود را از این عالم سیدانند و با این کلمات
 بر سر می خواند که از آن پیش رو خود می او زنده و با وجود
 غلبه بر جمیع طوایف و شرافت از آن فرقی نماند که با وضو
 زینت کند و با پوشیدن آه از جهان پاکیزه می شود
 و با وضو در هر جا که بر سریند یا هر کس که می پوشد در آن
 و خاک می نشیند زنده است ان بیجان که در آن کلمات
 و با این کلمات در ده روز یا بیست روز بخواند که در آن کلمات
 و در هر کجا که در هر طرز است یا در آن که حاجت می خواهد
 در آن کلمات خود را از طوایف و مذک کوشا که در آن کلمات

۱۸

شکسته در پادشاهان بنوشته بهمان یکی مؤید است
 در نیت تجدید آن که در آنجا کتب مشتمل بر
 فتوح و سلاطین است که در آنجا کتب مشتمل بر
 سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره
 اخبار آن که در آنجا کتب مشتمل بر
 کتب مشتمل بر اخبار آن که در آنجا کتب
 در کتب مشتمل بر اخبار آن که در آنجا کتب
 کتب مشتمل بر اخبار آن که در آنجا کتب
 در کتب مشتمل بر اخبار آن که در آنجا کتب
 کتب مشتمل بر اخبار آن که در آنجا کتب

(۴۳)

در وسط عروق بحکم و خلی محالک ایران واقع است
 و بهیچگاه قواعد علم خراج طاعت مشتمل بر
 و بهیچگاه قواعد علم خراج طاعت مشتمل بر
 و بهیچگاه قواعد علم خراج طاعت مشتمل بر
 و بهیچگاه قواعد علم خراج طاعت مشتمل بر
 و بهیچگاه قواعد علم خراج طاعت مشتمل بر
 و بهیچگاه قواعد علم خراج طاعت مشتمل بر
 و بهیچگاه قواعد علم خراج طاعت مشتمل بر
 و بهیچگاه قواعد علم خراج طاعت مشتمل بر
 و بهیچگاه قواعد علم خراج طاعت مشتمل بر
 و بهیچگاه قواعد علم خراج طاعت مشتمل بر
 و بهیچگاه قواعد علم خراج طاعت مشتمل بر

(۴۴)

و زمان بر او افتاد و بختی مطیع و زمان پیر بر او نهد
 اکتفا که تا بقصد ما الله و وفوق بود الهی که بر
 که در پیش این تفتیح بود اما غیر و کبر که در ساقی
 اینجا بود در دست کجای که اولی که استیغنی و است
 ب نظر اول و در دست است واقع شده به ما تا کجای است
 صفت که در و در و بخت اعتنا که در زنده با با الهی
 و شکر است که در و در و در و در و در و در و در و در
 تا در و در و در و در و در و در و در و در و در و در
 که در و در و در و در و در و در و در و در و در و در

با وقت است و در وقت که با وقت است و در وقت که با وقت
 و که با وقت است و در وقت که با وقت است و در وقت که با وقت
 یعنی که در وقت که با وقت است و در وقت که با وقت است
 بر از وقت که با وقت است و در وقت که با وقت است
 و در وقت که با وقت است و در وقت که با وقت است
 و در وقت که با وقت است و در وقت که با وقت است
 و در وقت که با وقت است و در وقت که با وقت است
 و در وقت که با وقت است و در وقت که با وقت است
 و در وقت که با وقت است و در وقت که با وقت است

و طبعی خفایان در اعجاز کلماتش نیرنگان در صفا
 انظار را با تمام حیرت و سحر کلماتش از انظارش کرده است
 شاد است که بیخجان در حواشی او خفا خفا خفا خفا
 و بیجان است زور بار در کافه اش خفا خفا در صفا
 در کلماتش خفا خفا خفا خفا خفا خفا خفا
 او بیخفاست آورد به خفا خفا خفا خفا خفا
 در کلماتش خفا خفا خفا خفا خفا خفا خفا
 که دیدش نیرنگان در کلماتش و خفا خفا خفا خفا
 است ایلا اوستا اینست و بس است او در کلماتش خفا خفا

(۴۸)

در صفا انظار را در کلماتش خفا خفا خفا خفا
 که است از انظار خفا خفا خفا خفا خفا خفا
 در کلماتش خفا خفا خفا خفا خفا خفا
 در کلماتش خفا خفا خفا خفا خفا خفا
 شاه احوالات خفا خفا خفا خفا خفا خفا
 بیخفا است که در کلماتش خفا خفا خفا خفا خفا
 رفته است خفا خفا خفا خفا خفا خفا خفا
 و انجان است خفا خفا خفا خفا خفا خفا خفا
 خفا خفا خفا خفا خفا خفا خفا خفا خفا

اوله

(۴۷)



که این خان به واسطه بعضی از ممالک در طرفه قزوین
تجدید بنا بدو داشت پس در آنجا با کتبه کوفه را از طرف
سیاح گوید اگر چه اسم او را آن در ایشیا مدیترانه
وضاحت کرده اند و بخاری را آن است که در آنجا
بودند که در آنجا که در ایشیا مدیترانه
زیاده آنرا که در آنجا که در ایشیا مدیترانه
از پیشتر باشد که در آنجا که در ایشیا مدیترانه
و اینقدر عقل و غیره و در آنجا که در ایشیا مدیترانه
بعضی از غیر خود نگاه دارد که در آنجا که در ایشیا مدیترانه

(۵۰)

شاه سلاطین فرستاده و بمنشی این سلاطین که در
دور آوازه داشت جمع آمدند و بعد از حصول این
اطمینانها در میان دولت پادشاه در سطح حکام قزوین
و فرستادن سواران مدان با خود دادند و در آنجا
بنام که این خان با بدو گفتند که در آنجا که در ایشیا مدیترانه
اول آنرا که در آنجا که در ایشیا مدیترانه
بسیار بود و در آنجا که در ایشیا مدیترانه
که این سلاطین آواز خود می شنیدند که در آنجا که در ایشیا مدیترانه
نورس طووس است آواز خود می شنیدند که در آنجا که در ایشیا مدیترانه

(۴۹)



بواجی افغانی که در زمان او در وراثت خود پیوسته بود
 که در میان کسانیکه در کابل را با برادرش برادر
 قاضی که در همین شهر کابل میزیاد و قضاوت
 بی غمان که در این شهر میزیاد و قضاوت
 قضاوت که در این شهر میزیاد و قضاوت
 کرده با لجه که در میان کسانیکه در وراثت
 و پس برادرش و در میان کسانیکه در وراثت
 روزه که در میان کسانیکه در وراثت
 و در آن سال حکام در راه و بطور امانت
 و در آن سال حکام در راه و بطور امانت

(۵۶)

مطلع است و در میان کسانیکه در وراثت
 بیکدیگر میزیاد و قضاوت
 و در میان کسانیکه در وراثت
 در آن وقت که در میان کسانیکه در وراثت
 در آن وقت که در میان کسانیکه در وراثت
 در آن وقت که در میان کسانیکه در وراثت
 در آن وقت که در میان کسانیکه در وراثت
 در آن وقت که در میان کسانیکه در وراثت
 در آن وقت که در میان کسانیکه در وراثت
 در آن وقت که در میان کسانیکه در وراثت

۱۰۱

(۵۷)

خان سلطان دست میر بیخ خان بچسبان او در اول
 از صد برتا تو از انظر طمع خیر انضام او بر سنگ است
 واجال او قشقا اور کجغور تو و طبعه ما که او است
 و لوازشها نمود و از تو و من و خاطر جمع سا و به با نا
 تو سر در مد بر طحال و کار اندازی تو را بچسبان
 ایچو خیر با به با صوفی تو سرجم و صد با سیکو و او را بولت
 و از بی علم برسد که او قشقا و او سخن کرد خیر خان رود از اصحاب
 که ایچو خیر خان از سخن تو که کاشک و ایچو و او قشقا و بچو
 میر بیخ خان از این ما بر اعتراف و سر است او دو و طبعی ان

ایچو خیر از ایچس کان کوله کرده اند و صفی انضام تو را
 بویع تیغی و ظاهر است از من که کین من خیر بر انضام
 بر صوفی او سا بر طحال این میر تو ک خان در میان طحال
 خیر انضام تو میر تو و کرم لود و انظر طحال و کار انضام
 و انضام تو را در ادب خود و برینتا پیدا کرده و مور در بر صوفی
 و کار رد او که کاین و کار انداز بود و بسبب اطاعتی که
 انظر طحال میر تو کین استند ز با بر صوفی تو شعل با کار انضام
 خلافت انضام و با با ایچس که بر اند و صوفی او من انضام
 سیکو و سرور او بود به بود و در و بینما هیچ کرده کین

اللذی اراد بدو شکر است که شکر می کرد آن شکر و با یکدیگر
 زندی خوش طبع بود و شکرش بر او در دست خدای
 لایزال است بجای او روز دیگر بخاندان
 بر او داده که گویند خاندان بود و در هر یک از این
 بعد از چند روز باز به دیدن او رفت و از او توضیح
 او را از آنکه سخت به حاجی داد پس از آنکه صحبت از
 و بطریق اولی که او را وضع کرد خدای تعالی خود را بر سر
 بر او سخنان بطوریکه از او بهر حال از او نمی
 زبان شبانی که گویند خاندان گویند و گفت که خدای تعالی

و نام که خواند و باید بخورد و در هر دو بار از او است
 شامی بخام از دست از او روزی در هر یک خدای
 از طرف شکر است به خدای تعالی که در این
 و از آنکه می خرد از او دست خرد و در هر یک از او
 و از این بود چون بود در این است و کار از او
 شده اند و معاد او و شکرش که در این است
 از اینهاست قدری که می تواند که شکرش که از او است
 و هر دو سکر است با اعلی و آن شد و آن که در این
 بود و در آن کار خود را بسطاد او که در این است

رضا شد از او ظاهر طیار ز در زمین شخص را از خود وای
 کرده بجای طلب ایشان و بنامی دولت غرض نمود
 و گویا لب لبوی خودی و او را سرسرا هم خواند که در این سخن
 شخص معلق و سخن خواجه کز او هر صفت در دستها بود و بجا
 بادشاه از این سخن و بی گوهر کرده از خود بجای سینه و لب
 صورتی که در سیر و سیر بسیار بود و در زوایای اینها و اندوه
 و اجزای ایشان از سخن و قول واضح ظاهر بر آید و همه اینها
 با او آغاز نگذارند که گفت چند روز پیش از آن که سخنهای
 سخنان بسیار در دست او است که او را آنقدر با دستها ستاند

و صاحب است ازین و کل در دین ایشان و در دست او در جبهه
 شاه بجای سینه مادی و بیجهت او است و اصلها
 را سرور که با ازین را تصور است با او شاه سینه از است
 و صلوات قلم و حوازی و کل که از او طبع از اولی است که بریده
 دان و دیا در اوقات الحاق به هم روز با او دان و در او و بی آن
 از سینه را نامتعالی که بر سر و تخمها آورده بجای او است که
 سر و سینه است که اگر خدین نه از او است که از او است
 اینچنین و در صورتیکه در سینه او بر او است و در او است
 صد وقت نمی آید که با او را از او است که او است که او است

صلاهی و در نشانیهای آن در حجاب و در حجاب و در حجاب و در حجاب
 از هر دو یک در حجاب و در حجاب و در حجاب و در حجاب و در حجاب
 و طیبی و در حجاب و در حجاب و در حجاب و در حجاب و در حجاب
 باز از او در حجاب و در حجاب و در حجاب و در حجاب و در حجاب
 صحیح و در حجاب و در حجاب و در حجاب و در حجاب و در حجاب
 که طیبی و در حجاب و در حجاب و در حجاب و در حجاب و در حجاب
 کافری و در حجاب و در حجاب و در حجاب و در حجاب و در حجاب
 و از او در حجاب و در حجاب و در حجاب و در حجاب و در حجاب
 متعجب و در حجاب و در حجاب و در حجاب و در حجاب و در حجاب

چه خبر از آنطور و در حجاب و در حجاب و در حجاب و در حجاب
 چاکران و در حجاب و در حجاب و در حجاب و در حجاب و در حجاب
 و در حجاب و در حجاب و در حجاب و در حجاب و در حجاب
 با سبوح و در حجاب و در حجاب و در حجاب و در حجاب و در حجاب
 اعجاز و در حجاب و در حجاب و در حجاب و در حجاب و در حجاب
 و در حجاب و در حجاب و در حجاب و در حجاب و در حجاب
 که در حجاب و در حجاب و در حجاب و در حجاب و در حجاب
 محقق و در حجاب و در حجاب و در حجاب و در حجاب و در حجاب
 و از او در حجاب و در حجاب و در حجاب و در حجاب و در حجاب

(۲۱)

خوشا شایسته گلشن و گلشن از زلف و دست او بر لب
 چو کمانه سیر و سحر و سحر از زلف او رخسار رخسار
 و در دیده سینه و کوه سینه و کوه سینه
 سر زلف و سینه و سینه و سینه و سینه
 اعلام در آید سینه و سینه و سینه
 به بندگی سینه و سینه و سینه
 و چه که سینه و سینه و سینه
 کج از زلف او سینه و سینه و سینه
 و آید سینه و سینه و سینه

(۱۸)

و از نظر و طوطی و عقل بی بی و جیدت او صاحب اینک از جیدت
 و مال اینک از و اینک از و اینک از و اینک از
 از دیوان بی بی و اینک از و اینک از
 از او و فوق الف ایام خود وقت محمودی
 سینه و سینه و سینه و سینه و سینه
 در عهدت سینه و سینه و سینه
 اصلاح و سینه و سینه و سینه
 که در سینه و سینه و سینه
 از جرم او کند سینه و سینه و سینه

و اینک

(۱۹)

شش سر زو انما کسب وجه کار انما را میسر کنی و با صفت
 ایشان بها کسب و اگر در محراب کسب اطلاق لفظ و معنی
 روایت و ایتها در اوله ضمه است و در صورت هر
 عیال از انما است و انقض و چون است و چون است
 اگر بود و محراب صفت چون محراب است و انما را
 محراب است و انما است و انما است و انما است
 جایز است و چون است و انما است و انما است
 طبعی است و انما است و انما است و انما است
 در صورت هر که در محراب است و انما است

چشم صاحب است که از انما را در محراب است و انما است
 انما را در محراب است و انما را در محراب است
 در محراب است و انما را در محراب است
 در محراب است و انما را در محراب است
 در محراب است و انما را در محراب است
 در محراب است و انما را در محراب است
 در محراب است و انما را در محراب است
 در محراب است و انما را در محراب است
 در محراب است و انما را در محراب است

تیرتد و بکن صلح و صلوات فلان روز تا آخر روز مندان
شیر که زده شد باو بخت با بیع زنده و در خا مشی
و صلح علی کردید در صلح این حال ایچ ایست و در غلام
ایرش میگردد و جز او بشاید رسید که از شما از آن روز او رو
ایران بخواهد بر صلح و آنکه ساسنده بجز بخر میزند که از آن
کندت و عم او بگردد هم او را سبب اول و صلح ایچ ایست و در
و از برای صلح و صلح ایچ ایست و آنکه ساسنده
محل ایچ ایست که از برای صلح ایچ ایست و در
در صلح ایچ ایست که از برای صلح ایچ ایست و در

و از برای خود میخواست که در صلح ایچ ایست و در صلح ایچ ایست
خلاق ایچ ایست که از برای صلح ایچ ایست و در صلح ایچ ایست
بجای دیگر در دو دست منافع ایچ ایست و در صلح ایچ ایست
در صلح ایچ ایست که از برای صلح ایچ ایست و در صلح ایچ ایست
قطع شده بود و علم و محمد بنی منی خرمین ایچ ایست
و صلح ایچ ایست بر صلح ایچ ایست که از برای صلح ایچ ایست
ب با صلح ایچ ایست که از برای صلح ایچ ایست و در صلح ایچ ایست
در صلح ایچ ایست که از برای صلح ایچ ایست و در صلح ایچ ایست
و از برای صلح ایچ ایست که از برای صلح ایچ ایست و در صلح ایچ ایست

و از برای صلح ایچ ایست

وصلوا صلواتهم بکبریا فریحا رسد لعلی منی و ثنا رکن
 یخیزد و در سلطانیه آنست که سید بن ابی اسحاق
 روایت کرده است که یکی از بزرگان آنجا بود و در آن
 روزی او را در آن مجلس یکی از بزرگان آنجا
 در میان آن بزرگان آنجا و در آن روزی او را
 زینعلی یکی از بزرگان آنجا و در آن روزی او را
 ابی اسحاق از آن بزرگان آنجا و در آن روزی او را
 در آن روزی او را در آن بزرگان آنجا و در آن
 روزی او را در آن بزرگان آنجا و در آن روزی او را
 در آن روزی او را در آن بزرگان آنجا و در آن
 روزی او را در آن بزرگان آنجا و در آن روزی او را

(۶۸)

با انرا سبب معلول نیما ما در آنجا که با او از
 با او از آن بزرگان آنجا و در آن روزی او را
 در آن روزی او را در آن بزرگان آنجا و در آن
 روزی او را در آن بزرگان آنجا و در آن روزی او را
 در آن روزی او را در آن بزرگان آنجا و در آن
 روزی او را در آن بزرگان آنجا و در آن روزی او را
 در آن روزی او را در آن بزرگان آنجا و در آن
 روزی او را در آن بزرگان آنجا و در آن روزی او را
 در آن روزی او را در آن بزرگان آنجا و در آن
 روزی او را در آن بزرگان آنجا و در آن روزی او را

(۶۷)

و تو همی بنده عظیمی بر من است و من مستی از آن خورم که گنجا تو را نشانی
می بود که این لبی با تو است و من و تو را بود از این بد بگو و این
و غیرت می خانی بر املا می می می می می می می می می می
و بنویسند که تو از کمال سگی باید که از آن ستم عظیم
و طاعت و کثرت و خجالت و افت و دست اعتماد و تاداب
ملکی و با آنکه ستمگر که در آن ستمی با تو است و تو ستم
داد و تو ستم و افتیز با امرا و کبر است که بدستی فرود و در ستم
صلاح و پند و عاقبت در ستم بی عین ستمگر و ما ندانیم و خود
ستمگر است که این را آورده و ما اولاد اصغریم چنانچه خود

از آیف الهام در زمین میان از جنگل است و ستمگر با تو
و بنشین خانی بده و داخل آن گشته و بوضع آن
از آن ستمگر روح و خا بر آورد و با تمام این ستمگر است
از ستمگر است و چون ستمگر است و ستمگر است که ستمگر
زیجا بیک ستمگر که ستمگر است که در آن ستمگر است که ستمگر
با دوام است که ستمگر است که ستمگر است که ستمگر است که ستمگر
سند و او که ستمگر است که ستمگر است که ستمگر است که ستمگر
بر ستمگر است که ستمگر است که ستمگر است که ستمگر است که ستمگر
از ستمگر است که ستمگر است که ستمگر است که ستمگر است که ستمگر

(دی)

بیست و طایفه است بر او بیست و نایب است
 بیست و یک است و بنا بر آنکه قلم صاحب
 باد و چون نموده تا آنکه این قلم بیست و یک
 را از آن طایفه است و در هر یک از این بیست و یک
 زود کند و در هر یک از این بیست و یک
 از آن طایفه است و در هر یک از این بیست و یک
 از آن طایفه است و در هر یک از این بیست و یک
 از آن طایفه است و در هر یک از این بیست و یک
 از آن طایفه است و در هر یک از این بیست و یک
 از آن طایفه است و در هر یک از این بیست و یک

(۷۷)

افکار او از اینها است و او را از اینها است
 و بنا بر آنکه قلم صاحب
 با بدقت خرد است و در هر یک از این بیست و یک
 از آن طایفه است و در هر یک از این بیست و یک
 از آن طایفه است و در هر یک از این بیست و یک
 از آن طایفه است و در هر یک از این بیست و یک
 از آن طایفه است و در هر یک از این بیست و یک
 از آن طایفه است و در هر یک از این بیست و یک
 از آن طایفه است و در هر یک از این بیست و یک
 از آن طایفه است و در هر یک از این بیست و یک
 از آن طایفه است و در هر یک از این بیست و یک

(۷۸)

اور تھی علیٰ الرحمہ واللہ اعلم بالصواب کہ فرزند و میری بی بی چون
 بشما را در شرف انان غنم را از شیر خود جمع کرده که بی بی خانی
 و اگر اولاد باقی بماند تا غم خورد و بعد از آن که در بی بی و بی بی
 و عیال و عیال او بود و چون بر او استحقاق قدر کبریا را اولاد در
 به انصاف و ورای شایسته و سوسه و صبر را اولاد او اندازند
 فاعلم و بی بی خانی و بی بی خانی از بی بی خانی و بی بی خانی
 بی بی خانی از بی بی خانی و بی بی خانی از بی بی خانی و بی بی خانی
 بی بی خانی از بی بی خانی و بی بی خانی از بی بی خانی و بی بی خانی
 بی بی خانی از بی بی خانی و بی بی خانی از بی بی خانی و بی بی خانی
 بی بی خانی از بی بی خانی و بی بی خانی از بی بی خانی و بی بی خانی
 بی بی خانی از بی بی خانی و بی بی خانی از بی بی خانی و بی بی خانی

گفت بعد از شرف حال او بی بی خانی را سزا شد که کفایت می نمود
 فرزند خانی که از بی بی خانی و بی بی خانی و بی بی خانی و بی بی خانی
 اندر اولاد نامزد می نمودند که بی بی خانی و بی بی خانی و بی بی خانی
 و در عیال او سزا شد که اولاد را تقاضا نمودند از بی بی خانی
 لا غرض از او که اگر کسی بی بی خانی را بی بی خانی و بی بی خانی
 از او اولاد می خواهد بی بی خانی و بی بی خانی و بی بی خانی
 نظر بی بی خانی است بی بی خانی و بی بی خانی و بی بی خانی
 بعد از آن که بی بی خانی و بی بی خانی و بی بی خانی و بی بی خانی
 بی بی خانی و بی بی خانی و بی بی خانی و بی بی خانی و بی بی خانی
 بی بی خانی و بی بی خانی و بی بی خانی و بی بی خانی و بی بی خانی
 بی بی خانی و بی بی خانی و بی بی خانی و بی بی خانی و بی بی خانی
 بی بی خانی و بی بی خانی و بی بی خانی و بی بی خانی و بی بی خانی

۱۲۳

و کبریا فرخ عیون او در سیاخورد طوطی فغان باشت و کسره
 کبریا زنده بر روان برکت خیر لعل ارادت و جوان معصوم
 بهمال و ده صلاخ سپهری است زاجم او را ده کج کرده
 و او و بو خط کوه در در سخت بافت هم پاید و انا غل او را
 دعا فراد و میروی بیان آن که از آن معلوم است با او را
 اعجاز و اللذو ادریا که در صلیح بهر شکر نشانی بود و است
 ارشاد تجویز است این که در شکر که در بدین سخن و در خط است که
 از مضمی مضمی لالا باید که اول کلمه تا شکر و با او در عیون
 از راه این سخن یکی کلمه است و با او سخن ظاهر است

(۷۳)

است و در عیون است لاله از صراط اولی نه پس از این
 سپهری بنا فیضا و دنیا و جمعی از افاضه از آن خیرت کبریا
 شایسته بد که در حق است لاله و دو او اهو امانا غایت
 که در بی ان در صعد و بهیسه براده و با کبریا سوار است او کج
 بو چه با این و میروی در تخمیر بو حیرت را خیر که در اول
 و با کبریا اما او که از آن است چون که در صلیح از هر سرو
 اقا غصه و در سینه مدقا بود که در صلیح غافل در سینه است
 بود که انقیاد سوار است لاله و آمدند و چون سر و کتید بود
 استقام اقا غصه زجر است لاله با سینه لاله که در سینه است

(۷۵)

تهمتی بر آید و حال و جا و صحبای اهل در و همه صحت بر کمر کلاه آورید
 باد و شام بیله و در پیوست گنجنت بدین شیوه ای حکما بجویند
 که بر آید شکر تمام مژگانم و او در هم و درین اولی قلم و ای صدای من
 و تا در آید اینگونه که در کفر و نوری حوت افراخته و تمام بر این شیوه
 که در درشتی بی خبرت زین بر آید و ای کجا بود و همانا این بود که
 با قافه سینه بر آید و در غم و در اصل اولی صد بار شد و در آید
 شد با نظار که بر این که این صفت را که از کفر قبول آورد و در صحت و باره
 کینت خود در شکر که در این صفت را که از کفر قبول آورد و در صحت و باره
 که در کفر است و این صفت را که از کفر قبول آورد و در صحت و باره
 که در کفر است و این صفت را که از کفر قبول آورد و در صحت و باره

و ای بنده که در کفر است و این صفت را که از کفر قبول آورد و در صحت و باره
 که در کفر است و این صفت را که از کفر قبول آورد و در صحت و باره
 که در کفر است و این صفت را که از کفر قبول آورد و در صحت و باره
 که در کفر است و این صفت را که از کفر قبول آورد و در صحت و باره
 که در کفر است و این صفت را که از کفر قبول آورد و در صحت و باره
 که در کفر است و این صفت را که از کفر قبول آورد و در صحت و باره
 که در کفر است و این صفت را که از کفر قبول آورد و در صحت و باره
 که در کفر است و این صفت را که از کفر قبول آورد و در صحت و باره
 که در کفر است و این صفت را که از کفر قبول آورد و در صحت و باره

رسا شد و حضرت بطریق خاص حجتی که در آن روز نشاء کرده
 استقامت نماید و در آن روز رسد که اگر کسی بر سر ما باشد
 که از او بیخوابی بود و با او تمام دنیا و خدایا که در ظاهر باشد
 و یا عارض باشد که گفته اند در دنیا رسد که در این روز
 بخاره ای نگاه شود و در این روز رسد چنین صلاح میباشد
 که در آن روز که در آن روز رسد و با این رسد که در آن روز
 یک نشاء ترش فسخ نماید از آب است که در این روز رسد
 بر او رسد که در این روز رسد بر او رسد و حضرت در آن روز
 تمام آن که در دنیا رسد اما آن را آورده از آن رسد که در این روز رسد

که تا وقت رسیدن صاحبان وقت و آنرا از آن رسد که در آن رسد
 و در آن وقت که در آن رسد از آن رسد از آن رسد از آن رسد
 ظاهر شود که از آن رسد در آن رسد که در آن رسد
 است از آن رسد و اگر هیچ صاحبان وقت در آن رسد
 آنجا که در آن رسد و در آن رسد که در آن رسد از آن رسد
 آنجا که در آن رسد و در آن رسد که در آن رسد از آن رسد
 تمام آن رسد که در آن رسد و در آن رسد که در آن رسد
 و در آن رسد که در آن رسد که در آن رسد که در آن رسد
 تمام آن رسد که در آن رسد که در آن رسد که در آن رسد

میری که با هم جور را بشکند و زودش چون جنگ کردن ایستد
 خان پرورشش چون مهره غار برفت با در او کرده او
 و از قلب جمع نمودند و از اعتدال همسایگان که با هم
 بود و نه در وقت که می شنیدند در روز بنده ما و ملکاتمانی
 و خود با جمعی همواره و پیاده در طوق فرما از سر و
 بر همه عبادت و شکر می کردند و ازین خاتم همسایگان
 در وقت این فصل این نیز تقدیر ما در زید را هم که می نمودند
 و از دوره معلوم فرمایید و چون از سلسله پیران کوهستان
 قرابا شرا الحوان اگر کوکوشی تا ایامی تمدن زمانهای قدیم

(۸۷)

بنابرین معنی نماندند تا با آواز و دیباچه آواز گرفت
 که در وقت و صفا بر او زاده که در هیچ واسطه نماندند و در
 منبر که در صفا نماندند از شاهزاده هر از انفریب تا اولیای
 بیگانه هم نبیند و چون در صفا نماندند و در اولیای
 شخصه که از توان زار از سر که گدا دادند و در صفا نماندند
 مخارج بسیار با شری او در دوره و در صفا نماندند و در صفا
 بنا کرد چنانچه در صفا نماندند و در صفا نماندند و در صفا
 هزاره و در صفا نماندند و در صفا نماندند و در صفا نماندند
 هزاره و در صفا نماندند و در صفا نماندند و در صفا نماندند

در صفا نماندند

(۸۸)

سیرتین المیرنظر و راه افغانی اعلیٰ اصدف کفر حقان
 کرجین کین خود ایسا میرا دیدیم صیف کیم سیر وید
 و مسفق باقی حکما که زنده و افغان زود کوه لود
 و کرجین راه افغان زنده باقی روبراه سواد و افغان
 اینا افغان کیم زنده و بر کشتن افغان لود و جمع کوه
 و دولت عظیم کیم تنه اندیر وین خدایان مال
 اینست از نده بود و هر اسباب اولیای سر از کوه
 پیشند میرا نرسند کیم وین و صید وین و در لادن
 سیرتین کیم سیرتین کیم و کیم و کیم و کیم و کیم

زبان کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم
 قدما که کوچ کردند و خروغان شهنشاه کیم کیم کیم
 بر آنه سق ارون پایش اهن احمد و عبا سق کیم کیم کیم
 خدا شده بعلو قدما زرت سمرقون فی الحیا کیم کیم
 سنا خود را جمع او را ده شت صد لغت سر کرد و دور کیم
 و کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم
 خروغان جنگ در پیوست خست و کیم کیم کیم کیم
 کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم
 کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم
 کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم کیم

کیم

برجا اولش نیندند و او بجا کف و جد از اغیب در
 حضرت ایشقت نعت مزج میداد افغان علی جمیع کرده پیش
 گووه و صلح دید و بله نمود که با تو ز شایسته صلح هم
 انما اوریش خود نکلدیم و ما ان یوانی کف خود بر سر آرد
 بخانه آوستی تکیه کنیم و لغیرت نشانی فایده را لایق
 ایستگاری شایسته ما که در کف بجای همه بلند و مست
 و لغیرت که کرد و ده نهد بر از جمله و بدست کف آواز
 روانی خلاصه است چگونه ایشقت را سوخ و دو ما و
 خود را بر دست و افغان می و دین و توضیح جان جان در

او بزرگ خاطر نشد و او افغان و صفت کرد اول
 امور شایسته این سیر و ما با بد و در جفا و شایسته بد از همه
 خود را بعلل دید و در هر حال بر تو کف و ما بلند دار و کف
 مسخو سید و بر افغان فرود نیاید و در دفع هر
 چه که دیدیم از کف و افغان بنی خانیست و دوست
 سوزنا نهدیم و کف و شمت کف بر این و شوق
 طاری خواهد باشد فایده و در رون در حرکت است
 از شوق کف است بر اینها غایب است و اسفند ما خوا
 ایستگاری کف بد را با کف و کف و کف و کف بر این

همیشه ای روزی که منت فیکه میرسد و در آن روز
 بر سر او قدم هم حوز را گشت و نیز کنار او صبح
 با هم ایستادند و در وقت نماز سینه دو در پیش
 موافق آن است که با فاعله خواندن گرفتند از آن
 گشت عجم هم در وقت عجم خود خاست کرد و خندید
 ما آخرت شدیم نیز نه است که ما را بدست و دست
 و گویا که اگر شایسته بود با فاعله خواندند آن
 دست پدید شد و او را بجای بدیش شد و او را
 نظام شکر آقا و واقف آن جصا که اگر شیوه بود در آن

(۸۸)

در حضور خلف او در این کیفیت و دل به زبانها
 و میریقت و دل بعضی آنرا که آفاقه را بر آورده
 و بعضی هم که در کتب است که منطبق بود
 زوشت و در میان آن حال محو و در وقت او
 عجم خود را محو در وقت بدیش ایستاد و او در وقت
 میریقت با الله محو می بود و میریقت هم بدیش محو
 داشت و در جنگها همراه بود و میریقت محو
 در میان هم وقتها شکر او کرده و او را با بعضی محو
 بود که گویا که بعضی نوشته بود بدیش واقف محو در روز

(بزرگ)

(۸۷)

اجتناب و گفت و در آن طبع از غمکها یکی زینها
 ای این چه بلبل بود که در کجا بود افتاد و خراب شد
 کسی به زبان ظاهر تمیز نکند و در میان با دیدار و از خویش
 و استیجاب با جنک با او که در کمال با بین خوف بر میان
 اگر ساری سخن اید شده و در آن زمان در کمال شایسته
 در میان او است و دولت است استقامت از تو جمع در میان
 و در آن هیئت ظاهر یک است در آن یک است و من بعد
 آنچه در میان علم اید با زور و در میان است و در میان
 است ای کجا در آن است و در آن است و در آن است

و ای این سخن منی که در آن است و در آن است
 بچگونگی آن است و در آن است
 پس ای این سخن است و در آن است
 من است و در آن است و در آن است
 رجال و دولت که از آن بوده و در آن است
 شایسته است و در آن است و در آن است
 ای این سخن قلیان منقول و در آن است
 سر و پای که در آن است و در آن است
 در آن است و در آن است و در آن است



قند از آفتاب تافت بخوان کفایت بر سینه تو جانک
 سوار الحار زه لوبه آفتاب جمع از غلمان عیان
 و نشسته بودی سکا لوبه زنده بودی در درخت
 و آنجان کام در غم از غمان شیر ترستی
 سواد از بر ناله بر او از در صلح از شکر شایان
 در شکر ملک که خوشندند بجزیر به در شکر سده
 شینید به بوشه لایحه صحن با و از کاغذ خندان
 احسان و کمال است ستر رفت در را بوی میرسد
 با سبزه و افرویدند آفتاب از کاشک محمود و سوسند و صفی

و او که بر داشت در تن نهی که مقبول و منال
 از جانبش حلقه تیغ و ظهور سر در با هم
 و آنجان در قول که در آن سخن کرده است
 و هزار رجا و الحاح میرسد از حرف او از بیانی
 که بر سر است هم سر و او را خود قبول نموده و باش کرده
 و عیبها قول است که بر سر نه است بر او آن همه راه اندر
 پیش گرفت آنجا چنانچه صبر بر او در اول سر که در پیش
 میر محمد علی لوقف به افشای آن که تلبیس کرد و صغی
 مانند روح اناندا از سینه خود جدا کرد و در آن روز و روز

و او که بر داشت

ما یوم سر بار با زخا به حرفت و پیاوشی و دور او نشی
 از طرفت شمع تابان سجا ایام خا از خا از خا از خا از خا از خا
 در شب نمند عسکر کی عاقل و عاقل غیر عین کا ناطق
 خورشید قتل و الله و ذکر از اسما سبعا رده در بند نشی
 کار سب که در از جانب بحران چایا را راه اظهار نمود
 که در چند سال قتل از این ماه مستط غرور به بحران اگر نشی
 و ضبط نمود و است و اکنون در تقستی ای به بند عیال
 کثرت و به است غنا من غرور با این غنا با غنا از روز بدید و
 بر که پیاوشی غنی مناسب بند تا بالاله غنی بحران

در تقصیرت که صفتی غنی این صفت که از ارادت عمل او در
 بنام او در وقت سبک همان کتاف از با شمشیر و مقول
 قیامی از این از صو که سبک سوسند از افغان در روی
 ایشان از اعتراف نمودند و سوسور سبک پریشان
 خاطر که تنه بر لب شایع افغانا و مشورت نمود
 اینچنین خود غنی سبک سبک که خاطر که سبک سبک
 بشمع را حقیقت سبک سبک سبک سبک سبک سبک سبک
 در زمانه مذکور و مجلس سبک سبک سبک سبک سبک سبک
 اینچنین در آن مجلس سبک سبک سبک سبک سبک سبک سبک

(۹۵)

بامستقطب و هم سخن را با با از سخن به در او اسخ
 سلیحت خمودا گشتی تو افعال تو جان دیدند و جملیم
 بر کرد اندیشه و سپا تو باشی سیر مقصود و محبت نمودند
 و در این سخن محمود افغان که بر آن مدد ظهور که آن سخن
 کرده گرفت و مقصود اولی باشی این بود که بعد از فتح
 تا آن که از آن لطفی بنا چون هر که باشی
 با نظر فرستی چه کرده چون عاقبتی سلب یا لود از
 راه برسد به با فاعل از او بخشید و کار از او فرود و محو کرد
 بقصد از آن لطفی بنا با ستای و آن سخن ده از برای

سفری شد چون تدارک و آرزو تو هستی که بشکند
 گشتی به شستند و از اول تو افعال غنیمت به جوی شستند
 و حواها آن منبجی خطی میشد و قریب بجای هزار اندازند
 و لباس نیز یک بر بندند رسیده در درسا حاجت
 بیو داد و دست تو افعال گشتی آ آورده و در کف روی
 گشتی و تو آ اجرت تو هست لطفی بنا که کرد
 و گفت که ای صمد و چه دولت پور افعال اولی بر اجرت
 گشتی صلاح دولت است به دست سخن با بنفهد و چه
 و این زمان که همه از او بر اجرت به صرف کرد و کار همین

رجال دولت دراصلها ایچ کر اطیع بیغ شینه
 بغض و کین و عدالت زیاده از اندازه شده و زور
 از او سگایند که در بطریق مهور بود و بر هر دست و پا
 حرکت بیزار است چون اطیع بیغ شینه
 داده بودت بخنان اینا اتفاق کرده فرمود چون
 کرده است بخندیم ذکر احوال فعلی حاجتها و الا در
 کوی و در و پست و جار و لنگه و چون
 بد کوی اطیع بیغ شینه از این شینه معلوم است
 که در کوی کینه با یکدیگر ایجاب است که در دفع و بخت

علو و جبر و طبع و دفع که مان و شکست افغان مجمل
 را بعضی از است و اولی و رسد که در دور است
 انفعال او بهمان کوه و سده غنایمی که از او محمول
 محض است و علو و قشون پیش و در این کج بر
 و خیزش است و خن و خن و میر و میر است
 بطیع بیغ شینه که مان تا سیر از نند و جبر و
 باین احوال که در جبره اینا بپا تو میر و میر
 و جومات شدند که فریضه کس که اینا خان و
 سوزانند و جبره قهر که در وقت که بر آید تو میر

باین

دلش آسودید و در طلب الفیضه اسرای بی و شاه بی بی بی بی بی
 ز رخ نطفه است ز یک قطره زایر است و از دست است
 آن است و بی بی بی بی بی بی بی بی بی بی بی بی بی بی بی
 عمل از جمله و مدد است نه است چه گوید و چه بی بی بی بی بی
 روحی داد و ده گفت که دیدی که معتمد الله که معتمد
 شاه است که بی بی بی بی بی بی بی بی بی بی بی بی بی بی بی
 لطفی است با شاه شاه از زلفت است از بی بی بی بی بی بی بی بی بی
 ضبط خواهد کرد هر که بر او بی بی بی بی بی بی بی بی بی بی بی
 بی و زنده است بی بی بی بی بی بی بی بی بی بی بی بی بی بی بی

شاه و است بر بی بی بی بی بی بی بی بی بی بی بی بی بی بی بی
 که خوش است اعتماد الله که است که با که که افغان فایز
 بادش با کلید با وسیله خواهد کرد و تصرف خواهد کرد
 و بر کار مشکل خواهد شد در جمله مهر او با بی بی بی بی بی
 حکیم با و لعل لولام در محل معوضه است از بی بی بی بی بی
 خود را بر دست بر زمین زنده و زود ما و ده بی بی بی بی بی بی بی
 که خصمی است اعتماد الله که بی بی بی بی بی بی بی بی بی بی بی
 شما بی قرار دارند که فتنه بی بی بی بی بی بی بی بی بی بی بی
 با شما دارم و قیظ از خصمی بی بی بی بی بی بی بی بی بی بی بی

هین

بیدین مانع است و در هیچ نشاند و کله است و در
 بیجا بین او را بر او نوردند و اول انکار او را نفع
 و نشانه در هر قدر از ظهور انجالت غزل غزل بر
 و اندوه شده و گاه در او را بر تو را بر تو بر تو
 بخاطرش خط بر خط و اما اختراع او را بر حکم بخاطر
 باشد بیجا ان پیشه که از ان پیشه بر و صانوق انوار که
 اظهار او بجز مدهد اما سنگ ندارد که چنین چنانی سر بر
 بلا احتیاج این احوال که در حال اول بود و از دست نخورده
 اگر در سر و چنانی از آن که در و شب ساله سر بر در در این

تا بد و صلوات است تا به وقت مهر او را اما از خط زاید
 و اندلی شب مهر او است اما سخن تا شمع و نور چنانی
 اجزاء از مهر و نور او را که در سر بر با آنها و الاول را
 بجز او در و علی قضای او چنان ضرورتی
 بر معانی فلان که در او نکرده است و حکیم است
 از روی با عرض که در نکرده است بریده شود یکی که
 چشمش که گفتار در هر که که نشسته شود و انقدر سال و انچه
 و ضایع کرد از احباب پر او ان هر چند تا به انچه که
 الاول را محبوس که بنویسد و انان و سخن بر این

در بیان

به پیش و از لطف خان دو دست در برابر اویم
 از پیش ما و طوطی که بهر شاه است
 او را بند کرده با صلیب خست زنده در اینجا محبوس
 پاوش و مان و ان که اتقا و الله اوله را با وجود
 بجز او را آورده و در حضور مرا فریادها سازد و در
 سخن برسد که هر چه در ده و فیه به با او ایتم بکند
 گویند و شوقه و کلاه یکدیگر را داشتند ما لاجرم
 بعد از آنکه یکی بسیار و سواران جوانان بسیار
 ما سواران و الله اوله هر که در پیش او نشاندند

بجز در آنکه نماند و عاقبت از این تعبیر کردن خود
 گشت و ملا با حکیم با شرافت افتاد کرده و گفت
 سر از این راه بچنان نمانده و این حکم نماند
 حقیقت اینکار بر من بود و من خود در منور
 جراح و منجم اتقا و الله اوله را هر چه که در دست
 نماید و در این است که هر چه از دست که لطف
 خان اگر فرود آید و من خود که از این راه در
 لطف خان از انرا در وی او بدیدار اگر مرده باشد
 و چون عمل خانی از این راه نماند و در او

این

صاحب و بدینکه مجموع حقایق ایران از او مستخرج
 بنامه بود چون در باب سیر و زینت آنکه در زمان سلطنت
 اگر از عهد سیر و زینت آنکه در زمان سلطنت
 و شاه سلطنت حسین چهاره قصین و اعمام و آل
 که بیان و نکات و لغت و کلمات و در ده شده بود که
 تمیز خصام ضد الان انجام کرده و او را علم
 که دعوی و تاریخ است مخفی از اخص و موافقین
 و شاه و دو قصه و ضد بوده در نظر گرفت که جزای
 آنها را در گرفت آنها نهند و محبت که آنها و آل را

که در دولت صفویه که در بزرگان بکان اینها از او
 ساخته و بدقت که در سب او چون بخت
 اگر که شایسته او را ندانستند شایسته دست او
 و در صف مخلوق اعما و اولاد و در خاطر شایسته و از او
 که است آنکه نماند با جانشین ولی صفاییده که
 این سخن که گفته بود و در شایسته و انواع
 و محبت است و چون شایسته را بقت دست او از او
 خانه بر خواست و تو هر چه نام خاند سبک که
 که شاه و با او در دست و شایسته که در اینها

و این

اعما والذوالهدی یقیناً در از سر و اندر دو دوا
 او میر از تم و محمد علی نازا از نازا ان یحب الالمی
 بوزید با اول جانا اوان و اندر و با عدلیان سخا و اندر و
 بال و نضرت قند و در کور سوزان از و اندر آه احوال
 لطفی و قینا در در اصفها مجبور و عدلیان از
 و شططی و ا و اصفها که در ده قضاقت اصفها
 ندرت افغان اصفها محاصره و با و عدلیان که در
 که بیرون عدیه با اصفها کند بنام او و در قولی که
 اصفها بنام قین و محمد و نضرت که در لطفی

(۱۰۸)

با عدیم بیانی با امر افغان کند در در امر اصفها از خود
 و در و شریک قوی لا تصالح و حکیم باشی
 بر شقاق بی بیطال مراد شریکین و بنا و در امر اصفها
 مصحح و امر الفوج باطل و عدو و شریک افغان
 از شریک با عدلیان و اصفها و اندر و در اصفها و منصف افغان
 و در او را که شریکند که در اصفها قین و عدلیان شریکند
 او را شریک از در اندر و صلیح که در کسی که در شریکند
 او در و کند و بر اصفها شریک و در خانه توان و در او
 که در و عدلیان میر محمد و اصفها اصفها شریکند

(۱۰۷)

و نه که در آن وقت که بر آنکس دهی و بگوئی که از حال
 آنجا و الله اولی الامر است که بر کسی است
 که در وقت حاجت او در دست او بر او
 در جوارک و شایسته آن در وقت قدرت بود
 محمدا و اهل بیت او را در این دنیا و آخرت
 در این دنیا و آخرت با تو آفریند و جمع کرده است
 بر تو و در این دنیا و آخرت با تو آفریند و جمع کرده است
 در این دنیا و آخرت با تو آفریند و جمع کرده است
 بر تو و در این دنیا و آخرت با تو آفریند و جمع کرده است

(۱۱۰)

از حق و حال او نیست بجزید و با او در حق و حال او
 مهربان گرد و عزت او را با وجود این لطیف است
 نمود و از او صیقلی از او با او در حق و حال او
 و با او صیقلی از او با او در حق و حال او
 عزت و بندگی و اولاد بجز او است که او است
 نزد عباد او در دنیا و آخرت با او آفریند و جمع کرده است
 او را با او صیقلی از او با او در حق و حال او
 نزد عباد او در دنیا و آخرت با او آفریند و جمع کرده است
 او را با او صیقلی از او با او در حق و حال او
 نزد عباد او در دنیا و آخرت با او آفریند و جمع کرده است

(۱۰۹)

بکرمان محمود در عمارت مصحفها اقامه و در
 کرمان مدینه آنجا اعمار کرده بود گرفت و اقامه آنجا
 کرمان است حکم دادند و آنجا و معتمد و در
 کندارند و از کرمان با صفت مستخرج منزل او بود
 در آن زمان ممکن بود که سپاه سوزن شریکی جمع گشت
 و از کرمان تترسیدند و سوزن شریکی جمع گشت
 و از کرمان تترسیدند و سوزن شریکی جمع گشت
 بعد از این ساخته این کار اگر از آن مصحفها
 از خبر و در محمود و در ولایت آن بزرگوار
 اما المصحفها و در حال و وقت و حال و خیزه را

در مصحفها همیشه در آن بزرگوار است
 اوقات مانده از آن که در وقت اقیاب که شریکی
 و حال آنکه در وقت آن بزرگوار کسی را برانداخته
 اقیاب مصحفها چون در آن بزرگوار و در روزها
 است که بر آن بزرگوار است که در آن بزرگوار
 که با صفتها آمد و وقت که در آن بزرگوار است
 برای شرح مانند نشان بر ما ظاهر کرده بود و بخوان آن
 علامت حکم کرده که در آن بزرگوار است
 خواه شد و فی تحقیق چنین است که حکم کرده آمدن محمدر

کس و جمعی از بزرگان شکر عشق و خوراک و کلام الهی
 بر آن بجزیر و آن آمدند و در پناه زین سنگی اصفهان در جای
 در اینجا قرار بگیرد چون آن باب کویندار و زور در دوران
 اصفهان و اول جدید و ضامن جزیره و قریب آنجا
 بهیست کرده بود و نمود و در کثرت کثرت در آن راه
 داده و مظهر و روحانی شده و در سیرت ارباب
 سخن است که شش صبح آن کون بر بنها از حد است
 بعید راه طی کرده و همه خود و شکر دانسیا است
 در این جزیره ما بهیستاره زور متن سلطان و بیجا

با بجزیره از راه آب و شکر و با نکران کون
 و محمود با شکر افغان کرمان خانم اصفهان بود
 و با بزرگان اصفهان و بجزیره و بجزیره
 بر ساغر ادرار شکر که در راه اصفهان شد
 و امر او در حال وقت بهای کرب و عظیم
 افتاد و در وقت آن کار بر قریب اصفهان
 عکس و کثرت بسیار که کارها را کار کرد و با زور
 دولت است و در کثرت و در عرض و در جفا
 قیام ابرو و آن بجزیره است و جزیره میوزان
 (۸۱۵)

وادارنده بود و کفر خرد و است آزار و کور و بل و ترفع
 سپاس تو ای مومنان یکتا شده کرده نما تا اناضه
 و از بخشیدگی و برود از نده و ضمه را کرده در برابر یکدیگر
 ایشتا و دستم خزان و دلگرا کردی بیخای و به ما در بود
 با چاه و به طراز نظامنا کردی و با کوریت در بنا و زود و عید و
 با انصاف نظر کردی که از طرف ما میر کردی که او ایستاد و
 بیرون خان و از دست من است اما که سپاس قبول سنی عمل است
 و یک طرفه نصرتی ای عزیز است سخن است و خان جوهر به کفایت
 آزار دادی به روی اینک رسا نه و داد و افغان است

بی زبان چو سخاواران که کفر خندان از دست خندان
 و یک در میان اینک زشت اندر بر لبهای او در او است
 و قصد بر روح او هاله ای است چو کعبه سخن شیر اندر و
 جوهره لاله زین روز است که نور از زنده کوهش
 گشایان نهد زشت خودی او در حکم که خواهد نمود
 نتواند و اگر خواهد بودم که زود عیوب سوارا با صبا و
 و او را بر سبب چو کار است تا حکم سخن به بین که
 و کار او است تا این بود که او را نفاق چو او است
 و خنک کلون آید که از آنان بعد از او

کرده و تکیه از تقوی و محو زنده و آوازه طریقه به پیوسته
 و از قضا و دوزخ و سوره کافرون و از نظر توفیق و انوار حق
 شانه و از آیات حضرتی و از آقا و توحیدی که در جهان طایفه
 خوانده و مشایخ انسانیت کرده و به نصیب حق و صلوات الله علیه
 سجده بجا می آورده و در قدس باقیه سبها و در امر برای
 جناب با حق و سوره و سوره است احکامات فیه و سوره که در
 بی دوام شود و در آنجا واقعا دانند و در حقیقت است
 بود و حق را با طریقه برنده با آنکه از آن که در سبها
 و از آنکه با حق دانند با آنکه از آنکه با حق دانند

(118)

از زبان و گفتار چنانکه پیشتر در این کتاب دیده بودید
 و در این کتاب در میان و در این کتاب در این کتاب
 و در این کتاب در این کتاب در این کتاب در این کتاب
 و در این کتاب در این کتاب در این کتاب در این کتاب
 و در این کتاب در این کتاب در این کتاب در این کتاب
 و در این کتاب در این کتاب در این کتاب در این کتاب
 و در این کتاب در این کتاب در این کتاب در این کتاب
 و در این کتاب در این کتاب در این کتاب در این کتاب
 و در این کتاب در این کتاب در این کتاب در این کتاب

کر زنده تا غم خیزد از دور بر او ده خلاصا تا سینه تو را بر
 ورت ساده و خرم و اطمینان می شستند و از برای سینه
 اعدادیده و مانند گذشتند پس از ضبط اعضا خود
 طریقی و این از جدال فایده نداشت او این خود را جمع
 برای هر جهت که با آن مشوره و مکاره کند و در بعضی
 گفتند که هر چه از این است که از این کفر و شرک باشد
 بر او شستند و از آن گران شویم و در آن حصی صغیرین با بدن
 استخوان استخوان دهنیم و در تزیین احوال و اتفاق
 خود را در آن حکم می نمایان کنیم و در غیره مذکور است جمع

مجروح و برادر است حق و حق است حق است حق است
 تا قریب ده چهار سوال است این است حق است با حق است
 انا غلامی و قولی شراست که سلام از سینه جانها
 برکت بر روی خود داده اند و انا غلامی بر روی تو ای
 انا لیدر بیت بی بی خود آه تو قیامت با انا غلامی
 و بیست و پنج هزار تومان زندان تو سرگشته کن که زندان دور
 خود عمل و تفکر و در عبادت از وقوع این حال انا غلامی
 شاه صفا انا غلامی و حیرت است که سلام از سینه جانها
 است بد عملی که انا غلامی و حیرت است که سلام از سینه جانها

رسیه فدا شد تا در کمال انوار الطیف زنده شد
 در عرض شرفی بنده ارکان است حکام شمس و کواکب
 و شواهدی که با منصفی یکبارگانان غرض صفا و سادگی
 غارت کرد در هر جهت یافتند و واضطرار ایشان از بی
 داری که نگین اوست در آن کمترین متذخران
 پیوسته است از قول خود بگوید: شاه جهان جوینده
 زده خود طلعت مده و هزار روز مودت شاهان را از آفتاب
 خود بگرداند و در این سخن از شاهان و در آنجا که گفته
 و از خود از غایت با بیاضی کمترین انوار طلعت زنده شد

(۱۳۳)

و از اینجا که لایق خود را با طرف تبیین میجویم که
 بسبب انقیاد بر کرد و توانا غفران را با ما شده و در
 سوا اما انقیاد مبعده و از انصاف کرده و در هر چه بر
 بود مده و اندک در آن مؤمنند که سینه است نمود اول
 اصحاب افاضه است که خود را با اول شیخو دهم در
 از این حال متذخر شده و جفا ن جوینده را با سواد
 تبیین کند در دستهای تاریک بیرون از وقت با بیاید
 دست به پند و تلقین و سخن از حق آلا تا غیبا بدینا جوینده
 حسب الحکم در ادوات و چون برینا حکایت کرد و افان

(۱۳۴)

دولت آقا محمد متوجه کربلا بود پس از وصول
 این کتب مجبوراً در همین خوراجها و باقی
 این کتب را در این خوراجها در دست خود
 کرده بعضی تصدیق او بر برخی اخبار این کتب
 خصصت اقرابا بقیه این کتب در دست نگذاشت
 و نظراتی را که در بعضی کتب در کربلا رسیده است
 بولایت کربلا رسانید اما عدم عاقبت خود در کربلا
 جمع گفت که در واقع این کتب باقی است از شهر کربلا
 و شاید در بعضی کتب در دست رسیده است

سخن در خبر خواهان است هرگاه ما شناسیم خود را
 گرفتار و از اولایت خود بیدار شویم و در هر جا که
 هستیم و نظریه در دست داریم که در کربلا باشد
 که ثابت و ثابتین بمانند و کار بر شما شکر کرد
 و در این راه و در این اوقات اینها یک است
 هر چه در این راه و در این اوقات اینها یک است
 شود و بایست که در این اوقات اینها یک است
 و از این راه و در این اوقات اینها یک است
 تا استعدادهای خود را در این اوقات اینها یک است

۸۳۴

مجله بررسی های تاریخی

مجله تاریخ و تحقیقات ایران شناسی - نشریه ستاد بزرگ ارتشتاران

اداره روابط عمومی - بررسی های تاریخی

جای اداره : تهران - میدان ارک

تلفن ۲۲۴۲۲

برای نظامیان و دانشجویان ۳۰ ریال

برای غیر نظامیان ۶۰ ریال

بهای این شماره

برای نظامیان و دانشجویان ۱۸۰ ریال

برای غیر نظامیان ۳۶۰ ریال

بهای اشتراك سالانه ۶ شماره

در ایران

بهای اشتراك در خارج از کشور : سالیانه ۶ دلار

برای اشتراك ، وجه اشتراك را به حساب ۷۱۴ بانك مرکزی با ذكر جمله «بابت اشتراك مجله بررسی های تاریخی» پرداخت و رسید را بانسانی کامل خود به دفتر مجله ارسال فرمائید .

محل تکفروشی : کتابفروشی های ، طهوری - شعبات امیر کبیر - نیل

و سایر کتابفروشی های معتبر

اقتباس بدون ذکر منبع ممنوع است

Barrassihâ-ye Târikhi

REVUE DES ÉTUDES HISTORIQUES

PAR

ETAT — MAJOR DU COMMANDEMENT SUPRÊME

(SERVICE HISTORIQUE)

ADRESSE:

IRAN

TÉHÉRAN - ARMÉE 200

ABONNEMENT : 6 DOLLARS POUR 6 NOS.

نشریه
ساز بزرگ ارتش تاران
اداره روابط عمومی
بررسیهای تاریخی

Barrassihâ-ye Târikhi

Historical Studies of Iran

Published by

Supreme Commander's Staff

Tehran - Iran

